



باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی ـ اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۷۰۱۹

رده‌بندی دیویی: الف۷۳۴ح ۶۱۰

سرشناسه: حکیم، امان الله خان، - ۱۰۴۶ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: ام العلاج

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: کانپور ناشر: مطبع نول کشور تاریخ نشر:

صفحه شمار: ۶۸ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۶×۲۵ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: نامعلوم تاریخ ثبت: —

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. پزشکی سنتی.

شناسه(های) افزوده: الف. عنوان.

فهرستنگار: ط تاریخ فهرستگاری: اردیبهشت ۸۹



شماره ۱۷۶ در کتب فارسی

بجان داروی رفیق امتزاج بخش چاره تشنج در مزاج

رسالهٔ غریب و عجالهٔ عجیب حاوی تراکیب بهیّه طبیه خلایق احتیاج

ام العلاج

تصنیف لطیف واقف رموز حکمت کامل تجربت حق آگاه حکیم امان الله

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع کانپور طبع گردید



شکر روان حکیمیست جل شانه که غذای ذکر خویش را مادهٔ حیات قلبی و دوای فراموشی غیر را علت رافع علل و
امراض روحانی گردانید و گوارانشر تی که کام سعادت را ذوقی او فرد طبع هدایت را نفعی تمامتر بخشد ثنایش
حاذقیست را نی که دار الشفای ملت مصطفوی را بنا نهاده مریضان کفر و علیلان جهل را از کیف قرار و
تصدیق و معجون علم و عمل را صحتی ابدی و شفای سرمدی کرامت نموده و سود مند دوای که رنگ شکستهٔ فطنت را
برقرار داده قد خمیده همت را بلندی بخشید املای کمال اطبای آل عباد الثنای جلال حکمای عزت و الایت
که تریاق محبت آن زودبان انجد نوش دارو اخلاص الخاندان اقدس مستسقیان شراب عمل را به تقاطر سحاب
قناعت سیراب و بی رغبتان مائدهٔ عمل را باشتعال نائرهٔ میدان خواهش شاداب گردانیده ایزد توانا ناتوان
دانش و آگهی را نیروی کافی و یارای کامل لایزالی دارادکه قساوت قلوب راهین حمد و نعت علاج نموده
با نفراغ خاطر از معارض بر دارند احساس زبان از مناهی نمایند بر رای روشن ضمیران این فن پوشیده نماند
که آئین جلاب و قوانین مسهل ارباب به احتیاج ملاحظهٔ مزاج و ضعف قوت طبائع و حرارت و برودت فضول
و سائر شروط آن بدستیاری احدی زبان قلم و روی صحیفه نگردید و از مکمن ضمیر منصهٔ تقریر جز بعد بر اطبای در چنین
علاج انتقال نموده و برخی از آن در کتب مبسوط بر سبیل تشتت و پراگندگی در اثنای تاویل و مباحث تفرقه
لباس تذکار پوشیده چون همگی همت والانهمت مرشد کامل آگاه دل بادشاه جمجاه انجم سپاه تخت نشین

چهاردهم در شرابهای مسهل فصل پانزدهم در اقراص مسهل فصل شانزدهم در تدبیر شافهای
مسهل فصل هفتدهم در تدبیر حقنهای مسهل فصل هیژدهم در طلاهای مسهل فصل نوزدهم
در ادویهٔ مسهل اسرار اطبا فصل بستم در تدبیر ساختن بار انجین خاتمه در لطافت مسائل مسهل اخلاط
اربعه بطریق کلی مقدمه در بیان استفراغ و احتباس استفراغ عبارت از بیرون مواد و فضول بدنست
و احتباس عبارت از ماندن مواد است در بدن استفراغ بهفت قسم است اولا انواع آن اینست
اول قی کردن دوم خون بیرون کردن و این بر شش وجه بود اول فصد دوم حجامت سوم انگندن علق
چهارم شرط زدن پنجم در ادرار طمث و نفاس ششم رعاف سوم راندن شکم و این نیز بر شش وجه است
اول خوردن دارو مسهل دوم ملین سوم شیاف نهادن چهارم حقنه کردن پنجم طلا دشکم کردن
ششم گرفتن چیزی در دست چهارم راندن بول که ادرار آن را گویند و این نیز بر چهار وجه بود
اول بخوردن چیزی مدر دوم با حتقان سوم بطلان چیزی بر حواشی آن چهارم استعمال چیزی در راه
احلیل بگذاشتن و چکانیدن پنجم آوردن عرق و آن نیز بر چهار وجه است اول بخوردن چیزی دوم داشتن
تن بخاری سوم ریاضت عنیف چهارم گرم پوشیدن تن و این بر پنج قسم استفراغ بر دو قسم است بیان طبعی
و غیر طبعی بر دو نوع است ضروری در جمیع اوقات مثل بول و براز و عرق و مخاطی و طمث و نفاس از مجاری
نفاذ و ضروری در بعضی اوقات مسهل جماع و غیر ضروری مثل حمام و غیر طبعی مثل اسهال در عارض و ادرار بول
و عرق و طمث که بافراط بود و از حد طبعی گذشته و وجه احتیاج باحتیاج ظاهر است که بدن را چاره نیست از
نگذاشتن حد او بدل ما تحلیل و بعد از سن حداثت و احتیاج باستفراغ آنست که ماکولات و مشروبات
یا التمام جزو بدن نمی شود بلکه از هر غذای و مشروبی فضله واجب النفع در بدن می ماند که بر دفعه بعضی طبیعت
قادر است بطریق براز و بول و عرق و طمث و بخارات غیر محسوس دفع می نماید بعد از آن قبل است که
بعضی طبیعت بر دفع آن قادر نیست و چون در بدن بماند بکمیت و کیفیت ضرر رساند و سبب بهای عفنی
او ورام شده و ثقل بدن شود و این هنگام طبیعت محتاج می شود به رد فضول تجمع را پیش از آنکه اثری بدان
ظاهر شود دفع کند خصوصا در بدن جماعتی که ریاضت و تعب ننمایند و از خوردن غذاهای کثیر الفضول خود
را نگاه ندارند تا چهار است که تعهد احوال بدن نمایند اگر فضول بدن بر وجه بسیط دفع می شود معلوم است
که اتی در قوی مجازی نیست اگر از حال طبیعی برگشته باشد سبب آن معلوم نمایند و باز الآن مشغول شود جانب تبسط

مرعی دارد اگر به بیند که طبیعت بجنبش شده و براز بر قدر عادت زیاده مبادرت همان ست بر دفع آن و همین
در بول و دیگر فضول **باب اول** در احوال خلطها و لینت طبیعت و احتباس طبیعت و نصایح دادن
جلاب و موانع اسهال و اسباب مسهل و نگاهداشتن قوت دوران ده فصل است **فصل اول** در
احوال خلطها از روی اجمال **فصل دوم** در لینت طبیعت **فصل سوم** در احتباس طبیعت و سبب
آن **فصل چهارم** در نصایح قانون کلی در دادن جلاب **فصل پنجم** در اسهال موانعات **فصل ششم**
در بیان اوقات مسهل **فصل هفتم** در اسباب که بجهت آن دادن جلاب واجب شود **فصل هشتم** در تدبیر
که پیش از جلاب و بعد از جلاب نگاه دارند **فصل نهم** در نگاهداشتن قوت کسی که مسهل باو دهند **فصل**
دهم اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی نتوان داد و اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد **فصل**
اول واجب است بر طبیب که اول بداند که خلط چیست و چند است میان خلط طبیعی و غیر طبیعی بچه طریق فرق
توان کرد باید دانست که خلط رطوبتی است اندر تن مردم روان و جایگاه طبیعی او رگهاست و اندامها که میان
اوشان تهی باشد چون معده سپرز و زهره و این اخلاط از غذا خیزد و بعضی از خلطها نیک باشد و بعضی
بد آنچه نیک باشد آنست که اندر تن مردم افزاید و طبیعت مادن حاذق در وقت حاجت ما یحتاج صرف
و آنکه بد باشد آنست که بدین کار نشاید و این که تن را ازین پاک کردن واجب است بداروهای
مسهل و جمله خلطهای اصلی چهارگونه باشد خون و بلغم و سودا و صفرا و این اخلاط در بدن هر دو زیست
مخفی نماند که هر چند خون خلطی نیست که آن را بادویه مسهله توان اخراج باید کرد لیکن شمه از احوال خون
که تمهید فن ست از اخلاط درین مختصر بطریق اجمال بیان می نماید چون طبیعت گرم و تر است و هر خوردنی که
خورده شود آن و فتنه غذا گردد که خون شود و خون طبیعی باشد و غیر طبیعی اما طبیعی آن باشد که در سطبری و تنگی معتدل
باشد و سرخ و شیرین و خوشبوی بود چنین خون از جگر معتدل خیزد و از غذای معتدل اما منفعت خون آنست
که تن را پرورش نماید و از حرارتهای او و قوتهای طبیعی حیوانی را یاری دهد تا هر قوت کار خویش تمام کند لیکن چون
غیر طبیعی دو گونه یکی آن باشد که مزاج او بگردد و تباه شود چنانچه گرم و تر شود یا سرد و تر آنکه چیز بوی بیامیزد دوم آنکه
صفرا یا سودا فزونی یا بلغم فزونی با وی بیامیزد و آن را تباه کند بدین سبب بوی و رنگ
و مزه او بگردد و بلغم بر دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی غذای است خام که حرارت غریزی و قوت طبیعی
آنرا تمام بگوارند باشد و این نوع بلغم را چون حرارت اصلی و قوت هاضمه قوی تر گردد و بگدازد

و غذا سازد از بهر آنکه چون خام است با پخته رنگ او سفید باشد و سطبر تر از خون باشد و هیچ مزه ندارد و هیچ
او بقیاس چون صفرا سرد باشد آفریدگار تبارک و تعالی بلغم را جایگاه خاصه پدید نکرد چنانچه صفرا و سودا
را اندر تن بر همه مردم پراگنده گذاشت همچون از بهر آنکه بلغم طبیعی میان خون است و تن را حاجت باو
ضروری بسیار است یکی آنکه هرگاه سببی افتد که غذا باندامها دیرتر رسد نزدیک هر اندامی چیزی حاصل از
باشد که حرارت اصلی و قوت هاضمه هر اندامی را است روی بدان آرند و آنرا تمام پزند و نگوارند و غذا سازد
گردد و حاجتها مذکور در سودا و صفرا نیست و حاجتهای بلغم ازان بیشتر است که درین مختصر بگنجد بنابرین
بهمین یک حاجت نمود باید دانست که گاه حرارت کبد کمتر باشد و قوت هاضمه سخت ضعیف بلغم بسیار تولد کند خام
اگر غذاهای سرد و تر بخورد و بلغم نا طبیعی چهارگونه بود یکی سخت و تنگ است که انرا مائی گویند دیگر سطبر است که انرا
مخاطی گویند سوم چون آبگینه گداخته است آن را زجاجی گویند چهارم سطبر تر از همه است آن را جصی گویند
جصی از بهر آن شود که اندر رگها دیر بماند و آنچه به صفرا است اندوسخ شود باقی بماند و مزه بر یکی نیستی دیگر
اما آنچه تنگ تر است شیرین باشد اگر حرارت اندک باو رسد آنرا بجوشاند پس شود چنانکه آب میوها شیر از حرارت بجو
بجوشد و ترش شود که حرارت قوی تر اندر وی کار کند و چیزی سوخته یا وی بیامیزد آن را شور کند و آنچه سبب با شش
سبب سطبری او خامی است و اگر سبب دیر ماندن سطبر شود و صفرا سوخته با وی بیامیزد در دن کار کند مزه آن
تلخ باشد و اگر سودا با وی آمیزد مزه آن ترش بود و عفص باشد که دهان را فراهم کند و اگر همچنان خالص ماند سرد و تر
از همه انواع باشد خلط صفرا نیز برگونه ثنائی است یعنی بر دو وجه است طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی خلطی است تر
و گرم و سبکتر از بهر آنکه وی کفک خون ست و رنگ خاصه او زرد است و طبع او گرم و خشک است و مزه او
تلخ است و تولد او اندر جگر است چون از جگر بیرون آید بعضی از وی با خون اندر رگها بگذرد بجهت دو مصلحت
یکی آنکه اگرچه خون غلیظ رو دانست صفرا از در روان تر است و اندر تن مردم گذرهای باریک بسیار است
پاره صفرا با وی آمیزد و در مجاری دقیق برد خون و سبب تری بدان گذرهای تنگ و رگها باریک نفوذ تواند کرد
بعد از آنکه خون را ازان بخارے گذرانیدن بحرکت رجع القهقری آبی که بعد رقت غلیظ بعروق رفته برگشته
بکبد بیاید دوم آنکه باندامی که اعتدال او ست که بهره تمام بر نا بد از صفرا با خون آمیخته بغذا رسد او شود چون
شش که بیماری آنرا ریه گویند فائده دیگر از صفرا آنکه او را خزینه الیست با جگر پیوسته و آن زهره است
تا اندران خزانه خلط مذکور جمع شود و از بهر دو کار یکی آنکه زهره اندر امعاست که غذای او صفرا باندک باشد

تا تحت این خزانها غذای خویش بانک خون که بادی آمیخته باشد نیاید دوم آنکه تا همی صفرا با خون اندر
همه تن پراگنده نشود اگر نه همی اندامها باید که غذای آن صفرا باشد از اعتدال بیرون شدی و همیشه مردمان
دهان تلخ بودی و دهنها معلول بعلت یرقان شدی دیگر آنکه این صفرا که در زهره گرد شود از وی برده‌ها
فرود می‌آید در روده‌ها از بلغمها سطبر از خلطها پاک شود و تیزی آن عقلها مقصود خبری دهد تا مردم بحاجت بر
خیزند و باید دانست که تولد این خلط بیشتر اندر وقت خشم و اندر فصل تابستان خاصه مردم جوان را که کارها
با رنج کند و مداومت با چیزهای گرم خشک نمایند و رخون و این صفرا تا چندانی بود که پاره با خون اندر رگها بگردد
و باندامها برسد و آنچه بماند اندر زهره شود و از آن برده‌های فرود آید طبیعی بود هرچه کمتر یا بیشتر باشد از این سبب
بیماری شود و غیر طبیعی است و چنین باشد اگر گرمی و خشکی از اندازه بیرون شود یا چیزی باد آمیزد و طبیعی باشد آنا
ناطبیعی یک‌ را آنست که با رطوبتی بیامیزد و رنگ او زردتر باز پس نزاید حرارت او نیز کمتر بود و هرگاه که از
خون تمام جدا نشده باشد سرخ او سرخ باشد و طبیبان آن را احمر گویند و این بهم بعضی غیر طبیعی باشد و بآن
گرمی نبود که صفرا خالص باشد و هرگاه که بلغم سطبر بادی آمیزد هم حرارت او کمتر بود و هم سطبر بود مثل زرده
خایه مرغ و طبیبان آن را محّی گویند نوعی از صفرا است که تولد او اندر معده‌های گرم باشد و در لون سبز بود بستان
گندنا طبیبان آن را کراثی گویند و از صفرا کراثی تنها تولد کند از بهر آنکه طبیعت آن را زود از معده دفع کند
بقی یا باسهال و باشد که این کراثی را گونه دیگر از صفرا با سبزی بسوزد و برنگ و طبع زنگار شود و طبیبان
آن را زنجاری خوانند و بدترین انواع صفرا این باشد و طبع زهر بود و کشنده است و باشد که نوعی از صفرا
بسوزد و سطبر و سیاه بود آن را صفرا سوداوی گویند و همچون سیاه باشند و ریش و نیز و ترش و مگس گردد
آن نگردد و زمین را بجوشاند و هرجایی که بگذرد و بسوزد و بجراشد و یا از همه تیزی زنجاری از این تیره‌تر
باشد حال این و حال زنجاری همچون چوبی باشد که بسوزد و انگشت کند هرگاه که چوب نیم سوخته شود [illegible]
تری بادی ماند باشد انگشت شود و چون تمام سوخته شود و هیچ تری در وی نماند خاکستر شود برنگ سپید
و صفرا زنجاری همچنین از سیاهی اندر گذاشته باشد تا برنگ زنگاری باز آید و این غایت از سوختگی باشد
لاجرم علاج پذیر نباشد بهیچ وجه خلط رابع سودا است و آن نیز بر دوگونه است طبیعی و غیر طبیعی و دردی
خونست و بدین سبب سطبرتر و گرانتر از وست و طبع و مثل طبع زمین است سرد و خشک و رنگ او
سیاه است و مزه او آمیخته است از شیرینی و ترشی و فراهم کشیدگی و تولد او اندر جگر باشد و چون از جگر بیرون آید پاره

سلا بفتح اول و سکون غین بالنقطه و تاء قرشت و کاف فارسی و یای تحتانی بمعنی کشیده باشد بحیره ۱۵۸ است از نظام ۱۴

از وی با خون اندر رگها برود از بهر دو مصلحت یکی آنکه بهره بعضی اندامها از وی است که غذای آن [illegible]
که غذای ایشان خون می‌باید که باشد که بهر تمامها از سودا بادی آمیخته بود و آن استخوانها است [illegible] با خون
برود قوی گردد هرگاه که باندامها رسد و غذا گردد و در نهاد بنیاد اندامها بر جای بماند چنانچه [illegible] است که
هستی مختنه خاک اندر [illegible] از بهر آنست تا این پایدار باشد چه سودا طبع زمین دارد دیگر باید است که
تا همچنانچه صفرا را خزانه ایست که اندر وی گرد آید و سودا را نیز خزانه ایست برابر جگر نهاده و آن سپرز است تا
اندر وی بگرد آید از بهر آنکه سپرز اندامیست که غذای او سودا باید که باشد تا این اندامها غذای خویش نیابد دیگر
همه سودا با خون اندر همه تن آمیخته نشود و فایده دیگر آنکه مقداری سودا از سپرز بمعده شود از راهی که میان هردو
است تا سر معده را قوی کند و بجا رنده از وی غذا بمعده آید تا تقدیر و تدبیر آفریدگار جل و علی و این سودا اگر
آن قدر باشد که خون را قوی کند و با خون برود اندامها از وی نصیب خویش برگیرند و پاره بسپرز بیاید و آنچه
در کار اوست بکند طبیعی باشد و هرچند از این اندازه افزون‌تر و یا کمتر باشد و غیر طبیعی بود بیماری تیز دو قوت شود
بیشتر اندر فصل خریف باشد و در سن کهولیت گاه این سودا از غذای سرد و خشک خیزد و خاصیته که [illegible]
سخت با رنج کند

فصل دوم از باب اول در لینت طبیعت هر روز مراتب طبیعی بر از دو نوع است
تفصل غذای لیلی و نهاری دفع گردد بحسب عادت متغیر شود بعضی باشد که روزی یک نوبت زیاده نرود و خون طبیعت
نرمی پیدا کند و روان گردد و ضعف بدن و خشکی اعضا پیدا شود و چون متمادی شود بدق و تشنج و [illegible] و هلاک کند و
سبب ضعف ماسکه باشد و یا خوردن غذای نرم مزلق یا دفع مواد [illegible] بعلاج مشغول باید شد و
[illegible] منفحات قابض مثل [illegible] حابسات و قابضات بعمل آرند و ادویه قابضه لینت
[illegible] کشک سیب امرود بشرطی که بالای طعام بخورند و الاملین کند زعرور حماض الاترج شاه
بلوط [illegible] خاص تخم خرفه بریان مثل این بزرقطونا تخم ریحان خشخاش انار دانه سماق [illegible] صندل
پوست بیرون پسته دانه مورد کرد با کنار [illegible] انیسون گل مختوم گل ارمنی [illegible] البنج افیون مویز [illegible]
[illegible] بریان کرده اقماع الورد بیض لوق سماق [illegible] برنگستان بریان هلیله زرد سیاه کابلی بریان کمون کرمانی
بریان تباشیر صمغ بریان کعک [illegible] لحوم مثل طیر مشوی به کباب [illegible] جهت اسهال مرادی خصوصا که [illegible]
باشد سنبل هندی [illegible] سندروس [illegible] کابلی [illegible] عصاره بقلة الحمقا [illegible]
خشک خاکستر [illegible] حب الرمان دم الاخوین دم الابل [illegible] العراب [illegible]

سیب مقشر شیرهٔ نبق را یک خرنوب خفرم بلوط با قلا بریان کرده بآن جزان مکشری بجخته سویق لسیب سویق
نبق کمتر مطبخات گوشت ارنب سماقیه خفرمیه حماضیه رمانیه سفرجلیه مصلیه عدسیه جوز سرو یج کاورس اذخرم
الاخوین ورق زر مصطگی کندر نشاسته بارتنگ طراثیت اقاقیا انجبار الفه فرخس بزرلسان الحمل بذرکثوث
بریان تخم کرات بریان طین شاموش طین اصفر وامثال آنها و چون احتیاج زیاده شود سفوفات قابض مثل
سفوف خرنوب و سفوف انار دانه و سفوف طین مختوم دهند **فصل سوم از باب اول** در احتباس
طبیعت ست یا ضعف واقع بود یا قوت ماسکه یا هاضمه ضعف اما بیشتر آنست که ضعف هاضمه سبب لین طبیعت
شود یا سدّه ضیق مجاری امعا بالزوجت خلیط ماده با فرط تحلیل و یبوست ثقل یا عدم احتباس باحتیاج
و دفع ثقل همچنانکه در قولنج میباشد یا دفع طبیعت مواد بدن را از مجاری دیگر امثال این حالات همچنانکه مزاج
معده و جگر و رودها گرم شود و نشیف رطوبات کند و فضله بر دفع عاصی گردد یا غذا المتر از عادت خورد پس تفحص
این اسباب باید نمود یا بازاله سبب مشغول شوند اگر سبب آن قوت ماسکه باشد و غذاهای قابض شود یا دواها
چرب بخورد آب و پالوده و حلواهای و روغن کنجد داشته باشد تلیین طبیعت نماید و در غذاهای اسفناج و چقندر
داخل کنند و تمرهندی ترش سازند تا میسر شود از اغذیه نرم تجاوز نماید و اگر با اینها طبیعت نرم نشود بخیره
بنفشه و گلقند و تمرهندی و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین شکم نرم نماید و ضعف هاضمه را مقویات معده مثل
نوش دارو و جوارشات تقویت کند و مقویات بر معده طلا کنند و آویختن حجر لشیم بر محاذات معده در تقویت
معده و هضم دخل تمام دارد و اگر از سبب لزوجت خلط و غلط شده باشد به سکنجبینات و مقویات و ملطفات و
مقطعات ازاله نمایند و اگر طبیعت سرد باشد شیرهٔ خسکدانه داخل غذا نمایند و بسفائج در نخود آب اندازند
و عسل و زنجبیل پرورده مناسب است و اگر احتیاج زیاده شود شیاف خیارشنبر یا شیافی که از نمک سنگ
و گل خطمی و صابون و شکر ساخته باشند بر دارند و اگر از ان احتیاج زیاده شود حقنه نرم که روده را از ثقل
پاک سازد آب سبوس و آب برگ چقندر و روغن کنجد و شکر سرخ و ترنجبین و نمک ترتیب نمایند و اگر بلغم
بسیار باشد آبکامه و بورهٔ ارمنی داخل کنند اگر تمام بدن فضول باشد لائق آنست که خلط غالب دفع کنند و
اگر خون باشد اکحل بکشایند اگر سن زمان و وقت مساعدت نمایند و الا حجامت کنند از صدغین و ساقین که
قائم مقام فصد است و اگر صفرا غالب باشد بآب انارین قند و آب تمرهندی و ترنجبین باب هلیله زرد و
سکنجبین و بآب سرد تلیین کنند و اگر خلط سودا باشد سکنجبین افتیمونی و ربّ شاهتره مناسب ست و اگر بلغمی باشد

ایاره فیقرا العسل شربت در هفته یکبار بکار داشتن معده و روده و دماغ و عصب را پاک سازد و رطوبتها معده را
زائل گرداند شربتی چهار درم است تربد و مغز خسکدانه کوفته مفید ست صفت ایاره که معده و رودها و اعصاب
پاک از مواد سازد و باد بشکند و سدّه جگر و سپرز بگشاید و شهوت غذا پدید آورد و ذهن پاک و صاف کند و جوانی
و صحت نگاه دارد و بلغم دفع کند صفته تخم کرفس و انیسون از هر یک چهار درم رازیانه نانخواه اصل السوس
تراشیده و افسنتین از هر یک سه درم مصطگی سنبل دارچینی از هر یک دو درم صبر سقوطری سی درم ادویه کوفته
بحریره بجخته و شربتی از دو درم تا سه درم ست اگر صفرا غالب باشد یا سکنجبین خورد و اگر بلغم غالب باشد
با عسل و اگر سودا غالب باشد پنج درم افتیمون افریطی داخل آب بالنگو یا بودینه نهری بخورد و اگر بواسیر
داشته باشد مقل ازرق و دو دانگ داخل کند یا سه دانگ داخل سازد و یا مطبوخ مناسب بخورد صاحب
کامل گوید این دوا جلیل النفع و عظیم القدر است اگر بر وجه لائق استعمال **فصل چهارم از باب اول**
در نضایج قانون کلی در دادن جلاب آنست که بجهت هر عضوی که میدهند واجبست که مراعات العضو و قوت
آن و اخراج مواد از ان بهر طریق که باشد و تبدیل مزاج بعد از ان مزاج العضو و آوردن بمزاج اصلی بهر تدبیری
که باشد داخلی یا خارجی و بگذارند که العضو بون نشود و بر تشنگی نرسد دیگر آنکه در امراض غیر مخفقه مثل تپ و اورام اگر
تواند اقتصار بر دوای واحد کند بلکه بر دوای غذائی و الا آنچه مناسب تت و فصل مزاج و سن و عدس و تجربه باشد بعمل آرد شیه
از باری واهب العطایا خواهد تا کارش بمراد رسد **قال ابقراط** شارب الدواء لا یقطع اسهاله بالم عطش یعنی
گفته بقراط نوشیدن دوا اسهال را قطع میشود اشتهالش تا تشنه گردد **فصل پنجم از باب اول** در موانعات
مسهل و آن نزد اطبا چهارده است ضعف قوت امتلا بر خوردن کودکی و پیری گرمای سخت گرم و سرمای
سخت سرد ضعف دل و ضعف معده که گوشتی ورم عضلها شکم هزال و تندرستی و پاکی تن ضعف رودها السبع
و آن کسی بود که بجای سین شا گوید بدانکه مسهل از کودکان دور دارند زیرا که مسهل ایشان را از نشو و نمای
بکمال باز دارد و همین از پیران ضعف قوت ایشان او را ممتلی الدم جهت عدم نفع مطلوب و دوم کشادن خون
آرد از درون و از اهل تعب جهت حدوس پیش و اصحاب سدّه قبل از نفح جهت حدوث غشی و پیچیدن
امعا و در دسر گشتگی و سستی اعضای و از اصحاب وجع قبل از تسکین و از گرم سرما و اسع العروق جهت
صعوبت حبس دارد و ضعف القلب جهت وقوع غشی و از ضعف المعده جهت عدم قبول دوا و وقوع
غثیان و غشی از ضعف الاحشاء جهت صعوبت حبس و از لاغر و اهل پیس جهت بیم دق و اصحاب

اورنگ صاحبقرانی چراغ دودمان گورکانی ظل الله جهان پناه آنکه زبان مسحان افلاک وکار فرمایان
هفت اقلیم مرکز خاک در وصف جلالش بدین مقال مترنم است که جهانگیر شاه ظل الهی ست آئینه
خدای نمای سلطان سلاطین خاقان خواقین شمس افلاک خدیو مرکز خاک مهر سپهر بی نیازی مفتاح ارزانی
نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی بر آن مبسوط است که اهل فضل و افضال در درگاه ملائک
سپاه بتحصیل فضائل اشتغال نموده هر یک نور دانش و دریافت بتصنیفی کند که بعد ازوی ازان دولت
پایدار بر روی روزگار بماند لاجرم پرستار عقیدت گزین از هفت پشت خانه زاد ارادت آئین امان الله
مخاطب بخانه زادی فیروز جنگ ابن مهابت خان خان خانان سپه سالار بن غیور بیگ غفر الله سیئاتهما مزاج دانی
ورضای شناسی خدای مجازی خدایگان حقیقی نقد همت جنس شرط را مصروف افاده خلائق و افاضه انام
نموده بتالیف این فوائد و ترتیب این قواعد که چون بنات النعش پراگنده بودند در سنه ۱۰۶۳ ثلث وستین والف
پرداخته مثل عقد پروین مجتمع ساخت و مسمی گردانید به **ام العلاج** و مرتب بر مقدمه و شش باب و شصت و سه فصل و
خاتمه انار الله بانظار العین وافاض الله ابرار العالمین **فهرست کتاب ام العلاج** **مقدمه** در بیان ارکان
واحتباس **باب اول** در احوال خلطها و لینت طبیعت واحتباس طبیعت و نضج دادن و جلاب و
موانع اسهال و وقت اسهال و اسباب مسهل و نگاهداشتن قوت درین باب ده فصل است **فصل اول** در
احوال خلطها از روی اجمال **فصل دوم** در لینت طبیعت **فصل سوم** در احتباس طبیعت یعنی قبض طبیعت
و سبب آن **فصل چهارم** در نضج قانون کلی در دادن جلاب **فصل پنجم** در موانع اسهال **فصل ششم**
در بیان اوقات مسهل **فصل هفتم** در اسبابی که بجهت آن دادن جلاب واجب میشود **فصل هشتم**
در تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از جلاب نگاهدارند **فصل نهم** در نگاهداشتن قوت کسی که مسهل باو دهند **فصل دهم**
در کسانیکه بدیشان مسهل قوی نتوان داد و در کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد **باب دوم** در منضجات
اخلاط و ادویه مفرده مسهله اخلاط و ملین بطن و مخرج ثفل و ادویه مبدرقه و دارو یا که بچه طریق خلطها را میکشد و
بچه طریق اسهال میکند درین باب پانزده فصل است **فصل اول** در منضجات و منضج عبارت از انست که معتدل
میسازد قوام اخلاط را **فصل دوم** در منضج خون محرق **فصل سوم** در منضج صفرا **فصل چهارم** در منضج بلغم **فصل**
پنجم در منضج سودا **فصل ششم** در ادویه مفرده مسهل صفرا **فصل هفتم** در ادویه مسهل سودا **فصل هشتم** در ادویه مفرده مسهل بلغم
فصل نهم در اسهال ماده مائیه و ماء الصفر **فصل دهم** در ادویه مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشد **فصل یازدهم** در ادویه مفرده ملین بطن

اعراض نفسانی مفرط بجهت تحلیل روح حیوانی و از مردم فربه بجهت عسر اجابت و بیم سده و از کسی که اورا تشنج
گویند جهت انعصار دماغ و از محتبس الطبع و قاتل اسهال و ذرب تخمه و ضعف الامعا مانع باشند و حکمای
یونان طبع ایشان هیچ استفراغ قوی در مدت چهل روز که بیست روز قبل از طلوع شعرای یمانی و بیست روز
بعد ازان که در هندوستان از یازدهم تیرماه تا بیست و نهم امرداد است بواسطه گرمی هوا جائز نداشته اند اما حکما
هند در آن وقت هم میدهند اما در بعضے اوقات اگر باستفراغ قبل از فصد احتیاج افتد یعنی رخصت بوده
گفته اند اگر با خون اخلاط گرم فاسد بود فصد را مقدم دارند و اگر خلط سرد فاضل بود مسهل را بر فصد مقدم
کنند بدانکه مسهل دادن رطوبت بدن را کم می کند شبی روزی شخصے مسهل خورده باشد انگشت تری در دست
او نرم شود و آسان بر آید باین جهت است که لاغر و نحیف و ضعیف القوت و در گرما و شهرهای گرم
مسهل میدهند **فصل ششم از باب اول** در بیان اوقات مسهل بدانکه بهترین وقت
جلاب دادن اصحاب را وقت بهار و پائیز است بهار بواسطه آنکه خلط بحرکت آمده خود مهیا شده و بادنی
التفاتے بآسانی دفع میتوان کرد و مانع شود از حدوث امراض بهاری که بواسطه جنبش لطیف ماده بحرکت
می آید مثل تبها و خناق و اورام و بثور اما فصد اولیست از جلاب دادن بواسطه آنکه بهار مناسب
روحست و روح مناسب خون و دران هوا بغیر از خون خلطی دیگر بحرکت می آید الا لطیف و چون بعد از
بهار تابستان است و آن نیز محلل است پس جلاب بهار ضعف می باشد و پائیز است جلاب بسیار مناسب
بود بواسطه اکل اقسام فواکه که مواد فاسد بهم رسیده و بعد ازان پائیز زمستان است بواسطه کثرت سرما که حرارت
متوجه اندرون میشود اقسام اطعمه غلیظ خوردنی می شود و بدل ما یتحلل مع شی زائد حاصل مے شود
و جلاب نیز دافع امراض بهاری میشود اما در امراض هر وقت که ضرور می شود بحسب ماده چنانچه ماده صفرای
محترقه و سودای محترق بتعلل جائز نیست بل دفع آن واجب است و همچنین بلغم مالح و خلط سودا که جهت تمادی
ایام زیادتی سن بهم میرسانند جهت آنکه کشیده میباشد خصوصاً آنکه دران ادنی نضجی یافته شود دفع باید کرد از جهت
آنکه از دیاد در احتراق بهم میرسد و ما بقی را نیز محترق می سازد و بواسطه آن غلظ و کثافت کسب میکند پس
آنچه مستعد دفع شود و در حال دفع کنند و ازین جهت ست که اطبا نضج سودا را بالجیر تشبیه کرده اند **فصل**
هشتم از باب اول در اسبابی که بجهت آن واجب شود دادن جلاب و آن ده چیز ست اول
بدانکه علامات امتلا ظاهر باشد مسهل بدهد بعد از نضج چنانچه پری نبض و سنگینی سر و کمی اشتها و رجحت بلغم

ومخرج ثقل فصل دوازدهم در ادویه مفرده مبدرقه مسهلات فصل سیزدهم اندر آنکه داروها خلطها
را که استفراغ کند چگونه بخود کشد فصل چهاردهم در ذکر آنکه هر کدام از ادویه بچه عمل طریق اسهال
میکند فصل پانزدهم در تدبیر بعضی ادویه مسهله باب سوم در طریق پختن جلاب ومحذرات ذائقه
واغذیه مناسب اخلاط اربعه وطریق دادن جلاب درین باب هشت فصل است فصل اول در طریق
پختن جلاب فصل دوم در بیان پرهیز در وقت خوردن جلاب فصل سوم در محذرات ذائقه
فصل چهارم در اغذیه مناسب اخلاط اربع فصل پنجم در دادن جلاب بطریق کلی فصل ششم
در طریق دادن جلاب صفرا فصل هفتم در طریق دادن جلاب بلغم فصل هشتم در طریق دادن
جلاب سودا باب چهارم در آنکه اسهال را کی باید باز داشت وتدارک وعلاج حالهای بد که در
استفراغ پدید آید واندر باز داشتن اسهال چون افراط کند وعلاج داروهای مسهل که کار نکند ودرین باب
چهار فصل است فصل اول اندر آنکه اسهال را کی باید باز داشت فصل دوم اندر تدارک علاجهای بد
در استفراغ پدید آید فصل سوم اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند فصل چهارم در علاج آنکه داروها
کار نکند باب پنجم در آنکه داروها مسهل با اهل تنعم چگونه دهند وچگونه دادن جلاب بکودکان وپیران وکیف
خوران چون افیون وبنگی وشرابی وجلابی دادن بمردم زخمی وآنها که تب دارند ودادن جلاب
بحوامل ودرین باب شش فصل است فصل اول در داروهای مسهل که با اهل تنعم دهند فصل دوم
در دادن جلاب بکودکان وپیران فصل سوم در دادن جلاب بکسانیکه عادت افیون بخوردن کیف
دارند چون افیون وبنگ وشراب فصل چهارم در دادن جلاب بمردمی که زخمی باشند فصل پنجم در
دادن جلاب بمردمی که تب دارند فصل ششم در دادن جلاب بحوامل باب ششم در قانون
ادویه مسهله ومقدار شراب ومرکبات آن مشتمل بر بیست فصل است فصل اول در قانون ادویه مسهل
ومقدار شربت آن فصل دوم در شرایط رعایت ومراعات ترکیب مسهل فصل سوم در آمیختن داروهای
مسهله فصل چهارم در ذکر معاجین مسهل فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل فصل ششم
در نقوعات مسهل فصل هفتم در سفوفات مسهل فصل هشتم در لعوقات مسهل فصل نهم
در سکنجبینات مسهل فصل دهم در ایارجات مسهل فصل یازدهم در مطبوخات
فصل دوازدهم در اطریفلات مسهل فصل سیزدهم در جوارشات مسهل فصل

که در معده باشد واگر علامت امتلا نبود وعلامت خلط در وظاهر بود وبهیچ وجه مسهل ندهد آنجا مقویات
وتحلیل ضعیف علاج کند دوم قوت باید که اول طبیب ببیند که بیمار قوت دارد یا نه اگر قوت دارد بدو
جلاب دهد واگر ضعف دارد مقویات بکار دارد وعلامات قوت وضعیف در وظاهر است سوم سن
بدانکه در سن طفولیت وشیخوخیت مسهل منع است بواسطه آنکه طفل را مسهل دهند از بالیدن
ونشو ونما باز ماند ودر شیخ وهرم باعث ضعف وفنا رطوبت وحرارت غریزی گردد آنچه مسهل بد میتواند طفل
کوچک است وشیخ فانی یعنی پیر فرتوت واگر ضرور شود تلیین بکار برد یا ابطال یا علاج کند چهارم مزاج باید که
طبیب اول مزاج بیمار بداند تا موافق آن مسهل بدهد چنانچه اگر مزاج گرم باشد چیزهای سرد ومنضج ومسهل بکار
برد یا اگر مسهل گرم باشد مصلح سرد داخل کند وهمین در رشت مزاج دیگر حاجت به تفصیل نیست بر حدس حکیم
طبیب ظاهر است پنجم سحنه وآن عبارت از بشره است بدانکه اگر بشره ضعیف ولی گوشت ولاغر نماید البته
طبیب مسهل ندهد واگر ضرر کلی برسد مگر آنکه بیماری آنکس سخت باشد وبواسطه بشره آن سحنه کشته باشد آنجا
میتواند داد ودر سحنه که برعکس جلاب این بود ندهد ششم امراض بدانکه طبیب باید واقف بر امراض مزاج باشد
تا برعکس آن جلاب دهد واگر بیماری آن قوی باشد ودر ابتدا بود در آنجا مسهل ندهد وبگذارد که قوت او
فرود آید وبیماری در انحطاط آید آنگاه مسهل دهد جلاب یعنی مخالف مزاج بیمار دهد وموافق قوت بیماری
دهد واگر جلاب قوی دهد وبیمار قوت نداشته باشد ضرر آن کلیست وهمچنین در هنگام بیماری ضعیف دوای قوی
نتوان داد اگر بیماری قوی باشد جلاب ضعیف بدهد فائده معتد به بر وظاهر نشود یا بتکرار حاجت شود یا فراد
بیشتر از نفع باشد هفتم فصل باید که در فصل گرم گرم ودر فصل سرد سرد ندهد مگر ضرور شود هشتم عادت هر کس
را بخوردن جلاب عادت دارد جلاب دهد واگر کسی جلاب هرگز نخورده باشد احتیاط باید کرد نهم کار وصناعت
چنانچه آهنگر که همیشه در پیش آتش میباشد واکثر رطوبت او بتحلیل رفته باشد او را مسهل نتوان داد اگر ضرور
شود تلیین کافیست وهمچنین حمامی که همیشه رطوبات او بتحلیل رفته باشد او را احتیاج بجلاب نیست دهم بلدی
باید که طبیب در بلدی که حرارت بسیار باشد در آنجا مسهل ندهد وهمچنین در بلدی که سردی بسیار باشد در آنجا نیز
ندهند ومسهل ندهد واگر ضرور شود برای او جای گرم بسیار سازد ودر آنجا مسهل بدهد چنانچه ازین دو بیت ظاهر
است قطعه آن امور عشر باشد شربت مسهل شد پسند نو کردم آن را جمله در یک بیت بهر خود عدد ۹ امتلاو
قوت وسن ومزاج سحنه است ۰ باز امراض است وفصل وعادت وکار وبلد فصل هشتم از باب اول اندر

تدبیر های که پیش از جلاب و بعد از جلاب بکار دارند باید دانست که پیش از دارو پرهیز باید کرد و
طعام و شراب ردی الکیموس نباید خورد و هرچه معده و جگر و رودها را ضعیف کند و زیان دارد پرهیز لازم
داند و از رودها و از گرسنگی و از ریج و از جماع و هرچه قوت را ضعف کند یا حال تن را بگرداند از آن دور باید
بود و چیزها باید خورد که شده بکشاید و خلط را صاف کند و اندر مجاری تنگ را تواند گذاشت و ثقل خشک را دفع
کند و اگرچه بحقنه باشد و آن ساعت که دارو خورد که طعام تمام گواریده باشد و از معده گذشته و جگر تهی
شده باشد و هرگاه که مردم ضعیف و ترکیب ضعف معده و گرم مزاج را گرم یعنی بدارو یا مسهل احتیاج افتد
او را پیش از دارو بیک ساعت شربت کشکاب یا آب انار شیرین و ترش مائی شکر یا چیزی لطیف بباید خورد
پس دارو خورد و هرگاه که دارو خورده باشد معده و لبسر قدمها را گرم باید داشت چندانکه طبع مردم از نفرت دارو
ساکن شود پس اندک اندک حرکت مینماید یعنی حرکت می باید کرد تا دارو کار خود کند و در جهت حل کردن
آب گرم باید خورد و در مطبوخ آب هیچ وجه نشاید خورد از بهر آنکه طبع را مطبوخ ترقیق کند و قوت آن را بشکند
و بعد از خوردن دارو حرکت نکند و ساکن باید بود چندانکه دارو در حرکت آید و در داروهای ضعف بهیچ وجه من الوجوه حرکت
نکند تا دارو استفراغ تمام نکند هیچ طعامی و شرابی نشاید خورد دیگر آنکه معده گرم باشد و صفرا در معده میر نخته باشد یا
پرهیز بسیار کرده باشد و یا از تاخیر طعام و شراب مفرطی سیر سیده باشد و صفرا در معده میر نخته پس از آنکه دارو بکار
آید اندکی مایه نان اندر شراب انگوری ترید کرده بخوراند تا هم قوت مردم بجای بماند و قوت دارو هم شکسته نشود و آنکه
دارو خواهد خورد در طعام او نمک بسیار نکند اما رفتن اندر گرمابه چند روز پیش ز دارو و اخلاط را لطیف کند و ساخته
اسهال گرداند پیش از آن ساعت که دارو خورد اگر اندر گرمابه رود و بیرون آید صواب باشد چون آید چندان صبر کند کالاثر
از گرمابه و عرق آمدن نسبت گرمابه زائل شود دارو خورد و پس از دارو در گرمابه برود و در زمستان که جائی اسخورد
آنجا را گرم دارد و هرگاهیکه دارو تن را پاک نکند سه روز تا چهار روز پیوسته اندر گرمابه میباید رفت تا باقی فضلها که اندر نواحی
پوست باشد پاک کند و چون دارو خورد باد و قراقر تولد کند و اجابت نشود چیزی قابض بهی و شراب انار و گل
شکر باید تا اندک خورد تا معده را قوت دهد و پیش از مسهل سه روز تنقیح کند و صواب بود تا سر و پیش گشتن باز دارد و چون
از خوردن دارو با بیرون آید خویشتن را از رنجها و آنچه ضعف آرد و هم ز غم و دلگیری و غضب نگاه دارد و جماع
بدتر از همه حالها است و از حرکت های قوی و آنچه ضعف آرد و عرق آرد و از شراب و مستی خود را نگاه دارد
و غذاهای سبک و لطیف زود بکار دارد که موافق مزاج باشد و بسیار نباید خورد و همچو بخورد و سرد کرده

باید خورد و از پس دارو رفق و مدارا و آسایش باید کرد و هرگاه مردم بسلامت از دارو فارغ شود اگر تر طبیعت
است تخم حب الرشاد یا تخم کتان مقدار دو درم اندر شربت گرم بخورد و چنانچه اسپغول با شکر می خورند اگر تا مرطوبی
سردی غلبه دارد حب الرشاد با روغن زیت چرب کرده در شربت بخورند و اگر دارو خوار محرور صفراوی
باشد اسپغول اندر شربت بدهد و اگر تشنگی غلبه کند اسپغول را با روغن گل یا روغن بنفشه چرب کرده در شربت
بدهد و اگر مزاج معتدل باشد بعوض اسپغول تخم شاه بسفرم کند و مردم معتدل و خشک مزاج را کشکاب بجو از
دارو سخت نفع باشد و بواسطه آنکه کشکاب اختیار از بقیه دارو که مانده باشد بشود خشک دارو را تدارک
کند و اگر اندکی از دارو در معده مانده باشد و بوی دارو از آروغ ظاهر شود و جلاب بشکر بدهد و اگر دارو تشنج کند
گل ارمنی اندر آب انار شیرین بدهند و همچنین اسپغول بریان تخم شاه بسفرم بریان کرده و شراب خوردن
پس از دارو پسندیده نیست و هم تولد تب باشد و اگر از اندامها بوی دارو و از عرق و غیره ظاهر شود بدن
را در گرمابه بالیده خوشبو بشوید مثل سعد و پوست ترنج کوفته بمالد و اگر از گرمابه لذت باید دلیل شفاست و اگر
لذت نیابد تا سه روز پدید شود زود دیر آید که ضرر دارو دلیل یعنی نیست و چون حب سودا بدهد و همچنین مطبوخ
دفع سودا بدهد و همچنین در حب بلغم دافع بلغم جوشانیده دافع بلغم بدهد **فصل نهم از باب اول** در
نگاه داشتن قوت کسی که مسهل با و بدهند باید دانست که اخلاطی استفراغ آن میکند اندک است یا بسیار اگر
خلط بسیار باشد و قوت ضعیف باشد هیچ حال دارو قوی که تن را بیکبار پاک کند نشاید داد لیکن استفراغ آن
بدارو های سبک و لطیف باید خورد بدفعات باید کرد و در میان دو استفراغ غذا لطیف باید خورد تا قوت
بیفزاید و عوض خلطی شود که باستفراغ اول کم شده باشد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط اندک باشد یکبار
استفراغ باید کرد بداروهای که موافق آن باشد و هرگاه قوت قوی باشد خلط بسیار باشد بداروهای
قوی بتدریج مراتب استفراغ باید کرد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط اندک بود سونف و شراب مایوسج بطبیخ
لطیف استفراغ کند **فصل دهم از باب اول** اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد یا نها
که مسهل قوی نتوان داد سه فرقه اند یکی مردم خشک مزاج که ایشان را داروی نرم ولزوج باید داد چون
تملوس و خیار شنبر و شیرخشت و شراب آلو دوم مردمانی که در شهرهای گرم باشد بواسطه آنکه فضول ایشان
بواسطه گرمی هوا تحلیل پذیرد سوم کسی را که دارو خوردن عادت باشد و با نها مسهل قوی توان داده شد
سه طائفه اند یکی مردم شهرهای سرد و سیر دوم آنکه مردی که آب ایستاده میخورده باشند بواسطه آنکه در ایشان

خلط غلیظ و امراضی که از غلط تولد می کند بهم میرسد سوم خداوندان سبز باب دوم در منضجات
اخلاط و ادویه مفرده مسهله اخلاط و ملین بطن و مخرج ثفل و ادویه مدره و مسهلات و
داروهای که بهیچ طریق خلط را میکشند و بهیچ طریق اسهال میکنند درین باب پانزده
فصل اند فصل اول از باب دوم در منضجات و منضج عبارت از آنست که معتدل
می سازد قوام اخلاط را و مهیا میسازد جهت دفع یا رقیق میکند خلط را یا غلیظ میکند رقیق را و منضج می سازد
نضج را آن مثل سکنجبین بروزی است و یا حصرم پس معلوم شد که نضج عبارت است از مهیا شدن مواد فاسد جهت
دفع و هضم عبارت غذا است که بدن شود و بدن محتاج است باین هر دو جهت ضرورت استفراغ و اجتناب
بواسطه آنکه از هضم بدل ما یتحلل میرسد و از نضج انحراف طبیعت که از صحت شد بار صحیح میشود و بی نضج هرگز مسهل
نده بواسطه آنکه اولی آنچه نضج یافته آن را در حرکت آرد و بی نضج نتواند دفع گردد ضرر او بیشتر از نفع باشد
دوم آنکه هر چه لطیف باشد دفع کند و آنچه کثیف باشد آن را منجر کند و ضرر از آن بعده بیشتر میشود و اخلاط
بر چهار گونه است هر یک را نضج جداگانه است چون منضج دادن از قاروره و نبض نضج معلوم شود و در
حال مناسب آن خلط مسهل باید داد و پیش از نضج احتراز واجب است جهت اخطار کثیر که لازم است
الا در علتی که مهیج باشد چون صفرا در آن انتظار نضج با خطر است مثل در حمود و اورام حلق و قولنج صفراوی
پس آنجا بی نضج دفع واجب میشود اگر دو خلط یا بیشتر در بدن زیاده می شوند منضج مرکب دهند و همچنین مسهل مثل
آنکه اگر خون و صفرا غالب باشد اول فصد کنند پس منضج صفرا دهند دفع نمایند بدانکه مراتب نضج مختلف میباشد
بحسب کیفیت اخلاط و بحسب علامات زاله بیان یا بواسطه طبیعت خلط یا چیزی بر آن عارض شده
چنانچه ماده لطیف در حال نضج می یابد و کثیف برعکس آنست خلط که بسیار آن دیر نضج یابد و کمتر آن بالعکس
یا بحسب کیفیت یا بحسب ضعف آن جهت آنکه چون وقت قوی باشد در حال نضج مییابد و حاجت تقویت
و بر عکس آن چنانست اما در قوتی که ضعف باشد دیر نضج می پذیرد و آنجا لازم است که قوت را قوی کنند هرگاه
مناسب تا نضج ماده کنند بر جهت دیر نضج میدهد یا بحسب هوا و فصول که در بهار زود در حال نضج می یابد جهت
یاری دادن هوا و در خریف بعکس و در هوا گرم جهت تحلیل قوت منع کرده اند از مسهل دادن در آنجا بس
هلاکست مگر آنکه ماده بسیار باشد که در آنجا ترس اختناق روح است و بکثرت حرارت کیفیت سمی بهم رساند
همچنین در هوا سرد منع کرده اند جهت طغیان ماده از نضج قبول و دفع لیکن اگر محتاج شوند اول تدبیر

آن کنند پس منضج و مسهل دهند و تدبیر او آنست که در زمستان در خانه گرم می باید نشست و خود را گرم باید
نگاه داشت و جلاب را وقتی که آفتاب بر آید و بلند شود باید خورد و در تابستان در خانه سرد آب باشد و جای
خشک بوقت صبح باید خورد یا بحسب عوارض نفسانی چون غموم و هموم و مالوم و مثل اینها مانع نضج اند جهت آنکه
طبیعت متوجه اینها است و درین هنگام مضرت بیشتر از منفعت متصور است مگر آنکه مضطر شوند پس منضجات
و مسهلات و مفرحات و مقویات بیشتر دهند یا بحسب عادت که آن سر مانع ست چنانکه تریاقی که افیون قابض
و مانع از نضج مگر آنکه ضرورت شود پس در خوردن تریاک روز مسهل اجمال در زند و دیر بر خورند و در ایام منضج
منضجات یا مثل آن اختیار نمایند و یا افیون چون افیون مانع از نضج است ادویه منضجه قویه بدهند و از
چینی و اگر تریاکی و ایره سا ماننده آن و در منضجات افیون داخل کنند چون زعفران و جند بیدستر و مصطکی و
مشک ضابطه ساختن در ساختن بول نضج در بول برین طریق است که بول در صفرا رنگ ترجی
بهم رساند و در بلغم بول رنگین می شود و در سودا الکودت و سیاهی بهم رسد و در رسوب بدین طریق است که خون
اندک نضج در ماده پیدا شود و در بول رسوب بهم رسد و چون نافی متفرق باشد نضج کمتر باشد و چون رسوب مجتمع
شود نضج خوب شده باشد و اگر مجتمع نشود و راسب شود نهایت نضج بهم رسیده باشد در حال در ساختن
نبض مسهل بر هر واز نضج نبض چنان توان یافت که اگر اول نضج نبض صلب باشد و نرم شود یا بالعکس و اگر
پر باشد خالی نماید یا بالعکس و اگر ضعیف باشد قوی شود چون خلط چهار است منضج هر یک در تفصیل مین شود فصل
دوم از باب دوم در منضج خون محرق یا غلیظ حام مرطب هر روز یا یک روز در میان بر دند این
جوشانده که منضج خون فاسد است بدهند صفت آن عناب بست دانه بنفشه دو مثقال تخم کاسنی تخم
قثا از هر یک دو مثقال اجاص ده دانه تمر هندی پنج درم جوشانیده یا پنج مثقال شکر شیرین نموده یا
شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و عرق بید یا عرق نیلوفر بدهند و غذا آنچه کمیت و کیفیت خون محرق را زیاده
نکند بدهند مثل زرشک و اجاص خاص منضج خونست و اگر مانع از حموضات باشد عناب در آنها داخل
کرده باشند عناب و اجاص خاص منضج خونست چون سرفه اسفیداج یا زده ماشه بدهند و چون سه روز بگذرد
نضج در قبضه و نبض ظاهر شود پس فصد کنند و بعد از اصلاح دفعه ماده نمایند بعد ازین در غذا فروج داخل نمایند
تا قوت قوی شود بدل ما یتحلل بهم رسد فصل سوم از باب دوم در منضج صفرا بیخ کاسنی نیلوفر
بر و سیاه و ستان آلو سیاه بیخ مهک آلو بخارا خطمی بنفشه عناب تمر هندی آلوچه تخم کاسنی کشوث سپستان

امرود لعاب بنگولو اسبغول بهدانه شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت نارنج رب توت شراب تمر هندی
شراب آلو سیاه شراب آلوچه فصل چهارم از باب دوم در منضج بلغم بیخ رازیانه تخم رازیانه
دارچینی اسارون سنبل زنجبیل گاوزبان بالنگو تخم کرفس بیخ کرفس انیسون بیخ مهک عود الطیب بذر کتان
بیخ اذخر افسنتین زعفران ماهیزهره عنب الثعلب جلنجبین گلقند شراب اسطوخودوس پرسیاوشان قردمانا
بادآورد بلبسه پرسیاوشان اسطوخودوس سکنجبین عنصلی ماء العسل زوفا فصل پنجم از باب دوم در منضج
سودا بادرنجبویه گاوزبان سپستان اسقولوقندریون بسفایج کاسنی قرنفل بیخ رازیانه شاهتره اصل السوس انجره
کشمش افتیمون شربت گاوزبان شربت سپستان شربت نارنج اسطوخودوس لعاب مرزنجوش ورق
خطمی شربت بنفشه فصل ششم از باب دوم در ادویه مفرده مسهل صفرا این دوا کسی را
دهند که او را اصفر اللون باشد و مزاج او صاحب دموی و در سن شباب در فصل تابستان و در مرضهای
حرارت کبد و قت اشتعلیس و خصیصه و ماشرا و قروح مقشره و تراحمی غب و شوصه و حب عین و صداع حار
مردار بیشتر از ان و هرکسانیکه اغذیه ایشان دائم فاسد شود و ابتدا از حبس طبیعت و برازالت
خشک باشد و بول ایشان کم باشد و اکثر غذا ها گرم خشک خورده باشند و در امراض متولد از صفرا حمها صبر هندی
ایلوه و شبر گویند و آن گرم خشک است در درجه دوم مسهل صفرا و بلغم باشد دماغ را پاک سازد و بهترین سقوطری
زرد رنگ است شربتی نزد متاخرین از یک مثقال تا یک مثقال و نیم و قدری ماشه مثقال گفته اند و در
وقت شدت حرارت و برودت از ان احتراز کنند و آن بالخاصه مولد بواسیر است و مصلح او مصطگی و مقل و
دگل مرنج است و دادن صبر با ماء العسل یک مثقال دفع صفرا کند و بعضی اول شب دهند و بر وزجات
ترباند و بعضی از طعام بعد دهند جهت دفع صفرا یا خلط و غلیظ و خاصیت او آنست که پاک میکند امعا را و قوت
میدهد و جلا میکند و شربت معده سیر را پاک میکند غشی و تشنگی از دانستین پاک می کند خلط صفرا را از معده و کبد
عروق و طحال می کشد و اسهال می آرد و بول نیز براند آن هفت قسم است بهترین او قسطوسی است و مغونی
معده و کبد است و منضج سده و ملطف اخلاط می کند و جلا میدهد و شربت تامه او مطبوخ یا نقوع از نیم درم تا هفت
درم تنها یک مثقال و یا دو درم خربق سیاه منڈی کنگی مسهل مره صفرا غلیظ است مثل سقمونیا و میدهند
او را در امراض گرم و آنرا امراض مزمن مثل مالیخولیا و صداع و شقیقه و درد جسم و علل سینه که از صفرا باشد
و او پاک می کند احشا و رحم و مثانه را و علل کهنه و عصبه و یرقان و خنازیر و شبره غلبه و ماشرا و قروح مقشره

ریاح غیر شده تمام بدن را دفع میکند شربت او از نیم او یک مثقال است و او سیاه قوی تر از سفید است و او را
با ماء العسل دهند و حکما حال زیاده از نصف مثقال نمیدهند سقمونیا و او را محموده نیز میگویند گرم و خشک مسهل
صفرا است بدل و جگر بد باشد بدیر ساخته خورند یعنی مشوی درست مایه کند بهترین او راق صافی انطاکیت
شربت متعارف ست و حسین بن حسن تا نیم درم جائز داشته است و شیر خوردن او اول امساک نماید بعد از ان
بکشاید و شاید که بکشاید شربتی از شش جو است و شیر خوردن فقیر شخصی را دیدم که بقدر یک درم محموده
بغلطی خورد با سهال بمرد و امیر اندمره صفرا را شیره از خربق سیاه دواست که بآن خلط کند ادویه مقیئه معوه
چون عود و عنبر و مصطگی و عصارة الورد و رب السفرجل شحم حنظل میراند مره صفرا را اخلاط با رطوبت لزج را حکما
هند زمان شربت او را نصف مثقال میدهند و قدما تا یک مثقال داده اند و استعمال او آنست که بماء العسل
دهند و او جهت علت دماغ و شبکه او و شقیقه و وجع مخذ و صداع و سکته و تشنج و اگر از رطوبت عین کرده باشد
و انتصاب النفس حادث و مزمن از ماده بلغم بود و سعال مزمن و وجع مفاصل و عرق النسا از ماده غلیظ
و علل کلیه و مثانه را نافع بود حنظل را بهندی اندرائن گویند غاریقون گرم و خشک مسهل بلغم و سودا است بقراط
گوید مقوی ابدان مشایخ است و دفع مضار جمیع ادویه قتاله کند و حاجت اصلاح ندارد و بهترین او سفید است
مانند سیری از نیم مثقال تا یک مثقال متعارف است و دو مثقال گفته اند طبری میگوید که جمع نماید کرمیان
صبر و غاریقون و جالینوس در ادویه معده ذکر می کند اسهال او و اشال حنظل است الا آنکه این ضعیف تر است
از دو فعل نیست اما ضرر بمعده ندارد و قدر دو مثقال مسحوق این با ماء العسل میداده اند این دو قسم است انثی
و ذکر انثی بهتر او ذکر است عصاره قثاء الحمار او را بهندی کریله جنگلی گویند و الطرون نیز گویند و او هم اسهال
میکند مثل سقمونیا شربت او مکفیر اطباء و حبه با دلین حلتی است که شیر تازه دوشیده است مقدار یک نیم اوقیه
بعضی شربت او تا نصف درم نیز قرار داده اند شبرم نوعی از یاد ریوان است اسهال او نیز مثل سقمونیا است و
اندکی شیر با الخبیر یا سویق در حالی فرو برند تا زبان برانگیزد لاله یورید پس و آن حب با هو دانه است و او را ثمره
شجره معشوق نیز می نامند اسهال او مثل اسهال سقمونیا است بلکه این شدید تر و قوی تر است شربت او نزد متقدمین
از هفت دانه یا پانزده دانه است و نزد متاخرین است بیخ حبه اگر معده قویست حبه درست میدهند و اگر معده ضعیف
است سحق کرده میدهند ایرسا و ان اصل السوس آسمانگونی است اسهال او مثل غاریقون است بلکه قوی
دگیر تر است اسهال این دمنیر ایدیاده صفرا که احوال ماده بیشتر بیان خواهد شد بقوت و شربت او یقرال متقدمین

ومتاخرین دو درم است وگفته اند این خطا ست بلکه شربت او نصف درم است قنطوریون اگر تر و تازه
باشد ببرد مره صفرا و بلغم مخاطی نافع است جهت عرق النسا و شربت او دو مثقال است وقتی که طبیخ او کنند
با ربع رطل آب تا یک ونیم بماند مازریون اسهال شل اسهال خربق است شربت طبیخ او دو مثقال است
بسه اوقیه ماء العسل و دو برابر او افسنتین و بعضی بسیار اسهال میکند حب نصف مثقال افسنتین و دو
مثقال بسفایج فستقی هندی او را گهن گگالی گویند و آن گرم است و مسهل سودا و بلغم است و بهترین
او فستقی است و چون در بخور دآب برند شکم نرم گرداند و قولنج بگشاید و شربتی او یک درم یا دو درم است
و از نقوع و مطبوخ با این دو درم تا پنج درم است و او اسهال اخلاط بلغمیه مخاطه از معده و مفاصل میکند
شل حنظل و حادث میکند غثیان را و اگر لحق کند زرنیخ او دو مثقال و بنوشند با ماء العسل یا ماء شعیر بهتر باشد
زر او نظوطی اگر از و یک مثقال با ماء العسل بنوشند اسهال کند مثل اسهال حنظل و آن نافع است جهت حتما
هلیلج اصفر اسهال مره صفراوی میکند و شربت او در مطبوخ از شش درم تا هشت است و اگر مسحوق او تنها بخورند
شربت او میانه سه درم است تا پنج درم و هلیله با روغن بادام و داخل کند با شکر نافع مزاج حاده صفرا غلیظ و رقیق
است بلیلج اسود اسهال مره صفرا محترقه میکند و مقوی معده و مقعد است و شربت منقوع و مطبوخ او پنج درم
تا هفت درم است و اگر تنها سحق کرده بخورند شربت او از دو درم تا پنج درم است بروغن بادام چرب نمایند و بکار
برند هلیله کابلی مسهل صفرا است و اسهال مره سودا می کند بقوت عصره و مقوی معده و بطن است و نافع بواسیر سودا
و عضاء عصبانی را نیز سود دارد و شربت او مثل شربت هلیله سیاه است و روغن چرب کند و بکار برند ریان الحیس
و الحلوا رین بعصر صفرا آرد و فشر دن با تخس اثر زیاده دارد و اگر دانهای انار در پوست لبشکنند و شب بگذارند
و صباح بفشارند بهتر باشد و اسهال بیشتر کند و شربت او نصف رطل است یا بیست درم شکر و اکثر او هشت
اوقیه یا ده درم شکر بکار میبرند و فعل و قریب هلیله اصفر است ماء التبق الحلو بفارسی آب کتار شیرین و
اسهال مره صفراوی که جمع شده باشد در معده و امعا میکند و رفع حرارت میکند شربت او از ثلث رطل یا نصف
رطل است خیار شنبر جهندی کهرناله معتدل است بهترین خیار شنبر آنست که غلیظ رقیق المغز باشد و مغز او بسیار بهتر
آنست اصل او که در قصبه بگذارند و در وقت احتیاج بیرون آرند صفرا و بلغم و سودا و اخلاط سوخته دفع کند و معده
درد و درا پاک سازد و استعمال میرند و قولنج را بگشاید و بلغم بسیار بیرون آورد و کثیر با مغز اندر این فعل می توان
کرد و اسهال برفق و آسانی باشد جهتی آنکه زیق البتن را تجویز کرده اند که در وقت با این اسهال نمایند شیرینی از م

له طبعیه یعنی بخار ... و فایده اجابت ... آنست که طلوس ... عمل او ... نمود ... ببارس ... باطل ... ضایع شود

سه درم است یا ده درم و در ضعف امعا تبقض آورد بروغن بادام بقدر اصلاح درد کند صفر تش دفع
شود و تار و ده به پیچد و او تسکین نماید دم تحلیل اورام جاده کند و ملین اخلاط صده نماید او را حل کرده با آب
گرم بخورند ترنجبین منبتی است که بر خار سبز در خراسان بخارا و قریبی نشبید بهترین او آنست که مانند
حب بلند و سفید باشد از نیشاپور آور ند بر تدترین او فربهی است و طبع او بحرارت مائل است صفرا آورد
شربت او از ده مثقال تا به بیست مثقال و ملین او ضعف است بنفشه خشک سرد و تر است شکم نرم سازد
و صفرا آورد دو مثقال تا امر مثقال در منقوع و مطبوخ متعارف است و این را انیسون گویند سه تا هفت درم با قند
کوفته بخورد با آب گرم و او مسهل مره صفرا و تسکین صداع و خوانیق است و اگر اراده اسهال زیادتی کند بلز اغذ
سمقونیا و تربد بیامیزند و اگر اراده اسهال صفرا و بلغم نمایند بس نصف او رب السوس داخل کنند با ماء اللبلاب
گیاهست که بر درخت می پیچد او در روم بسیار است اسهال مره صفرا میکند و شربت او نصف رطل است تا
هست درم شکر صاف کرده بخورند و بجوشانند چه اگر چه بجوشانند عمل ضعیف شود تمر هندی یعنی املی سرد خشک
است اسهال مره و قمع صفرا میکند و تسکین حدت می نماید و شربت او از آب نصف رطل است و در
منقوع از پنج درم تا پانزده درم شیر خشت منتی است که در خراسان بر بید نشیند مائل باعتدال است گویند
در باطن بدن تسخین دارد و در ظاهر سرد و قوتش زیاده از ترنجبین باشد و شربت او از ده درم است
یا بیست درم بهتر او آنست که خشت او کلان و سفید باشد و اگر در آب شاهتره ترکند دم صفرا محترقه کند و دم را از
کدورت صاف نماید و دفع حکه و جرب و شور و احتراقات سازد خصوصاً منقوع با هلیله زرد تنها هلیلجات اگر احراق
بسیار باشد اجاص الو است سرد و تر باشد صفرا از بزرگترین او ملین بیشتر دارد و بیست عدد در مطبوخ و نقوع
انداز ند و شربت مطبوخ او نصف رطل قراصیا آلو با پوست بارد یابس است و در درجه دوم ملین طبع و
با اسهال مره صفرا کند و درست نفع دارد ماء الجبن آب پنیر و دلمه بود میل بحرارت دارد و جهت بو رقیت
یعنی شوریت اسهال مره صفرا کند خصوصاً آنچه از شیر بز و گوسفند بود و چون اندکی عسل داخل کنند بهتر بود
هلیله هندی هر گویند سرد است در اول و خشک در دوم اسهال مره صفرا محترقه کند شربت از جرم او
دو درم است و در مطبوخ آن سه درم یا پنج درم لسان الثور هندی کاٹھہ بانذ بپارسی گاوزبان خاصیت او
آنست که اسهال مره صفرا کند چون ارمنی داخل او سازند در لعاب قوی شود شربت او از سه درم تا
پنج درم است یا ده درم شکر و یکدرم طین ارمنی و اگر خشک او یا مثال او شکر بافاینده بنوشند ملین طبع

گرم کند و اخراج مره محترقه صفرا و سودا نماید کثیره البر بر سیاوشان هندی راج هنس سنبل گویند گرم است
در اول خشک در دوم اسهال مره صفرا از معده و امعا نماید سش خوبانیه صمغ او مسهل مره صفرا
است چون بنوشند بر زاهم بهترین آن فارسی بود اسهال مره صفرا میکند و یک غنچه او یکماهست بر سرها
بر دهن الحد جبس اسهال مرارای میکند وگاهی اطلاق صفرا میکند چون ماده زیاده باید ماء القثاء
الحنار آب بادرنگ و خیار سه رطلها از هر یک با شکر مسهل است صفرا از معده و امعا برفق ماء البطیخ
الکثری آب هندوانه دو رطل خصوصاً با شکر یا ترنجبین یا شیرخشت مسهل صفرا است ماء القراع آب کدو
در تنور پخته یا شیرخشت یا ترنجبین یا شکر سرخ مسهل مره صفرا و صفرا محترقه است بزرقطونا کوفته دو مثقال
با آب سرد نوشند ملین طبیعت **فصل هفتم** در ادویه مفرده که اسهال مره صفرا و سودا کند و دادن این دارو
مردمانی را است که لون ایشان سیاه باشد و بدن ایشان لاغر و خشک و خون در ایشان کم بود و در سن کهول
و صاحب طبیعت و مزاج دهند که او با غضب و با حده و عقده و عطش باشد و سینه او ضیق باشد و در امراض مزمن
سوداوی نیز دهند چون جذام و سرطان و سائر علل سوداویه افتیمون هندی اکاس بیل گویند گرم و
خشک مسهل سودا است و بلغم نیز آورد و مناسب اصحاب صفرا است چراکه در ایشان کرب یعنی قلق و اضطراب
و غثیان حی آورد و بهترین او اقریطی سرخ رنگ است شربتی از جرم او یکدرم یا دو درم است و در مطبوخ
و نقوع او دو درم تا چهار درم گویند از پنج درم تا ده درم است و مثقال تا دو مثقال او با شیر یا ماء العسل
نافع است و چون افتیمون مکرب و معطش است بدین جهت بروغن چرب میکنند باید که در آخر طبخ داخل کنند
در میان بسته جهت بقای قوت او نافع سرطان و مالیخولیا است [illegible] بری مسهل مره سودا است
شربت او از یک مثقال تا دو مثقال است یا ماء العسل فقاح جاشا مسهل مره سودا است چون از
است یا او ملح داخل کنند یا سرکه در لطف زیادتی میکند فقاع صاتر مثل فقاع جاشا است حجر لاجورد مسهل
مره سودا است و از مغسول او یک مثقال شربت است و قدما غیر مغسول میداده اند و این خطا فاحش
است ورق الحنظل [illegible] در خشکی [illegible] قوی تر است از انکه در کنار آب باشد از ادویه مسهله بارده است دفع مالیخولیا
و صرع و داء الثعلب و جذام کند و قولنج را تحلیل و هر دو مسهل مره سودا است شربت او از دو درم تا چهار درم است
اسهال مره بلغم برفق کند [illegible] زیاده کند طبیب باد داروی که مناسب آن بسفایج و مسهل مره سودا است برفق
[illegible] بلغمی را [illegible] و صفرا رقیق را نیز اخراج کند دفع جذام و مالیخولیا نماید و احوال او در فصل صفرا گذشت

اسطوخودوس گرم و خشک و مسهل بلغم سودا است و بدماغ فائده برساند بهترین آن غنچه است شربت او دو
درم تا سه درم و بعضی او را بارد گفته اند و متاخرین معتدل دانسته اند شربتی او با سکنجبین خوب است بالنگو
و گاوزبان و کشوث که قسمی افتیمون مسهل سودا باشد هلیله کابلی مسهل سودا و بلغم است و منقی معده و دماغ صفرا
و شربت مسحوق از درم تا پنج درم است و در مطبوخ از هفت تا ده درم هلیله هندی مثل هلیله کابلی است در
فعل و قوت و شربت او مسهل هلیله کابلی است در دفع صفرا است حجر الارمنی اسهال او قوی از حجر لاجورد است
عاقبت گرم در اول و خشک در دوم نافع است برص و بهای کهنه و ورام احشا و شربت او نصف مثقال است
از اعضای او در مطبوخ دو درم از جهت اسهال مره سودا امیده هند خشک بهندی گوکهرو گویند سرد در اول
و تر در دوم است عصاره او مسهل سودا است شربت او یک کف نافع جذام و مالیخولیا است فلفل
ابیض بهندی تخم سهجنه گویند اخراج سودا میکند ملح نمک بود و با نواع است ملح عین اندرانی و ملح النفطی که
سیاه بود و چون بر آتش نهند سیاهی او زائل شود و مثل اندرانی گردد و ملح سیاه آنست که سیاهی او را نسخ با
و جوهر او بود ملح هندی آنست که سرخ رنگ بود و جمیع اقسام ملح گرم و خشک باشد خراج سودا و قطع بلغم و
تخفیف ورم کنند و شربت دو مثقال است توت اگر پوست او بپزند هشت درم با یک رطل آب نصف
بماند صاف کرده بنوشند اسهال سودا کند عروق الباذنجان ثلثی درم از دماغ مثله [illegible] بخورند اسهال
سودا کند و نافع ربو و عسرت نفس و مالیخولیا بود و فرق الدیک الدم از مسهل سودا است اگر او را با هشت
رطل آب بپزند تا سه رطل بماند و اندرون او نمک زیاده کنند و بنوشند چون خواهند که اسهال زیاده کنند
قرطم که معصفر باشد و بهندی کر گویند یا بسفایج اضافه نمایند نفع معده و حمیات مزمنه دار بعا [illegible] بلغم و وجع
مفاصل و رهل یعنی را نافع بود **فصل هشتم** در ادویه مفرده مسهل بلغم و این دوا جماعتی دهند که برودت و
رطوبت بر ایشان غالب بود در سن شیخوخیه و در فصل شتا در امراض استرخاء و سکته و سهج اللسان و
زیادتی مواد راس و قم و آنکسانی را که در معده و سینه و امعاء ایشان بلغم باشد و زیادتی که حاجت سرف دم
یعنی خون جاری و حیض باشد و کسانیکه اخلاط بسیار داشته باشد و فربه شوند و شهوت و خورش طعام کم شده
باشد و صاحب عرق النساء و وصل حقوق یعنی مفاصل نشست گاه و حمی استسقای و جذام و برص بلغمی
میعه سائله او را عسل [illegible] گویند و بهندی سلارس نامند شربت او را یک دانگ تا نصف درم است و آن
گرم است و مسهل بلغم و بعضی تا یک مثقال نیز ذکر کرده اند تا یک مثقال علل [illegible] بفارسی سفر گویند عقر [illegible]

اونیز مسهل بلغم است وشربت او برای متقدمانی دو درم است ونصف وقتی بکوبند حب کرده
فرو برند اما متاخرین دو درم جائز داشته اند قشر اصل قثاء الحمار یعنی پوست کریله صحرائی وقتی که
بنوشند نصف دانگ از و برای متقدمین ومتاخرین مسهل بلغم بقوت بود فقاح حاشا دو مثقال با سرکه
مسهل بلغم است اصل السوس و الشجره مریم است بفارسی جوبک و استان گویند شربت یک مثقال و
نیم بود یا یک مثقال علک انباط حب ساخته فرو برند اسهال بلغم تقویت کند خروع هندی ارنڈ بود مسهل بلغم
است وحبهای او مقشر کرده بدهند یازده حب واکثر هفده بلغم برآید مقل ازرق بهندی گوگل گویند مسهل بلغم
است شربت او دو مثقال است یا مار العسل شحم حنظل مسهل بلغم لزوج وکیموسات لزج است ومنقی
راس وعصب ومفاصل وفالج ولقوه وقولنج که این از بلغم لزج وسوسن بارد واو مغص وسحج وتقطیع در امعا پیدا
کند مصلح او صمغ عربی وکتیرا او مبالغه در سحق او کنند شربت او از یک دانگ تا دو دانگ بود تربد گرم وخشک
مسهل بلغم رقیق است چون تقویت یابد بلغم غلیظ را دفع کند بهترین او موضع مجوف سفید ست شربت او از
یک درم تا دو درم چون در مطبوخ داخل کنند چهار درم است ومصلح او ترین ست بدین طور یا روغن بنفشه وتقویه
او زنجبیل است ونفع سده نماید ومنقی دماغ ودفع اوجاع مفاصل وصرع وفالج ونزلات سعال متولد از رطوبت
کنند واگر با هلیله کابلی داخل کنند بهترین دوای صرع است دانزافهدی لبنوت گویند غاریقون مسهل بلغم وصفرا
ومره سودا است جمیع امراض بلغمی را نافع است ناقص عارض عقوبت او را شربت او نصف مثقال ست یا دو
درم سورنجان بهندی سنگھاڑه جنگلی گویند گرم وخشک ست مسهل بلغم بود وبلغم خام سحر را نیز دفع کند ونافع بود
در علت نقرس ووجع مفاصل واو تریاق مفاصل است اما ردی ست بمعده وسرخ وسیاه او بسیار بد است و
بهترین او سفید ظاهر و باطن وصلب کثیر است وشربت او یک مثقال است با شکر وزعفران وچون باد
داخل سازند شربت او نصف مثقال ست یا دو درم ومصلح او کمون وفلفل کرب بود فرفیون است آن
را هندی شیر خشک وسهند وفارسی شیر زقوم گویند گرم وخشک است در درجه چهارم خاصه عمل او اسهال الصفرا
است وبلغم غلیظ لزج از درکین وظهر وامعاء انا کمزب وسحج است مصلح او مقل مسحوق وصمغ عربی ومصطکی
وعسل ودار چینی وسلیخه یا سعارعن وقرد قراد کتھه فراز ند یا مجموعه و نهار او صافی خریف اصفراد ست حب کنند
او را بهتر بود و شربت او از نصف دانق یا دو دانق است ماهیزهره مسهل بلغم است سکبنج قسمی از انگدان است
وآن حار یابس است در سیوم مسهل بلغم لزج ورطوبات ست ونافع علل مفاصل وعرق النسا وقولنج وریح

غلیظ که عارض از بلغم باشد بهترین دوا ست جهت زیادتی دفع از امعا وظهر ودرکین وبهترین او صافی سرخ
ظاهر است وسفید باطن وخریف وسم با مرارات وشربت او از یکدرم است یا دو درم لب القرطم مغز تخم
بود مسهل بلغم بود وشربت او ده درم است یا خایند سفید واگر مغز او را در آب گرم لبسرشند وبمار العسل
بافرق وجاج بخورند مسهل بلغم لزج غلیظ بود ونافع استسقا لحمی ورقی اما مضر بود بمعده زنجبیل گرم ست در
درجه سوم وخشک در دوم او در اندک رطوبت فضله است دیکدرم مسحوق او با شکر مسهل بلغم لزج ومره
سودا است نه بر طریق اسهال ادویه مسهله بل تحلیل رطوبات از امعا در جای غلیظ انزروت یعنی کنجد گرم است
در سوم خشک است در دوم وبزعم بعضی است که سرد است در اول واین درست نیست ومسهل بلغم غلیظ است
بقوت خصوصاً آنکه ورکین ومره صفرا را نیز میراند واو را بروغن بادام چرب جهت دفع اذیت او که سحج می آرد دوست
از نصف درم تا یکدرم است واگر احتیاج غلیظ ادویه دیگر شود هلیله وتربد وصبر ومقل ومثل اینها خلط نمایند
قلقف که بهندی ساگ تبھوه گویند خوردن ورق او باعصر ورق او مسهل ومنقی است وجمع در اسهال
تنها ست ودهن قثاء الحمار بمقدار دو درم با رقیق شعر الجذر بلغم خام واخلاط لزجه میکند وعمل این تکرار میکند
حب السمنه قسمی از چرونجی است که بفارسی نقل خواجه گویند قوت او مثل قوت حب قرطم است وعصر ورق
او نیم رطل بلین طبیعت است علقه بود مسهل بلغم ومره صفرا است ایرسا بخ سوسن اسمانگون است گرم وخشک
است در آخر درجه دوم شربت او از یک درم تا دو درم است یا از مثقال یا دو مثقال وعصاره او بمار العسل
مسهل بلغم ضعیف است وبعضی بهترین اندک مسهل باو اصفر نیست حلتیت بهندی هینگ گویند مسهل بلغم
بلغم خام واخلاط غلیظ است حلبه بفارسی شنبلیت وبهندی میتهی اگر طبخ او با پنجدرم قوة که بهندی مجیٹه گویند مسحوق و
مسحول بنوشند مسهل بلغم لزج است بصل العنصل بهندی کانده گویند اگر عصاره او بعسل بیرند اسهال کیموس
بلغم غلیظ لزج میکند تجره بفارسی کرنه بهندی اٹنگن گرم وخشک است دو درم چون بنوشند لسبر که مسهل کیموس
بلغم بود وتخم او بجلا ولطیف وتحلیل مسهل بلغم است ومسهل بلغم خام بقویت ودهن او نیز مسهل بلغم است
شربت از نیم مثقال تا یک مثقال با آب گرم یا بماء العسل وبعضی شربت دو درم نیز قرار داده اند وبعد از و
اندک روغن گل بخورند تا دفع ضرر او کند ریوند از انفع ادویه است برای دفع بلغم خام واو مطلق بلغم لزج است
ونافع معده وامعاء وقولنج بلغمی وریحی باطلاق طبیعت وتحلیل ریاح شربت از مثل شربت غاریقون است اشق کهنه
قبنه نیز گویند مصلح ادویه مسهل است مصلح بلغم لزج بخاصیت نافع است ریح وفالج وقولنج را شربت او از نیم مثقال تا دو

مثقال ست واستعمال او مفرد و مرکب میکنند شجرة اللبن سفید است اگر از پوست غلیظ این درخت دو
مثقال با آب سرد بنوشند مسهل بلغم است زوفا یابس خشک در سوم مسهل کیموس غلیظ و بلغم است سقمونیا
را محموده گویند مسهل بلغم بالطبع و مسهل صفرا بالخاصیت است و مسهل بلغم فالج و فحاطیسی ست جاوشیر
مسهل خلط بلغم است و مسحق ظاهر بود نافع است جمیع امراض بارده را خواه از اخلاط باشد خواه
از ریح غلیظ مثل فالج و سکته و خدر یعنی بی حسی و صرع و قولنج بلغمی و ریحی و بهترین این جمیع که در وحدت
نباشد و مائل بسرخی و سیاهی بود شربت او از نصف مثقال تا دو مثقال است **فصل نهم** در احوال ماده تا
و ماء الصفر یعنی آنکه بواسطه ضعف جگر و عاجزی قوت او از رسانیدن باندامها گذر ها بسته گردد و اندامها
از جگر آب خواهند و این را استسقا گویند یعنی آب خواستن و هر آبی که خورده شود از جگر ضعف بدان
تصرف نتوان کرد و باز اندامها نتوان فرستاد و بعضی از جگر باز گردد و آن یکجا گرده آید و بعضی که جگر اندروی
تصرف نکرده باشد یا خون ضعف که هضم ثانی آن را اتمام پخته نباشد باندامها رسد اماس شکم را اماس اندامها
پدید آید از بهر آنکه با سهال و نه بادرار بول و نه بعرق از این بیرون شود و این اماس سه گونه باشد یکی
را بتازی استسقا زقی گویند و آنچنان باشد که آب در شکم گرده آید و باشد که دستها و پایها بیاماسد دوم را
لحمی گویند و این چنانچه باشد که آب با ماده بلغمی باندامها رود و همه تن همچون مرده باگردد آماسیده و نرم سوم
را طبلی گویند و این چنان باشد که باد در شکم گرده آید و شکم بر آماسد و گاه باشد که با این باد آب نیز باشد
و آنچه در استسقای زقی جمع شود آنرا ماء الاصفر میگویند و آنچه در استسقاء لحمی جمع شود آن را مائیه گویند و
از ود استفراغ ماء اصفر و مائیه صفت آن شاهتره چهار درم افسنتین رومی دو درم غافث دو درم کاسنی
یکدسته جوشانیده بخورانند ماء اصفر فرود آید همچنین شیر انجیر معقود یا شکر برابر نخودی حب ساخته نگاهدارند و بکار
برند حب دیگر مازریون یکدرم شیر انجیر بقدری که حب شود ساخته بکار برند ماء اصفر و مائیه فرود آید مسهل مجرب
ماء اصفر و مائیه بیخ سوسن آسمان گون از یکدرم تا سه درم یا یک اوقیه سکنجبین بنوشند صفت توبال النحاس که آب
مائیه و ماء اصفر را بروز فرود آرد یکرد توبال برگ مازریون انیسون از هر یک برابر حب کنند شربت یکمثقال و اگر قوت ضعیف
باشد یکدرم بدهند در ادویه مفرده مسهل مائیه و ماء اصفر و استعمال این ادویه صاحب استسقاء زقی و زنی که او را
اشرف حیض باشد و با حیض او رطوبتی بیاید و صاحب قروح که فلمغ سوداء از دبیده یعنی چرک در اعصائیکه نفخ و تهیج
و ترهل یعنی سستی باشد توبال النحاس نیم مثقال و بماء العسل مسهل ماء اصفر بود بیخ زقوم با برگ تنبول خود بلغم و مائیه

در فع کنند زیرا الا انجر مقشره سازند و سحق نمایند و بعسل محمین ساخته فرو برند چنانچه بریان نرسد چرا که حب سازند
و شربت او از بست دانه یا سه دانه است فرفیون مقدار نیم دانگ یا دو دانگ بغسل بنوشند مسهل بلغم و
ماء اصفر بود اب القرطم بیخ مثقال از مقشر او با صبر و اندک نمک مسهل بلغم و ماء اصفر بود این غیر آن گویند این
خطای محض ست استعمال او چنانست که در سه اوقیه گرم تر نمایند و صاف نموده با عسل بنوشند مسهل بلغم
بود که متحلل باشد و کفدا اشته باشد و مسهل سه ملوح بود اشق دو مثقال با ماء العسل مائیه بود و بعضی مطحول
یعنی صاحب سپرز مع حب خروع داده اند ماذریون دو مثقال او خطا است و او مسهل بلغم است بقدار نیم
درم آن مسهل ماء اصفر و اخلاط غلیظ فرج و سوداو مفتح سده کبد بود الا آنکه مورث غم است مگر آنکه خلط کنند
با و بعضی ادویه مفتحه سده و مقویه کبد و اصلاح مضرت او بماء العسل بود و شربت از مطبوخ او از یک
مثقال تا چهار مثقال ست و از مفرد دوا یکدرم تا دو درم با عسل مطبوخ اصل قثاء الحمار مسهل ماء اصفر
بود یا دوشاب و شربت او از چهار قیراط است یا بیخ عصاره ثمر قثاء الحمار جرم بیخ او است و شربت او
ما بین یک قیراط سه قیراط است با نشاسته و ماء العسل عصارة الباقلا خاصیت او از اسهال ماء اصفر نشیند کسب
و شربت او از ثلث رطل تا ثلثین رطل است یا ده درم شکر ماء الشاهترج بریان هندیان بت یا وه
مثل او ست در فعل بوزیدان مسهل ماء اصفر است و مرنافع ماء اصفر غر یا شعار الشرم بهندی لسوده
گویند شربت او یک مثقال است بخور مریم الفیا مازریون نیز خروع بید انجیر بود که بهندی ارند همچنین است
قنطوریون رقیق مثل کما قیطوس و حب کر بدانه و ساق بنات حلتا قبطی و برگ او مثل اوست در خوردن خواه
تازه باشد خواه خشک پخته بدهند تا جرم جوشانیده اب او بدهند تا بنوشند و ملخ لفظی این از جمله مسهل ماء اصفر
تقویت و کیفیت طویل جهت تکرار گذاشت **فصل دهم** در ادویه مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشد صبر مسهل بلغم
و مره صفرا است و دفع یرقان میکند و منقی دماغ از فضول است و بلغم و منع بخار از معده مینماید و مصلح او مصطگی و
کتیرا و مقل و عسل و شربت او تا دو درم است عصر غنگ یعنی افشرده برگ قنب نیم رطل شکم میراند و بلغم و صفرا
با سهل بیرون آرد حب النیل تخم عشق پیچان منقش است که آنرا بهندی کهتوره گویند شیخ فرماید که بعضی گفته اند
که گرم و خشک است در اول حق آنست که گرم و خشک است مائل بدرجه سوم چون تنها استعمال نمایند
مغص و کرب آورد و بهتر آنست که بهلیله محموده دهند و اگر نیز بر مخلوط سازند بلغم و زرد آب دررود اسهال قوی کند و
شربت او از نیم درم تا یکدرم و او میکشد و حب القرع را بهتر آنست که با بهلیله زرد و سقمونیا دهند بروغن گل سرخ

کرده قنطوریون طبیخ او مسهل بلغم خام و مره صفرا و شربت طبیخ او دو اوقیه است قثاء الحمار چون عصاره بیخ او
پنج قیراط بخورند مثل کیموسات غلیظ و بلغم و سودا است و نافع استسقا و وجع مفاصل و قولنج و لقوه و سزاوار
آنست که صبر و سورنجان و قوة الصباغین که بهندی مجیٹه گویند و قنطوریون دقیق و کمافیطوس خلط کند باد
بانفعش بیشتر باشد حریق اسود بهندی کٹکی گویند مسهل بلغم و مره سودا است و شربت او از نیم درم تا یکمثقال
خربق ابیض فعل این در اسهال میانه است و قولیست درقی و شربت خربق اسود است جوز البریه بهندی
ریٹه گویند و آن بندق هندیست عصاره مسهل بلغم و سودا است در رباعیه اصفر نافع است اسهال و جهت
برص و یرقان و کلف و مثل این امراض را و محلل قولنج است شربت او شش قیراط است با شربه حاره و
سکنجبین و چون قطراسالیون و دو قود سقمونیا با دو اخل کنند او قوی می شود شیر بجز از کشمیر آرند بهندی زربی
گویند شیر او خشک است در اول چهارم مسهل لزج غلیظ و مره سودا و مره لزج است و آن صفرا بلغم آمیخته است
داخل کنند او را در حبوب کنار مثل حب النجاح ترمس با قلا مصریست چون مقشر گردد کوفته در دیگ نما پس
ملین بطن میکند مسهل صفرا و سودا و بلغم خام و لزج است و چون ضماد کنند نیز مسهل بود ملح اندرانی و آن نمک
سفید است گرم و خشک در چهارم مسهل و بلغم و سودا و کیموسات غلیظ مختلفه است و خاصه او انحدار است
از معده بورق که بهندی کهار گویند مثله الملح هندی مسهل بلغم از معده سودا البلغم غلیظ ما را اصفر بود و بسیاری از
مسیح و ملتهب معده است و منع میکند بخار دقی را که صاعد باشد بجانب سر دانخره سودا مردسنائکی بهندی بهین نخ
گویند حار یابس است در اول مسهل بلغم و مره صفرا و سودا است و چون او عرض میکند در عمق اعضاء بدین
جهت نافع است جهت نقرس و وجع مفاصل که کلبن باشد از اخلاط بلغم و مره صفرا و شربت او در مطبوخ تا هفت
درم است و مقدار شربت خشک او تا دو درم است مصلح او بنفشه است یا مثل بنفشه انحوان بفارسی بابونه
گویند گرم و خشک در سوم و چون بنوشند خشک او کوفته با نمک و سکنجبین مسهل بلغم و مره سودا است تا سه درم مازریون
مسهل بلغم و مره سودا است شربت او از دو درم است خصوصاً که مخلوط سازند تا او مسهل مثل افتیمون بعسل حب
سازند و چون استعمال کند آن حب حل شود در امعاء درون بلکه غلبه خود کرده خارج شود درست بابراده گویند
اسهال بار اصفر و رطوبت بلغم نیز میکند و بجز در زمان و مکان حار ندهند و او را بروغن بادام چرب کنند و شربت
او از یکدانگ است تا چهار دانگ شاهتره سرد و خشک است مسهل صفرا و اخلاط سوخته و کرب ندارد و بخلاف افتیمون
که کرب و غم آرد و شربت از جرم او سه درم تا هفت درم و از مطبوخ و نقوع از پنج درم تا ده درم و شربتی از آب

معصوره

معصوره او چهار اوقیه یا هشت اوقیه و اوقیه اطبای هشت مثقال **فصل یازدهم** در ادویه مفرده ملین
بطن و مخرج ثقل هلون بفارسی مارچوبه گویند چون بجوشانیدن بخورند ملین شکم باشد نخل ترا است چون
بعد از طعام بخورند و بنوشند آب طبیخ او ملین بطن و مسقی بود کرب رومی بفارسی کرم گویند مسهل بود چون پخته
او را و مثل اوست کرنب نبطی لبن الضان شیر میش بود ملین است شرمق بهندی ساگ تهوه گویند
ملین است پخته و خام او شکر خصوصاً شکر سرخ ملین طبیعت تخم کدو ملین است اکار شیر با نخاله سبوس گندم
است و جشوامی که بهندی خربوزه گویند ملین است سبز تر با آلو ملین و معتدل است انجیر باز مسهل و ملین
است دانجیر خشک مدقوق یعنی کوفته با نطرون یعنی بوره و قرطم مسهل بود سلق چقندر است طبیخ او
مسهل بود عدس پخته یعنی متقشر ملین است و با قشر حالبس بلوخیا خطمی گویند بری و بستانی ملین است
اسفاناخ مثله سر دو درم با ماء العسل مطلق بطن و مخرج بلغم است تخم خرفه خام مدر بول و مسهل است
تخم جرجیر بستانی آن قسمی از سر شف است مثل تخم خرفه است حلبه بهندی میتهی گویند طبیخ او با عسل ملین بطن و
منقی امعا است از فضول ردیه لوز حلو که بادام شیرین باشد و مانند او ملین اند انگوزه تازه مسهل است کرسنه
بزبان هندی مٹر نوشیدن آب تیق مسحق او با ماء العسل منقی و ملین امعا است روغن نیلوفر خوردن او از سه درم
است و همچنین روغن سوسن تر او مسهل ضعف اند بخور مریم مسهل بخوردن و ملین است بالیدن بر ناف و دامره زراوند
طویل ملین نیکوست ضمع سیر مثله اشنه بهندی چهر گویند محرک بدن است بسر که کراث و آن گندنا است بهترین
ملین است و بیخ حالبس فنجکشت بهندی سنبهالو گویند سه درم او و آب برگ او نوشیدن بآب گرم منقی امعاست
میعه سائله هندی سلارس گویند دو مثقال یا دو اوقیه آب گرم ملین بطن است شیر تازه یک اوقیه با عسل
امعای با ماء العسل میدهند آب طبیخ ساق یکدرم غاریقون ملین بطن است حمول عصاره بخور مریم ملین
سعت و مثل انیست حمول جمیع مرارها خصوصاً مرارة البیان ترنجبین ملین است الحقنان سلق مخرج اخلاط بلغم است
قثاء الحمار احتقان بعصاره و بماء العسل دفع خلط از ظهر نماید بدین جهت نافع وجع ظهر است بوره جبلی مسحوق او با
عسل ملین است حرف تخم تره تیزک مثله طبیخ بذر کتان که بهندی السی گویند و حلبه با عسل ملین است بوره
و ملح العجین که نمک خمیر است و کمون که زیره نیز گویند و ورق شداب و تخم ترب هر یک از اینها که شیاف سازند با
ماء العسل ملین البطن است و صابون مثل نشان است نیلوفر قوی تر است در اسهال از بنفشه و دو سه
قطره از تنوعات یعنی درخت شیردار و مسهل می گوید **فصل دوازدهم** در ادویه مفرده مدره مسهلات

مصلح اذیت ابهان سپستان بهندی لسوڑه گویند ومعتدل است طبع را نرم گرداند و غرغره مسهلات از اعضا باز دارد ازین جهت لبست دانه در جلاب ها داخل کنند بزر الکرفس بزبان هندی اجمود گویند میرساند قوت ادویه مثانه و دفع اذیت مینماید از ادویه مسهل از سحج و کرب کثیرا که بهندی کتیرا گویند و صمغ که بهندی گوند گویند نارسته یعنی پیچیدگی دفع اذیت دوای مسهل می نماید مقل که بهندی گوگل گویند مانع غائله مضرت دوای مسهل حاره است مانند سقمونیا و خنظل از سحج ناخواه نافع است بچیش تلخی که از ادویه مسهله بهم رسیده باشد صعتر کاتونی بریان کرده بعض دوای مسهل کند چون با دوا دهند مدد رساند نمک جمیع انواع او معین است بر اسهال و قی و تقطیع ماده خصوصاً سودا و رطوبات لزجه را صبر بهترین آن سقوطری است چون با دوا ها مسهل آمیزند دفع ضرر از معده نماید زوفا یابس ملین است تخم خیارین تخم خطمی ابو علس دفع اذیت از دوا حقنه کند چون همراه آن باشد طرخون دفع حس از زبان نماید با دوای مسهل را بشوق توان نوشند و دافع غلیان شود ورق عناب سرخس زبان را سر دهنی که بعد خائیدن او چون نیشکر بخایند هیچ مزه نیابند دقیق شعیر آن آرد جو است کمتر قوت ادویه مسهله نماید چون عجین سازند یا لفوعات چند بید ستر بفارسی آس پیکان گویند چون مقدار ربع درم بخورد و ملطف و میبات سازند اخلاط را اجت دفع دوا چون همراه او داخل بود یاری دهد نیز دفع ماده و ملطف نماید **فصل سیزدهم** اندر آنکه دارو ها که خلط را استفراغ کند چگونه بخویشتن کشد و چگونه ازاله آن کند بدانکه دارو مسهل با دارو قی که بمعده اندر آید جرم دارد و گوهر او اندرین نگیسترد زیرا که نه میشود و بموضع خلط نمی رسد لیکن طبیعت قوت دارو را اندرین بگسترد و بموضع خلط رساند و آنرا بکند و از خون جدا کند و هم بدانکه طریق که از معده و جگر رفته است یا بموضع میرسیده باشد و اخلاط را با خود اندر رگها میگذارند یا بجگر باز آید و از جگر بدان رگ که او را ناب گویند بیرون آید برود ده اثنا عشرین و رود ده صائم باز آید هر گاه که اینجا رسد قوت دافعه اندر حرکت آید و آنرا فرو شود و دفع کند و کم اتفاق افتد که بمعده بر آید هر گاه بمعده بر آید بطریق قی دفع شود سبب آنکه بمعده بر نیاید آنست که جرم داروی مسهل رود از معده بیرون شود برود ها مرد آید و طبیعت رامی جنباند تا دفع میکند و اگر دارو هنوز در معده باقی مانده باشد و قوت جاذبه دارد و خلط را سوی خویش کشد آنرا از نزدیک دفع کند سبب تنقیه عامه مردم تندرست را که معده قوی باشد و اگر ضعیف بود بهر دو طریق دفع کند و بدان باید که قوت دافع اندر کمین نشسته است تا هر گاه قوت دارو خلط را بدان موضع باز دارد از کمین بیرون آید و آن راه که از بهر دفع خلط و نقل ساخته اند دفع کند بر گاه

که خلط اند دماغ و حنجره و قصبه شش باشد بقوت دارو آنرا بمعده فرو کشد و قوت ماده آنرا بطریق ماده اسهال دفع کند وانچه خلط میجنباند قوت دارو است مثلاً خنظل بکجو بدهند وقتی که آن متفرق شود بعضو و راه از دو مرسیده باشد و چون تواند که بکبین خلط بجنباند پس قوت دارو می ماند نه جرم دارو قوت دارو را با عضا رسیدن حاجت اخلاط است که برود چنانچه ضماد آن از بیرون می نمایند نفع در اندرون میکند و ازینجا معلوم که قوت دارو است که باندرون میرسد نه جرم دارد **فصل چهاردهم** در ذکر آنکه هر کدام از ادویه بطریق اسهال میکند اولاً باید دانست که جمیع ادویه مسهله بیک طریق اسهال نمیکنند بلکه بعضی بعضی سهالی دارند مثل هلیلجات و گل سرخ و بعضی بخلاف مثل نمک و حلویات و بعضی بحدت مثل فرفیون و بعضی بلزوجت دارند لعاب ملین دارند مثل لبلاب و آلو و بعضی بقوت جاذبه که واهب العطایا در و خلق کرده مثل محموده که مسهل صفرا است و بعضی دارو معده را پاک کند چون تربد و بعضی خلط را پاک سازند چون غاریقون و بعضی از پیوندها مفاصله پاک سازند چون سورنجان و بعضی از سینه و شش خلط را پاک سازند چون غاریقون و بعضی عصبهای چون شحم حنظل و بعضی از جگر چون مازریون و بعضی از سپرز چون جاوشیر و بعضی از دماغ چون خیره و اسطوخودوس و بعضی خلط غلیظ تقطیع و رقیق گردانند چون شش مانند جند بید ستر و فراسیون و ایرسا و زوفا خشک و حاشا و خنظل و بعضی باخلاط غلیظ را رقیق گردانند چون صمغ عربی و کتیرا و نشاسته **فصل پانزدهم** در تدبیر بعضی ادویه مسهله صفت مشوی ساختن محموده بعضی بریان و آن چنانست که بیارند سیب یا به و اگر نیابند بگیرند شلغم و گذر و مثل آنها نیز جائز است میان آن خالی ساخته و محموده پر کنند و سر آن سوراخ از جنس همان نگیر دو بر بالای او خمیر گرفته در آتش خاکستری بگذارند تا خوب پخته شود و صبر از محموده بر طرف شود و درستی دلیل که محموده پخته باشد آنرا معجون سازند بشکر یا عسل خیارشنبر آنست آن نیز مسهل لطیف بود طریق بر آوردن عسل خیارشنبر آنست که او را با پارچه تر پیچیده در خاکستر گرم بگذارند که اندک آتش داشته باشد پس بیرون آورده بر سازند و صفت آن چنانست که روغن بادام در رود داخل سازند و طریق تدبیر تربد آنست که تربد موصوف یعنی سفید مصمغ یعنی صمغ دارد مجوف باشد آنرا تراشیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده نیز سوده بکار برند طریق غسل لاجورد بگیرد مشک لاجورد خوب صلایه کند چنانچه غبار گردد پس بگیرد مصطگی و نیم جزو روغن زیت با آتش نرم بقوام آرد نشان قوام آنست که چون قطره آب سرد چکانیده متلاشی نشود و در مثل حب بسته شود لاجورد منخول را با آن معجون کند و آب آنرا بشویند و بدست بمالند و سه آب اند و بگیرند اول دوم سوم

آب اول اعلی است و دوم اوسط سوم ادنی و اگر خواهند روغن از سندروس بزنند بگیرند یک جزء سندروس و نیم جزء
روغن کتان بطریق روغن مصطگی بجوشانند یکبار برند و آب آنها بگذارند بالا جورده نشین شود و آهسته آن
آب را دور کنند و لاجورد که ته نشین شود به نمط اعلی شود خشک گردد سوده بکار برند طریق شستن لک را باید
گرفت و چوبهای او دور باید کرد و باید بسایند و آب انداخته جوشانند و بدسته هاون باید سایند و باز در پارچه
صاف باید کرد و آن ثقل که در آرد بیرون مانده باشد باید انداخت و آن آب صاف کرده را باید گذاشت که
صاف شود و آنها را از بالا دور باید کرد و اگر احتیاج شود بار دوم آب جوشان باید انداخت دوباره سرد کرده آب
دور باید کرد و ثقل لک را در سایه خشک کرده در ظروف شیشه باید کرد و بکار برند طریق سوختن ابریشم بمقراض کنند
قطع کنند مثل غبار شود و بر بالا سفالی گذارند و در آن اخگر گذارند تا که بریان شود بجای برسد که قابل سائیدن شده
باشد باید که مبالغه در سوختن نکنند طریق مقراض کردن ابریشم آنست او را بسیار باریک مقراض کنند و از پارچه بگذرانند
چنانچه مثل غبار شود و این ابریشم محرق است و طریق جوشانیدن بهتر در قوت بهتر از ابریشم محرق است و طریق
جوشانیدن ابریشم اینست بیارند جهت سرد مزاج ابریشم سرخ و زرد مانند و جهت گرم مزاج ابریشم سفید بجوشانند در
آب چنانچه بقوام ماء العسل آید و آن را جهت فربهی بخورند و اگر خواهند برای تقویت دل از آن شربت سازند
نسخه آن مشهور است طریق است تدبیر مازریون آنست که بگیرند مازریون تازه بزرگ برگ او در سرکه خیسانند
دو شبانروز بعد از آن سرکه تازه کنند تا سه نوبت بشویند در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب خشک کنند و بکار برند
تدبیر کمون آنست که زیره کرمانی را در سرکه دو وزن برابر سرکه باشد بخیسانند یک شبانروز پس بیرون آورده در
سایه خشک کنند و بکار برند **باب سوم** در طریق پختن جلاب و محذرات ذائقه و اغذیه مناسب و اخلاط
اربعه و طریق صاف کردن خون و دادن جلاب اخلاط ثلاثه و در آن هفت فصل است **فصل اول از باب
سوم** در طریق پختن جلاب و خوردن اول ریشها را نیم کوفته در دیگ کنند و باید که دیگ سنگین او گلی باشد
چون دو سه جوش بخورد بعد از آن تخمها را در دیگ کنند چون دو سه جوش بزنند پس آتش نرم مثل چراغ در ته
دیگ کنند و آب بسیار انداز و سه پیاله میانه کنند تا یک پیاله بماند بعد از آن صاف کرده نیمگرم بیاشامند
و روز مسهل شش پیاله آب کنند تا دو پیاله آید و پیش از خوردن مالوا ب سفی نماید مثل نعناع و
گلاب شورد و مغز پسته شوره بادام و ریاحین بو کنند تا قی را نگاهدارند اگر بعد از ساعتی قی
کند دیگر باره دو پیاله نیم پیالی بخورد از یک پیاله اول ساعتی صبر کنند چون دغدغه قی کردن برطرف شود دیگر

بخورد بعد از آن آب و شربت بخورد و خود را از آب نگاهدارد و اگر تشنگی [illegible] آب کند تا آب مضمضه کند و اگر بیتاب باشد آنکه
گلاب با آب و عرق بید و مشک بیل کند و همان روز بحمام رود و اگر ناچار شود از اخر حمام بیرون آید و مکث نکند.
فصل دوم در بیان پرهیز در وقت خوردن جلاب و بعد از جلاب بدانکه در خوردن از ماکولات غیر آنچه
مناسب باشد و آنچه طبیب تعیین کرده باشد بخورند فواکه جمیع مانع است الا جهت تغیر ذائقه مثل سیب و بهی
و امرود و شاهتوت مناسب است و شربت نبات و قند جائز است یا تخم ریحان و گلاب که آخر روز بود هر چند
و بعسل مثل بادام قندی و دارچینی قندی و رازیانه قندی و اجیل قندی و قرنفل قندی و غیره بقدر حاجت
توان خوردن و قصر در اول جلاب اصح سه روز تا پنج روز قیمه شوربا میدادم بعد از آن نخود آب تا خاطرش
از یک طعام دلگیر نشود و برای بعضی بزرگان بجای جوشانده پنج شش عرق گرفته مناسب خلط میداده ام
در روز مسهل برحسب تنها و شیرخشت با عرقها اکتفا نموده ام در وقت مسهل چون تشنگی زور میشد عرق بیدمشک
داده ام و در جلاب از جماع پرهیز کند و از اغراض نفسانی چون غضب و غم و وهم احتراز نماید و فکر بسیار نکند و تعب
و حرکت بسیار مضر بود و خود را از هوا نگاهدارد و پرهیز بعد از مسهل سه طریق است اول سه روز بعد از تمام
مسهل پرهیز واجب و این را ایام قریب میگویند و این سه روز از اغراض نفسانی چون غضب و غم خود را
نگاهدارد و جماع نکند و چیزی که ملائم مزاج باشد بخورد و بواسطه آنکه بدن پاک شده و اشتها غالب شده است و
طبیعت بدل ما یتحلل می طلبد و این وقت پرهیز واجب تر از میان جلاب باید چرا که این وقت را زمین شیار زده
یعنی قلبه رانده شده آب داده تشبیه کرده اند که هر تخم درین وقت جای گیر و محکم شود و در حال روید و قوی
در و حواس بانکی زکی شده اند ذهنی کوفت بسیار بهم میرساند و بعد از آن تدارک دشوار می شود و
مراعات متوسطی روزه باشد که یکماه است و بعضی سه هفته قرار داده اند که نسبت و یک روز است این
ایام چیزهای لطیف خوب مناسب مزاج و بلطافت خورند تا میل تا تحلل برسد و اغراض نفسانی کم کنند
و مراعات چهل روز است که عالم آنرا یک چله گویند چراکه مرضی که در چهل روز عود کند آنرا بعضی اطبای
نکس گویند و بقیه آن مرض میدانند چون از چهل روز بگذرد مرض دیگر میدانند و بدین سبب احتراز از خوردن
بعضی چیزها تا چهل روز مرعی دارند **فصل سوم** در محذرات و جلاب وغیره که مانع منش گشتن شود و هر کس که در
خوردن دوا کراهیت داشته باشد بخوردن برگ عناب یا مثل آن ذائقه را مخدر کند و همچنین گرفتن برف و یخ
در دهان و آب گل سرشوی و پیاز و سرکه یا تربچی و پسته و بادام و فندق سور کرده حاضر داشتن چنانچه خوشبو کرده

داشتن و سر بسر که پرورده بو کردن و جهت قی و غثیان بازوها را سخت بندند و تا مواد بسبب الم متوجه اطراف
می شود و بعد از بستن دو ابرهم معده بند ها بسته را بگشایند تا میل کند داد و به حریف مثل دارچینی و غیره بخورانند
شربت جلاب خاییدن تحذیر حس کند **فصل چهارم** در اغذیه مناسب اخلاط اربعه غذای موافق دموی
زرشکیه بمرتبه اناریه اجاصه اسفندباج یالسته و بره بلح موافق صفراوی شوربا ماش آش جو مقشر بشیر بادام
و کشنیز تازه و اسفناخ و عناب و این هر چهار چیز را در شوربا ماش هم میتوان انداخت و آش لیمون و آش
زرشک غذای بلغمی نخود آب بشیر خسکدانه قیمه شوربا نخود آسیه گوشت فروج و دراج گرم مرغ و دودیه و حال
بگوشت غذای موافق شود از بره باج نخود آب بشیر خسکدانه مرق دیگ برنگ یا شیر با خسکدانه و اسفاناج
مرق گوشتها چرب با چاشنی قند و لیمون و اسفناج و آن غذائیست نیک و مناسب است در اکثر احوال
و جمیع اوقات و جمیع امره و جمیع آسان و معتدل المزاج را هیچ طعامی موافق تر از و نیست بواسطه آنکه سخن نظام
السنجین است و نه سر و ظاهرانه تر نیزد و این غذا اصحا موافق است دیگری و مرطب و سخن بول او موافق
است جهت دموی و صفراوی و اصحا صفت آن چنانست که از گوشت و نخود اندک بزنند و در عرف اطبای
این را شوربا خ گویند و هیچ دار و گرم و پیاز و غیره چاشنی داخل آن نمیکنند و آن را بطریق قلیه می پزند آش جو
و آن چنانست که اول یک سیر جو از پوست باز کنند آب جو شانند و آن آب را بریزند تا سه بار چنین کنند و بار چهارم
که آب کنند چندان بپزند که جوها شگافته شوند و لعاب از و ظاهر شود و این غذاست مبارک جهت دموی و صفراوی
و تپ ها و اگر خواهند با این گوشت خروس بچه یا مرغ یا حلوان داخل کنند و اگر برای صفرا سازند آب لیمون
یا تمر در ان اندازند و گاه کدو و اسفناخ و روغن بادام نیز داخل کنند نخود آب و آن را بی گوشت می پزند
و با گوشت نیز و آن چنانست که خواهند بی گوشت بپزند نخود را بجوشانند و روغن بادام و نمک داخل
کنند و اندک پیاز و زیره و قرنفل اضافه نمایند و در مرغ جوان فربه اندازند و حلوان همچنین فربه و روغن
اضافه سازند و نخود و بادام پوست داخل کنند و دارچینی و زعفران اضافه نمایند قیمه شوربا طعامست که گوشت
نازک حیوان را قیمه کرده بجوشانند نمک و روغن و ادویه حار چون قرنفل و دارچینی و فلفل و زیره داخل کنند
و پاره برنج و اسفناخ و کدو و پارچه کدو اضافه نمایند و این موافق امراض بلغمی است زرشکیه آن آش
زرشک است و آن غذائیست که نافع جهت صفراوی و دموی و جگر گرم را نافع است و مقوی معده حار است
و روش پختن او آنست که زرشک را در دیگ سنگین بجوشانند و سفال داغ کنند چنانچه هفت مثقال

زرشک را گرم کرده در و اندازند تا از تلخی او بر دو و بر و بر بیخ اندک انداخته و گاه روغن بادام فگار و روغن گاو
داخل میکنند و اندک قند داده چاشنی گرفته بکار برند آش تمر نرم میکند شکم را و صفرا را میراند و نافع است جهت
تبهای صفراوی که دران قبض باشد آن را بقدر چاشنی داده و روغن بادام داخل کرده میدهند
و آنجا که تپ بسیار باشد روغن داخل نمیکنند و گاه جهت قوت خروس بچه و حلوان را اضافه می نمایند زیره
تاج طعامیست جهت سوداوی و دفع سودا است و اصل و مغ فربه است و نخود و پیاز و زیره و زعفران
و هرگاه که قند مناسب چاشنی گرفته بکار برند و این در استسقای و تپ سه و مالیخولیا را بسیار منافع باشد و
گاه اندک گلاب داخل آن میکنند و آن طعامیست قلیل الغذا اسطر الخب و یا بسه بسیار نفع میکند برای
بلغمی نیز بسیار نافع و این در طعام مثل سکنجبین در اشربه است مطبخه و آن طعامست که جهت سوداوی نافع
است و روش پختن او آنست را پارچه پارچه کنند و اول در آب بجوشانند پس در روغن بریان کنند و اندک
پیاز و زیره و دارچینی داخل نمایند و بکار برند برای اصحاب که جلاب برند بهتر از نخود آب و قیمه شوربا
با طعامی انیست **فصل پنجم** طریق دادن جلاب مجالست که در ایام بهار صبح بنوشند و در تابستان چهار
گهری شب مانده و در خریف سه چهار گهری روز بر آمده و در زمستان یک پهر روز بر آمده در دفع هر خلطی که
خواهند و این کلیه است و طعام میان روز بخورند و آخر روز شربت و اگر محتاج غذا شوند شوربا تنها بنوشند یا
انار بخورند و مثل ادویه هیچ وجه بشب چیزی نخورند و آب بر بالا جلاب و منضج نخورند اول مرتبه چهار ساعت
و اگر محتاج بآب شوند آب را سرد کرده بخورند الا در صفراوی که بنا بر ضرورت جائز است و این روش که نوشته شده
جلاب از روز منضج است اما روزی که جلاب تاثیر دارد و یا حب یا ایارج خورده باشند آن روز هیچ وجه من
الوجوه آب نخورند که ضرر بسیار دارد و دادن تندرست چون تشنگی غالب بود دلیل نفی و غلغه آزار باشد آب سرد
بنوشند و در زبان بالتمید و اگر دار و در حرکت نیاید بسیار حرکت نباید کرد با حارات گرم تجرع کند و اگر گلاب گرم بنوشند
بهتر است یاری دهد در دفع بیرا آنکه نشان دادن جلاب در اصحا هر گاه اندرین مردم تندرست پیچید اعضا
در پشت و کمر و دردزانو پدید آید باید دانست که او را بدارو مسهل حاجت و اخلاط مثل بوی باکین دارد
و اندر زمستان مسهل روزی باید خورد که باد جنوب آید و هوا خوش آید و اندر تابستان آخر شب و سحر
باید خورد که باد شمال آید جلاب که در صفرا دهند اقلش چهار روز و اکثر آن هفت روز و یا دراز چهارده روز
کنند و در بلغم اقلش پانزده روز و اکثر آن بیست و یک روز گاهی چهل روز میکنند و در سودا اقلش چهل

میکنند تا به سه ماه واکثر آن شش ماه نیز میکنند **فصل ششم** در طریق دادن جلاب صفراوی روز اول
بنفشه تخم کاسنی رازیانه پوست بیخ رازیانه هرکدام دو مثقال زرشک منقی سه مثقال عناب هشت دانه
سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده باقند بنوشند غذا برنج و نخود با جوزه مرغ وزیره و دارچینی آخر روز قند
سفید عرق بید مشک عرق کاسنی تخم شربتی و آن تخم است مثل تخم ریحان اما بقدر نصف تخم ریحان شود یا
بلنگو که اسپغول است بنوشند روز دوم بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی رازیانه بیخ مهک که ملهٹی بهندی گویند
تخم کشوث که بهندی اکاس بیل نامند منقی زرشک عناب سپستان جوشانیده صاف کرده باقند گل حل نموده
بنوشند غذای شربت آخر روز برقرار روز سوم شاهتره آلو سیاه تمر هندی سه جز اضافه بروز دوم نمود جوشانیده
صاف کرده یا ترنجبین بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور گلاب زیاده سازند روز چهارم سنا مکی بیخ
مثقال گل سرخ هلیله کابلی از هر یک سه مثقال این چهار دارو به اجزای دو درم افزوده جوشانیده و
اگر هوا گرم باشد خیسانیده صاف نموده تا ده مثقال ترنجبین ده مثقال شیرخشت حل نموده بیاشامند شربت
ده مثقال عرق بید مشک گلاب تخم شربتی آخر روز بنوشند غذا بدستور و درین روزها تا ظهر طعام و شراب
نخورند و صبر کنند و اگر عمل خوب کرد که بدن پاک شد احتیاج مسهل ندارد و اگر تمام دفع نشده خلط باقی مانده
روز دیگر از منضجات که در روز اول دوم و سوم نوشته شده بدهند بالفرض وحدت آنچه طبیب داند زیاده
سازد که مناسب و لائق داند و اگر در بدن خلط غلیظ و فاسد باشد روز هشتم این حب بدهند محموده یک دانگ
غاریقون ده دانگ صبر سقوطری نیم مثقال پوست هلیله زرد یک دانگ گل سرخ مثل رازیانه یک دانگ
کوفته بیخته بآب رازیانه تازه یا گلاب حب سازند سحر فرو برند و از عقب خواب نروند از پی این جلاب روز
مسهل بنوشند بنفشه سنای مکی گل سرخ کاسنی رازیانه شاهتره پوست هلیله زرد تخم کشوث بیخ مهک آلو سیاه تمر هندی
زرشک مشمش و آن خوبانیست عناب سپستان جوشانیده صاف کرده با ترنجبین شیرخشت بیاشامند و طعام
و شربت بخورند و شربت آخر روز غذا برقرار و اگر احتیاج بحسب بناشد نیز داروی بدهند چه سرکم تر از حب است
صفت آن غاریقون دو دانگ محموده یک دانگ یا جلابی که بود در یک قاشق اول آمیخته بنوشند **فصل**
هفتم در طریق دادن جلاب بلغم روز اول بنفشه رازیانه تخم کاسنی گاؤزبان شاهتره پوست بیخ رازیانه عناب
بست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف کرده باقند بیاشامند غذا نخود آب بگوشت جوان مرغ یا گوشت
بعالی گوسفند یک ساله است با زیره دارچینی زعفران آخر روز قند سفید گلاب عرق رازیانه تخم بلنگو بنوشند

روز دوم انیسون و آن بادیان رومیست بیخ کرفس بروز اول اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با گلقند
ده مثقال بنوشند غذا و شربت هر روز بدستور اندک گلاب اضافه نمایند روز سوم اسطوخودوس تخم کرفس
دوم افزوده جوشانیده صاف نموده با گلقند دو مثقال و اصل آن دو مثقال گلقند آنست که در تموز
آفتاب ترتیب یافته باشد نه در آتش بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم بسفائج فستقی و
قنطوریون دقیق منقی هر یک دو مثقال بروز سوم افزوده بجوشانند و صاف نمایند یا ترنجبین حل کرده بیاشامند
روز پنجم بادآورد روز چهارم گل سرخ هلیله کابلی از هر یک دو مثقال جوشانیده صاف نموده با گلقند عسل حل
کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم بنفشه تخم کاسنی رازیانه گاؤزبان بالنگو اسطوخودوس دو
بسفائج فستقی پوست هلیله کابلی انیسون تخم کرفس از هر یک دو مثقال گل سرخ سه مثقال عناب هفت
و هشت دانه سپستان سی دانه آخر روز بدستور روز هفتم سنا مکی بنفشه گل سرخ تخم کاسنی رازیانه گاؤزبان
بالنگو افتیمون از هر یک دو مثقال افتیمون در کتان بسته بسفائج فستقی پوست هلیله کابلی انیسون تخم
کرفس اذخر منقی از هر یک دو مثقال عناب بست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین
ده مثقال و شیرخشت ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما بعد از ظهر بخورند چه بلغم
روزی بیماری را سنانند هند در آن روز بادیان بدهند که بالخاصه سنا و بادیان با هم بلغم جمع نمی شود و همچنین کاسنی
جمع نتوان کرد بواسطهٔ آنکه او را منضج برساند روز هشتم روز استراحت بود شربت بالنگو هفت مثقال شربت انار
عذب مثله عرق رازیانه دو مثقال گلاب بست مثقال تخم شربتی دو مثقال بیاشامند غذا بدستور روز نهم تخم
کاسنی دو مثقال رازیانه دو مثقال گاؤزبان بالنگو شاهتره انیسون قنطوریون دقیق مویز منقی هر یک دو
مثقال عناب بست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نمایند گلقند اصل حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز
دهم بنفشه دو مثقال بسفائج فستقی پوست بیخ کرفس هر یک دو مثقال بران اضافه نمایند جوشانیده صاف نموده با گلقند
اصل ده مثقال حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز بدستور روز یازدهم حب بدهند از محموده یک دانگ غاریقون
دو دانگ تربد نیم مثقال مصطگی یک و نیم دانگ رازیانه یک دانگ گل سرخ و مقل و انیسون از هر یک یک دانگ
کوفته بیخته بآب رازیانه تازه حب سازند و آخر شب فرو برند و بخواب نروند و از عقب آن جلاب از سنا مکی
پنج مثقال بنفشه دو مثقال گل سرخ سه مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال تخم کاسنی رازیانه بالنگو شاهتره
اسطوخودوس بسفائج فستقی هر یک دو مثقال افتیمون سه مثقال در کتان بسته تخم کرفس پوست بیخ کرفس

هریک دو مثقال عناب لست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نمایند با ترنجبین ده مثقال شیرخشت ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما تا ظهر هیچ طعام و شربتی نخورند و اگر دیر عمل کند روغن گل سرخ روغن بابونه زهره گاو نیم گرم بر شکم او بمالند و از آب چرب نخود آب یک پیاله نیم گرم بنوشند و شیافی از بوره ارمنی و صابون از هریک یک مثقال شکر سرخ سه مثقال سنا رکی دو مثقال نمک گل سرخ خطمی گل بنفشه از هریک یکمثقال کوفته بیخته شیاف سازند و استعمال کنند و شیاف بخار شنبر و اگر احتیاج بحب بناشند بیشتر دارو بدهند صفت آن غاریقون نیم مثقال تربد نیم مثقال محموده یک دانگ با جلاب مذکور بیاشامند در پیاله اول ما بقی دفع شود **فصل ششم** در طریق دادن جلاب سودا روز اول بنفشه تخم کاسنی رازیانه گاوزبان بالنگو شاهتره تخم کشوث منقی از هریک دو مثقال عناب لست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده با قند سفید ده مثقال بیاشامند غذای نخود آب یا گوشت جوان مرغ با زیره و زعفران و دارچینی آخر روز قند سفید عرق بیدمشک ده مثقال گلاب ده مثقال و تخم بالنگو ده مثقال بنوشند روز دوم پوست بیخ رازیانه اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با گلقند حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز سوم اسطوخودوس دو مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با خمیره بنفشه اصل حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم اسطوخودوس بسفایج فستقی هلیله کابلی تخم کشوث منقی هریک دو مثقال اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با گلقند حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما در آخر آن شیره خسکدانه که بهندی گوکهرو گویند اضافه کنند روز پنجم قنطوریون دو مثقال اضافه نموده با خمیره بنفشه دو مثقال گلقند ده مثقال حل کرده بنوشند و غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم افتیمون در کتان لبته سه مثقال اضافه نموده بجوشانند و بطریق روزهای دیگر عمل آرند روز هفتم اگر در قاروره نضجی باشد این تلیین بدهند سنا رکی اسطوخودوس دو مثقال بسفایج فستقی دو مثقال پوست هلیله کابلی تخم کرفس دو مثقال پوست بیخ کرفس سه مثقال دقیق افتیمون سه مثقال در کتان لبته گل سرخ بروز اول اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین ده مثقال شیرخشت ده مثقال حل نموده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور سرد آرد محموده یک دانگ غاریقون دو دانگ نافع است بر آن اضافه نمایند روز هشتم استراحت کنند شربت بالنگو و شربت انار عذب عرق بیدمشک و گلاب و تخم بالنگو از هریک دو مثقال بیاشامند آخر روز غذا بدستور روز نهم اسطوخودوس بسفایج فستقی دو مثقال پوست بیخ کرفس

دو مثقال منقی ده مثقال بروز اول اضافه نموده با گلقند عسل ده مثقال بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز دهم اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست بیخ کرفس هریک دو مثقال افتیمون جداگانه چهار مثقال در کتان بسته پوست هلیله کابلی دو مثقال قنطوریون دو مثقال دقیق بروز اول اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با خمیره بنفشه ده مثقال بیاشامند و شربت آخر روز بهمان ترتیب منضج بدهند تا نضج تمام در قاروره پیدا شود بعد از آن حب بدهند برین صفت صبر سقوطری نیم مثقال غاریقون دو دانگ محموده یک دانگ تربد نیم مثقال شحم حنظل نیم دانگ لاجورد دو دانگ مصطگی دو دانگ انیسون یک دانگ گل سرخ یک دانگ مقل یک دانگ کتیرا نیم دانگ کوفته بیخته حب سازند وقت نیم شب بخورند اگر هوا مائل بگرمی شده باشد و وقت معتدل بود سحر بخورند و از پی او جلاب از سنا رکی پنج مثقال گل سرخ سه مثقال بنفشه دو مثقال رازیانه دو مثقال گاوزبان دو مثقال بالنگو دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال بسفایج فستقی دو مثقال پوست هلیله کابلی دو مثقال افتیمون سه مثقال در کتان لبته منقی ده مثقال عناب سپستان لست دانه بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین و شیرخشت ده مثقال بگلاب حل نموده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور چون عمل دیر کند روغنها بمالند و شیاف عمل نمایند **باب چهارم** در آنکه اسهال را کی باز باید داشت تدارک و علاج حالها که در استفراغ پدید آید و اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند و علاج داروهای مسهل که کار بکنند در آن چهار فصل است **فصل اول** در آنکه اسهال کی باز باید داشت بدانکه هرگاه که دارو تمام استفراغ گردد و تشنگی پدید آید وقت باز داشتن اسهال آید هرگاه که تشنگی پدید نیامده باشد اگرچه دارو کار بسیار کند هنوز نباید ترسید و باز نباید داشت و باید دانست که تشنگی از سبب دارو پدید آید همه را ست استفراغ نباشد و لیکن بعضی را سبب گرمی و خشکی معده و جگر باشد تا بعضی را سبب گرمی و تری دارو و بعضی را سبب حرکت خلط صفراوی پس هرکجا که تشنگی پدید آید این اسباب بار آنگاه باید داشت که تشنگی سخت شود و اسهال باندازه شده باشد واجب بود تدبیر باز داشتن آن و بدانکه هرگاه دارو خلط را که بدو تعلق استفراغ تمام گردد استفراغ خلط دیگر آغاز گردد در حال باز باید داشت مثلاً اگر دارو از برای استفراغ صفرا خورده است استفراغ صفرا گردد و اسهال بلغم آغاز گیرد باید داشت که افراط میکند و اگر بعد از آن که صفرا و بلغم راند و گاه لسودا رسد افراط از حد گذشته باشد و چون کار باسهال خون خطرناک بود نباید داشت که هرگاه که دارو خورده شود تعلق ماده استفراغ خلطی دارد بحسب آن

واگر هنوز وقت دارو مانده باشد خلطی دیگر را که نیک تر است بجنبانند و استفراغ کردن گیرد مثلاً اگر دارو
باشد که باستفراغ سودا التعلق دارد نخست استفراغ سودا کند پس استفراغ سودا پس استفراغ بلغم پس
استفراغ خون اگرچه خون از بلغم و سودا رقیق تر است آفریدگار تبارک و تعالی اندر تن مردم این قوت نهاده
است که خون را نگاه دارد و بدارو ندهد از بهر آنکه حاجت بدان بیشتر است و غذا راستی است و تن بدان
برپاست و هرگاه که دارو قوت طبیعت را ضعیف کند و بر وی قهر کند خون از وی بستاند کاری باخطر باشد بدین
سبب نگاه داشتن قوت اندر استفراغ با هم ترازو استفراغ باید داشت از بهر آنکه هرگاه که باستفراغ حاجت
آید و قوت ضعیف شده باشد مضرت ضعیفی قوت بیش از مضرت آن خلط باشد که استفراغ آن میکند هرگاه که
ضعف پدید آید اندر حال استفراغ باز باید داشت اگرچه هنوز از خلط بسیار مانده باشد و هرگاه که ضعف نباشد
تر سد در استفراغ تمام باید کرد **فصل دوم** اندر تدارک استفراغ و علاج حالها که در استفراغ پدید آید هرگاه
که مسهل استفراغ تمام کند و از پس آن فواق پدید آید اسپغول اندر روغن گل و آب سرد زنند و بر نهند و
اطراف بر و مال یا نوار بندند و داروهای عطسه آرنده در بینی دمند و هرگاه که سوزش و حرارت پدید آید لعاب
اسپغول و بهیدانه با روغن بادام و یا روغن مغز تخم کدو بهم زنند و هر ساعت بخورانند هرگاه که از خوردن دارو زیر ناف
ریحها تولد کند هم بدین لعابهای مذکوره و روغنهای مسکه و روغن کنجد تازه هر کدام که باشد تسکین کند پس از آنکه
چند کرت از این لعابها و روغنهای خورده باشد اندکی سرکه با آب سرد آمیخته بخورند و ریوند چینی دارو قوت
هرگاه که از خوردن او ریحی پدید آید رب آبی و سیب بخورند و با آب سرد غسل کنند و آب سرد بر سر ریزند و از
خوردن افرفیون سر سوزش و یا سر ضعف و تشنگی پدید آید روغن گاو و مسکه و لعابها و روغنها و گلاب
سرکرده و کشکاب با روغن بادام و صمغ عربی را باید بالا اسفالی بریان کرده و صلایه نموده هر شربت
که باشد هر کدام باشد باید داد و آب سیب و آب انار و شوربای مرغ همین سود دارد و افراط افرفیون را کشکاب
در روغن گل و صمغ عربی و گل ارمنی باز توان داشت و صندل و گلاب و کافور بوئیدن باید و هرگاه که پس از داروی
مسهل خون بر آید شراب انگوری با شیر تازه بیامیزند چنانکه شیر فزونتر باشد و میخورند یا مضرت دارو
زائل گردد و پیاز بسرکه پرورده پیش بستن را که از دارو یا تولد بار قرار چون مسهل بخورند و جا نکند
و در ناف یا درد سیر پیش لسعتن و یا خسته و بهم کشیدن معده و سستی پدید آید لبشاف نرم یا حقنه شکم فرود آرند
و دو مثقال مصطکی سوده با آب خوردن معده را قوت گرداند و دارو در اعمال آرد و یاری دهد و بسیار بود که چیزی

چون آبی و سیب بمزیدن معده را قوت دهد و پیش نشستن باز دارد و دارو را بقیه معده را کل سازد و عمل دارو
جالینوس می گوید که شخصی را سقمونیا دادند شانزده ساعت استفراغ نکرد پس او را اندر معده خویش دریافت
که گویا با هم میکشد و می فشاند گونه او زرد شد فرمود که تا میوه قابض بخورید در حال آن خسته زائل شد و
استفراغ نباید کرد سبب آن بود که دارو در فم معده مانده بود خلط را بآنجا می کشد و میوه قابض فم معده را تقویت
کرد و فراهم آورد و بعبر راند و دارو را فرود ساز و هرگاه این تدابیر نیز نافع نیاید و تمدد پیدا شود و چشمها بیرون جهد
و داروی حرکت بسوی بالا کند و بیفشانند شود و چیزی برنیاید و در اعضای گرفتگی پدید آید البته فصد باید کرد
و اگر این اعراض نباشد و داروی قوی بود نیز فصد لازم باشد و اگرچه بعد از سه روز باشد زیرا که اخلاط که
آید حرکت بهم آن بود که بر عضوی ریزند و سبب ریش بدرد یا آماس شود و با عضای رئیسه مضرتی رساند و در
غیر مسهل دوی تعدیل مزاج کافی بود و احتیاج بتجربه یک و فصد نباشد مگر آنکه چنین شود که آن هنگام فصد لازم
بود و اگر دارو از معده بدین طریق فرو برود و میل بر آمدن کند بقیه معده را پاک باید کرد چون دارو در معده از آید
تخفیص در چهار ما العسل گرم خورند و با نمک آب در معده گذشتن دارو از معده آنست که هیچ گرانی نکند و
تاب و سوزش دل نباشد و از آروغ بوی دارو ندهد و اگر قی و اسهال هر دو افتد هیچ کدام را منع نباید کرد دیگر
آنجا که از افراط یکی هیچ باشد و اگر بعد از اسهال فواق پدید آید و چون آمدن گیرد و باز هر حیوانی چهار جو به دوغ
گاو نافع آید و بالجمله روغن گاو و مسکه و لبنیات در باز داشتن مضرت حدت دارو و منع عمل عظیم نافع آید و هم
بخوردن و هم بمالیدن بر شکم و دست و پای و در دفع سوزش و پاشنه و ضعف و تشنگی این روغنها و لعابها
و کشکاب بروغن چرب کرده و صمغ عربی بروغن چرب نموده و آب آبی و سیب و انار و زرشک و سماق و
شوربای مرغ چرب فربه و تجرع آب سرد و نشستن در آن آن سیب است **فصل سوم** اندر باز داشتن
افراط اسهال که از دارو سے کار لیعنے دارو سہے قے افراط کند
دستها را از بن بغل و پایها را از بن ران بطنابها یا بنواری باریک بپیچید و آغاز پیچیدن بغل از بن ران
باید کرد و باید پیچید پیچیده فرود آوردن تا سر دست و سر قدم و تریاق فاروق یا فادنیا دادن اگر ممکن باشد
بگرمابه باید برد تا عرق کند و با آب گرم در زیر دامن او باید نهاد خاصه سوی پشت و پارچه دوته کرده بر سر
گرفت و سر از جیب بیرون کرده تا بخارات برو اندر گیرد و عرق بیاید هرگاه که عرق افراط کند شراب سیب
و شراب آبی و شراب انار و یا طباشیر می باید داد و آب آبی و آب مورد تر اندر اندامها باید مالید

اندر بست و گلاب و کافور و صندل بوئیدن میباید ضماد اسهال صفت آن لبست جو ابی و آب مورد گلنار
طباشیر خرنوب شامی ضماد ساخته بر معده نهند سخت صواب باشد و هوای خانه معتدل کند از بهر آنکه هوای گرم
تحلیل کند و ضعف آرد و هوای سرد اخلاط را باندرون تن باز گرداند اسهال زیادت کند و لقمهٔ چند نان
اندر آب انار ترش تر کند و بدهند و پس ازان اندک کاک و آن قسمی از نان ست سوده اندر شراب انگوری تر
کند و قاشقی چند ازان بخورد و صواب باشد و لبست جو یعنی آرد جو یا اندکی تخم خشخاش سوده سخت نیک باشد و شیر تازه
جوشانیده چندانکه تحتی آب تا کی او کمتر شود سود دارد بواسطهٔ آنکه او قوت تیزی دارد و را باز دارد و سوزش را
بنشاند لیکن اگر حرارتی بافراط کند تو لد شیر نشاید و او هر گاه مزاج سخت گرم باشد اسبغول و صمغ عربی بریان کرده
و گل ارمنی بروغن گل چرب نموده برب به سرشته یا برب سیب یا بشراب مورد بدهند و اندر باز داشتن تیزی
از رودها مسکه در روغن گاو سخت نافع باشد و اندر ضرر که برووده رسد غذای از چغندر وشن و آن گندم صحرائیست
که در روم میشود بدهند یا دادن نافع بود و چون اندکی پیش آید سماق داخل کند و نان اندر شراب قابض
یعنی شراب زمخت دوای نافع است و از میوه ها آب در غوره مناسب بود و آب سرد هم بخورد و اگر اسهال
باد یا بستد اطراف او را بطریقی که مذکور شده بربندد و این داروها بکار برند و گاه فلونیان و تریاق اربعه این
و ترمس عشا و ان مرکب ست و دادن و ضماد قابض بر معده مالیدن و حب الرشاد بریان کرده سه درم در
دوغ گاو جوشانیده چندانکه سطبر شود دادن محرور و غیر را انچه در دست مناسب آید و انچه در خون بر آمدن
مناسب بود نافع بود و تعریق یعنی عرق کردن آب گرم بافراط خوردن و بوئیدن عطرهای خشک و معتدل هم
نیکو آید و افراط اسهال حب السلاطین خوردن پیلا و حرب مجرب است یا ماست نیز نافع بود جالینوس میگوید
مردی را سقمونیا داده ند استفراغ تمام کرد بعد از دو روز سوزش و دردی در رودهای او پدید آمده و
هر گاه انتها کردی ثقل بسیار بیرون آمدی چون در حال او نیک نظر کردم و تفحص بواجبی نمودم مردی
قولنجی بود و هر نوع دواهای مسهل خورده بود رودهای او ضعیف شده چون سقمونیا خورده روده از حد خراشیده
شده و فضاها که اندر تن او بود چون رودها ضعف و هوف یافته بود دردی بدانجا نهادند هر گاه فضلات جمع
شدی رودها ابریختندی و دفع شدی تغیر نمودم باغذای او را از خند روس و باروان ساختند تختی یکتر شد پس
ازان سماق نیز فرمودم تا رودها را قوی کند و نان اندر شراب قابض خوردن فرمودم از میوها زعرور آبی میدادم اندر
مدتی اندک از ان رنج بکلی خلاص یافت بدانکه بسیار دوا بود که چون فعل خود تمام کند بایستد و اگر دوا فعل خود

تمام نکند هنوز عملی نکند و خواب و تشنگی پیدا شده باشد نباید پرسید و منع اسهال بکنند مگر آنکه دوا با اسهال غیر
مطلوب بر دارد و در بستن آن مضطر شوند چه دوا را باد رغ گاو و یا و زهر حیوانی باد و غ گاو مجرب ست و خشک
با ماست **فصل چهارم** در علاج آنکه داروها کار نکند هر گاه دارو کار نکند ناف بپیچیدن گیرد و سرگشتگی و صداع
تلسه و خوشیتن باریدن آید و هر گاه که این حالتها پدید آید در حال حقنه باید کرد تا شیاف نیز بکار برد تا
استفراغ کند و دو مثقال مصطکی سوده به آب گرم بخورند تا فم معده را قوت دهد و دارو را دفع نماید و بسیار باشد که
چیزی قابض چون سیب و آبی تا فم معده را قوت دهد دارو را دفع نماید و هر گاه که تدبیرها سود نکند و عرق
جسم اسفناخ بهم رساند دارو حرکت سوی بالا کند و چیزی بر نیاید چرا که در حال فصد باید کرد و علاج نیست
و اگر دارو هیچ اثر نکند البته فصد باید کرد و اگر بعد از دو روز باشد صواب بود از بهر آنکه بیم آن باشد که اخلاط
حرکت کند و بعضوی از اعضاء رئیسه بریزد و بسیار بود که دارو مسهل دیر اندر کار آید شربتی که دارو را رقیق
کند چون اخلاط را ماء العسل را یا آب گرم نمک انداخته دستور کرده دهند تا دارو را اندر کار آرد و هر گاه
این علاج اثر نبخشد تدبیر حقنه و شیاف کنند و هر گاه مسهل از معده فرود برد و این تدبیرها سود دهد در حیها
پدید آید تدبیر قی باید کرد چنانچه ممکن گردد تا معده از دارو پاک شود و از پس قی جلاب و آب سرد باید خورد
مراد از جلاب درین محل شربت مصری و قند ست و گلاب **باب پنجم** در آنکه داروی مسهل بلغم بچگونه دهند
و بچون دادن جلاب بکودکان و پیران و کیف خواران چون افیون و بنگی و شرابی و دادن جلاب
بمردم زخمی و آنها که تب دارند و دادن جلاب بحوائل دران شش فصل است **فصل اول** دارو مسهل که
از بهر تنقیه دهند رب هلیله رتبه بسازد طریق ساختن رب هلیله کوفته در شیشه کنند و به آب تر کنند و در آفتاب
دارند و بجنبانند آن را هر روز تا بیشتر او حل شود پس آن آب را بیرون آورده ته نشین کنند و از گرد نگاه
داشته در آفتاب خشک کنند آن چیزی شود مانند صبر اندک ازوی کار بسیار کند بمقدار شربت آن از دو درم
تا سه درم و گاه اندک از سقمونیا بدو یار کنند قوی تر باشد و هم بدین طریق از تربد رب سازند و قوت او
نزدیک بقوت سقمونیا شود با فائد سرشته بدهند اسهال قوی کند و مرد از و بیاید و این سخن از محمد زکریا
است و بهتر او میگوید که من از شحم حنظل رب کردم هم بدین طریق با مغز بادام و کتیرا و شکر سرشتم و برادم کرا است
دارو در و نبود اسهال بلغم تقویت میکرد و چشم و سر را سود داشت و از افتیمون و بسفایج نیز بدین طریق سازند
و اما در غذاهای اینها را بر بقیه توان کرد یعنی غذای را چون خواهند بخورند ادویه را با شیده تناول نمایند و اگر بزکی

سقمونیا در گلاب حل کنند استفراغ کند لیکن پس ستوده نباشد مگر رنجور تشنه باشد و گاهی بجلاب
یعنی قند سقمونیا دهند با آنکه اهل تنعم کسانی را که از دارو گریزان بود علاج دوا با غذا باید کرد و بکم خوردن
جلاهای دلپسند اسهال باید کرد و بعد دارو خوردن که کراهیت داشته باشد سداب بدونه و کرفس و
بقل خراسانی هر کدام که باشد لیکن گلاب چکانیده می بویند و اگر از پیش گشتن این نباشد بازو
بندند و چیزی قابض چون آبی با گل سوری و حب رانند رجلاب گلاب دارد که قوام او سخت باشد پیچیده فرو
برد و همچنین با عسل اگر محرور باشد رایت دهند و آنچنان باشد که دوغ ترش در جاز خشک نهند در یکشب
بامداد آب زرد صافی بر سر او آمده باشد و غلیظ راست شده آن آب رائب است و او تسکین حرارت کند و اگر
بیشتر خورده شود طبع اجابت کند اگر اندکی سقمونیا اندروی حل کنند و اگر سقمونیا اندر آب زرد و آلو خشک یا در آب
تمر هندی یا در شراب آلو یا در آب انار و یا در جلاب حل کنند روا باشد صفت داروی که کراهیت ندارد آلو یا زنم
و یک سیب اندر جلابی نهند که در وی سقمونیا موافق شربت و حدس طبیعت حل کرده باشد بامداد آن جلاب بخورند
دانه ان آلو تر دانه چند بکار دارند طبع اجابت کند و هیچ کراهت طعم از و نداشته باشد صفت داروی تربد که کراهیت ندارد
تربد نیم گرفته یک شربت اندر صد درم آب بجوشانند چون به پنجاه رسد اندک سقمونیا در وی حل کنند و شکر در وی افگنند
تا شیرین شود و پس آبی یا سیب پاره کرده اندرون نش نهند یک شب و بامداد آبی بشیره قند زده بخورد و صفرا و رطوبت
لختی استفراغ کند آب انار شیرین و ترش را که با شحم او را کوفته باشند افشرده و شکر در و اندکی حل کنند مسهلی
لطیف است لیکن کسی را که اندر حلق و سینه درشتی باشد نشاید مسهلی لطیف که تن را گرم نکند و شهوت را ساقط
نکند صفت آن سقمونیا یک درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو از یک پنج درم رب السوس یک دام ترنجبین
که معجم ترنگبین است ده درم اول سقمونیا با مغز تخم ها یکجا سوده و آب آبی ترش صافی درین ترنگبین کنند چنانکه او را
بنوشند و با آتش نرم بجوشانند تا بقوام علی بشود و همچنان سقمونیا در وی حل کنند و بسرشد این جمله دوازده
شربت سبک و شش شربت معتدل باشد صفت حب السهل که اندر تبهای خونی و صفراوی توان داد گل
سرخ پنج درم کتیرا رب السوس نشاسته از هر یکی یکدرم تربد ده درم صندل سفید دو دام و نیم کافور باندازه
حرارت دانند این جمله شیرین نیم درم و کمترین دانگی سقمونیا مشوی داخل کنند شربتی یکدرم حب که اندر تبهای
صفراوی توان داد گل سرخ طباشیر از هر یکی نیم درم عصاره زرشک یک درم سقمونیا مشوی دانگی صندل
سفید دانگی کافور اگر حاجت باشد بیشتر لشربتی و کمترین جوی با آب کاسنی حب کنند جمله یک شربت

باشد گوارش عود که مسهل است صفت آن رب سیب سه درم تربد یک درم سقمونیا مشوی نیم درم مصطکی
عود خام نیم درم جمله سه شربت باشد طبع نرم کند و معده را قوت دهد و باطن مسهل و آن حلوا نیست
صفت آن ترنجبین گداخته پالوده بقوام آرند ده نیم من سقمونیا مشوی یک مثقال اندر یابد آتش نرم تا لطف
کند و سفیده بیضه مرغ نیز افگنند و نیم درم است مقدار یک اوقیه شربتی نیک باشد دیگر ترنجبین گلاب آب
آبی گذارند و اگر ترشی خواهند به آب غوره گذارند مطبوخی مسهل خداوند نزله را سود دارد و بنفشه خشک پنج درم
بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته ده درم در یک من آب تر کنند یک شب پس با آتش نرم بجوشانند تا به نیمه آید بیست
درم ترنجبین در وی حل کنند و بپالایند یک شربت باشد صفت مسهل که تندرستی از بهر نگاهداشتن
تندرستی هر وقتی که شاید نگاهدارد صفت آن صمغ حب الخضرا که آن را علک البطم گویند از صمغ مقدار یکدام
یا دو درم و یا مقدار دو دانگ یا چهار دانگ سقمونیا بیامیزند بخورند طبع اجابت کند مسهل
که تندرستی را نگاهدارد مغز تخم معصفر چهار درم انیسون نیم درم مغز بادام چهار درم بکوبند و با انگبین بسرشند
مسهل مصطکی لطیف صفت آن مصطکی یک مثقال شکر دو مثقال هر دو را برابر بسایند وقت خواب به آب
سرد بخورند و بخسپند طبع نرم کند و معده را سود دارد دیگر پیش از طعام ده دانه انجیر خشک بخورند طبع نرم کند معده
سود دارد و محمد بن زکریا گوید چاب نیم برشت پیش از طعام بخورند طبع نرم کند و آشامیدن روغن نقل خشک
اخراج کند **فصل دوم** در دادن جلاب کودکان و پیران بدانکه داروی بکار چنانکه بکودکان نتوان
داد همچنین به پیران نیز نمیتوان داد لیکن اگر معده بدان محتاج شود و ضرور گردد شربتهای
لین دهند و اگر بدان کار تمام نشود شربتهای مسهل که قوی نباشد بدهند حب مسهل که قوی نباشد اما ایارجات
مناسب است و در کودکان اول اگر توانند شیاف و قبل طبع را نرم کند و همچنین در پیران دگاه بطلاها حمل
علاج کند بهترین و در پیران علاج حقنه است بواسطه آنکه ضعف و بیهوشی نمی آرد و کودکان را شیرخشت
و ترنجبین و خیارشنبر مناسب است و همچنین در پیران و در اطفال ریوند چینی و غاریقون مناسبت تمام
دارد و از مرکبات جهت کودکان قرص طباشیر نرم و خمیره بنفشه معجون بنفشه و لعوق بنفشه و لعوق
خیارشنبر مناسب است و در پیران ایارجات خون ایارج جالینوس و ایارج فیقرا و دوا المسک تلخ و ایارج
لوغاذیا مناسب بود اما شربت کمتر دهد و برای پیران بهترین داروی اطریفل است که با نقلم کوفته بخوردن دهد
فصل سوم در جلاب دادن کسانیکه عادت بخوردن لیف دارند چون افیون و شراب و بنگ

اگر محتاج شوند در بنگی و شرابی را خوردن بنگ بوقت دیگر اندازند و آن بنگ را بروغن بادام چرب کرده
بخورند یا روغن گاو تا یبوست و قبض او را دفع کند و در شراب آب یا عرق بیدمشک یا گلاب آمیخته
ممزوج نموده بخورند در بلغمی و سوداوی خود شراب تنها برا سه منفع است و در شرابی معتاد شراب را کمتر کنند و اگر
کم کردن ممکن نباشد بشرط آنکه در ایام منفیع میان روز یک پیاله که بوزن یک رطل باشد بخورند و همچنین میان
شب این در شراب انگوریست اما اگر عرق باشد یا شراب انگوری بیامیزند و عرق را با گلاب یا آب نرم کنند
و اگر دائم الخمر باشد بقدری که تواند کم کنند اما در افیون اگر آن شخص افیون یکبار بخورند آنجا بسیار سهل و
آسان است و همچنین در آن کس اینکه دو بار بخورند بواسطه آنکه وقت را بگردانند و در آنکه افیون سه بار بخورند
بسیار مشکل است مگر آنکه بحقنه نرم علاج کنند و در افیون مسهلات منضجات داخل کنند یا مقویات
قلب و معده مثل زعفران و تخم کرفس و ریوند چینی و مصطگی و قرنفل مثل این ترکیب فلونیا که مسهل در کتاب
قرابادین یحیی مذکور است و در کتاب دیگر ندیده شد آن فلونیا مسهل مثل دواء المسک است تلخ ایار
جات و جهانخوره وقت افیون بگردانند چندانکه ضعف آرد بلکه همچنین که سه چهار دست برآید افیون بخورند
تا ضعف نیارد و لسه چهار دفع مواد نماید و برای نرمی شکم افیون بهتر از ده دانه انجیر است که دو تا شش عسل
را شربت کرده آن بخیسانیده باشند **فصل چهارم** در دادن جلاب بمردمی که زخمی باشد اگر زخم
بر سر باشد و حاجت بمسهل بود هیچ علاجی بهتر او را از حقنه نیست و شیاف نیست و اگر زخم در شکم و پشت باشد
آنجا مسهل دادن سخت دشوار است مگر محتاج سخت باشد و ضرور شود آنجا جز ملینات علاج نیست و طلاهای که
بمسهل باشد بسیار است و اگر زخم در اعضای اسافل باشد او را مسهلات نرم جوبند آنجا ترس نباشد و در
وقتیکه مسهل بزخمی دهند از مقویات دل و دماغ و جگر البته غافل نباشد و اگر درازروز دارو یا روغن بر زخم
بمالند مقوی در آن روغن دارو داخل کنند و بر فاده محکم بندند و بهترین علاج در آن اطعمة الطف است
و کمتر از معتاد خورده باشند که اخلاط در آنجا تبدیل یا تحلیل که غذا استخراج شود و حاجت مسهل نباشد **فصل پنجم** در دادن
جلاب بمردمی که تب دارد و اگر به نرم کردن شکم در دادن جلاب محتاج شود روز بحران را پیدا کنند و هیچ وجه روز بحران
را مسهل و ملین ندهند و غیر روز بحران در تبها مناسب امیست شربت بنفشه و قرص بنفشه ملین و جوشانده
و خیسانده بنفشه و در تبهای بلغمی جوشانده که دافع بلغم باشد غیر روز بحران بدهند و آن روزها که مسهل ندهند روز
چهارم و گاه سوم بود و هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیست و یکم تا چهل روز بحران پیدا کنند چون امراض

از چهل روز گذشت بهر وقتی که طبیب خواهد و مناسب حدس خود داند ملین و مسهل بدهد مسهلی و ملینی
که تبها مناسب است شیرخشت و ترنجبین و گلقند و خمیره بنفشه و شربت بنفشه و قرص بنفشه و جوشانده
که سنا مکی در آن باشد گلسرخ مناسب است و مسهلات و ملینات آن بمنضجات داخل کنند و در غب
خالص و غیر غب خالص و از هیچ شربتی بهتر از آب انار بن مستحکم نیست و گاه در آب کشک که آنچه باشد
محسوس داخل میکند و در تبهای بلغمی تربد و زنجبیل و حب سبیار بسیار مناسب است و در تپ سوداوی
هیچ چیز بهتر از سنا مکی و افتیمون و لاجورد نیست و در جوشانده مسهل صفرا چون تخم کاسنی و بادیان و گل
سرخ و ملینات مناسب بود و در تپ سوداوی دواء المسک تلخ بسیار مناسب بود و در تپ دموی بعد از فصد
مسهل دهند بهتر از آب ترید و شیرخشت نیست و اگر ضرور شود یک نخود محموده مشوی در آن داخل کرده نبید
و شیاف از نمک و موم و شکر سرخ سازند و اگر خواهد قوی تر شود سنامکی داخل کنند و در شیاف روغن گل سرخ
در شکم او بمالند **فصل ششم** در دادن جلاب بحوامل که در حوامل طبیب محتاج به مسهل شود اول
چیزها نرم و ملین بدهند مثل بنفشه و شربت بنفشه و خمیره بنفشه و معجون بنفشه و اگر معده از این محتاج شود
هیچ چیز مناسب تر از فلوس خیارشنبر نیست که ضرر ندارد و بآسانی دفع بخشش شکم را فرود آرد و در ادویه حوامل
البته موثر داخل کنند که بالخاصیت نفع دارد و مسهل است و بهر وجه ملین بحامله مناسبت تمام دارد و مرتهار چرب
نیز نافع است **باب ششم** در قانون ترکیب ادویه مسهله و مقدار شربت و مرکبات آن بر هشت فصل
است **فصل اول** در قانون ترکیب ادویه مسهله و مقدار شربت آن چون حاجت مندی اطبا
بدوای مرکب بجهت آن بود که مرض و ماده که رفع و دفع آن مطلوب است بخوبی بوده باشد که دوای
مفردی در ان وقت یافته نشود که تدارک آن توانند نمود ناچار آن دوا را بدیگر مرکب سازند تا مطلوب بحصول
پیوندد و ترکیب آن ست که از کدام از آن ادویه شربت تمام گیرند و مخلوط سازند و همین عدد ادویه بکار
برند مثلا اگر دوا مرکب از صبر و حنظل و غاریقون کردند بدین صفت صبر دو درم سقمونیا یک درم حنظل
نیم درم غاریقون یک درم که مجموعه چهار و نیم درم شد که نیمی آن مخرج ربع باشد یک درم و هشتم حصه درم
است مقدار شربت بود یا آنکه ربع شربت مفردها مذکوره مطلوب است بگیرند بدین طریق صبر نیم درم سقمونیا
ربع درم حنظل هشتم حصه غاریقون درم مصلحات در هم کرده اماده سازد یا حب کنند و بدهد این شربت است
که گفته بقراط و جالینوس که تمام مثل از دوا مسهل واجب است بیک روز تا دو روز یا سه روز هم بود اگر

آنکه می گذارد خلط را و نرم میکند و نضج می سازد صلابت را تحلیل میکند خلط را و معتدل می سازد
بدن را بدفع خلط و خروج آن خلط بآسانی چنانچه جاری میشود از آن مسهل آنکه یک روزه دارو دو دا
را نشی نماید طرخون با ورق عناب جهت تحذیر ورق با شرف و تیج در دهن دارد کسیکه ترسد از رائحه آن
بند و منخرین را تا بوی خوش بوید وقت تناول کسی که ترسد از قی به بندد اطراف را قابضات مقوی معده
وکبکار زبان ریباس و انفاع و السفرجل فائده جهت یاری مسهل بآب گرم بخورند قدری کرحل کند ببلد
بآب بادجون نعلات و مرق چون مسهل کار کند آنها را اندک گرم خورند تا کار کند و چون در مسهل خورد
پیچش شکم باشد پس آب بخورند و قدری چند بر دو غذا بعد اسهال وقتی لذیذ حیدا بجد حسن الکیموس چون
جوزه مرغ کم بخورد از معتاد جهت آنکه اعضا غالب است جذب می کند بقوت مثل غذا از زیاده از معتاد
قی شود اگر بقدر میل بخورد بر معده گران می شود و درین صورت جاذب بادی شود بسده و آن امری صعب
خطر است بعد جلاب طعام را شکم سیر نخورند و چون کسی مسهل خورده اسهال واقع نشده اگر ممکن است
سکنگبین قبل بهتر و الا نه حرکت دهند باکل قوابض مثل سفرجل یا بجفته نرم یا شیاف مسهل مثل حب سلیمن در
یک روز خطر است و چون کسی مسهل خورده و اگر کسی را مسهلی داد عمل نکرد در همه روز خواهد که مسهل دیگر دهد
بیم بلاست و این کلیه است **فصل دوم** در شرائط و مراعات ترکیب مسهله باید کرد در ترکیب مسهلات
مراعات تقویت دل و فم معده و جگر کند بمعاجین منضجات و مقویات و آنچه قوی بود مصلحات او نیز داخل
کنند تا نفخ قوت آن بشکند و استعمال مسهل در وقتی باید که هضم طعام شده باشد و اشتها طعام دیگر نشده تا به شکم بند
و طبع کلی تدبیر زده و مشغول شود و مردم ضعیف ترکیب و ضعیف معده و گرم مزاج را چون بمسهل احتیاج افتد
بیک ساعت قبل از مسهل غذا لطیف خشک مسکن صفرا باید خورد چون کشک آب بآب انارین و بعد از
مسهل طعام تا که کمتر خورند و معده و نشست گاه را گرم دارند موجب عذر ها شود مگر آنجا که معده گرم باشد و تاب
نیاورد و انگاه غذای لطیف مسکن عطش از مزقها مناسب جائز است قبل ازین دوا هیچ نباید خورد مگر دوتی
که یا بوس نشوند و قطع عمل کند از شراب اگر مطلوب بود مختار باشد و آب سرد گاهی تقویت دهد چنانچه از ترتیب کلی
مگر چون اندک تجرع و هر نوبتی مجلسی اجابت کند و گاه بکن احتیاج به تسکین مفرد بود چاره نباشد با چنین بد
خورد تجرع آب گرم مسهل را یاری دهد و جهت تشنگی عرق بید مشک که ملین است دادن نافع آید و جواب
مسهل را قوت و یاری دهد و وقت ملین را بشکند و بعد از مسهل روی حمام هم باید رفت تا بعرق باقی فضلات دفع شود از

حمام لزوت یابد و یا لب پدید آید علامت عدم نقاهت بود بعد از معمول تنقیه طعامی و شرابی که در آن حدت
و حرافتی و طعامی سخت غالب باشد از شیرینی و تلخی و شوری و ترشی بخورند و آنچه سخت سرد و تر کننده باشد هم نخورند
و آنچه بخاصیت سیفی در درجه سوم و چهارم باشد تلخی بخورند و آنچه سرد کننده شیر بخورند و اکتفا نمایند مقوی
سریع الهضم که معتاد آن باشد **فصل سوم** در آمیختن داروهای مسهل و آنجا صد دقیقه است که بکار باید داشت
اول آمیختن دارو و خوشبو مقوی دل با دارو مسهل تا دفع مضرت دارو کند و مسهل را یاری نماید تا دارو مسهل
بعد و داخل نکند بواسطه آنکه مسهل را باز دارد و سوم آنکه دارو مسهل سخت شیرین ابا زند از بهر آنکه معده آن را
بسبب شیرین غذا خود سازد و چهارم آنکه دارو را با یکدیگر آمیزند و مسهل که یکی قوی باشد و دوم ضعیف بیامیزند
بواسطه آنکه دارو قوت دارو و ضعف بشکند یا آنکه دارو تر قوی کار خود را اتمام کند و قدری ضعف دیر وز عمل د
آید و محنت دراز کشد و ضعف پیدا میشود و پنجم دارو مسهل را با دارو که قوت او زیاده کند داخل میکنند چنانچه
تربد زنجبیل اضافه می نمایند ششم داروی موفق را با دارو با معصر ترکیب بکنند بواسطه آنکه داروی تا قابض بعضی بلیله را
تنگ میکند و ترقیق خون الو خلط را المغز از هفتم آنکه بواسطه داروی کار برند تا ضرر باز دارو و هشتم دارو با که از طبخ
گداخته شود و تعف نماید مقدار شربت از وی باید داد چون نمک هندی و صمغها و دارو که آن را ثقل باشد بوزن
او مضاعف کنند چنانچه شربت هلیله دو درم باید در مطبوخ شش درم میکنند مثلاً تربد اگر در حب کنم
یکدرم باید کرد و اگر در مطبوخ کنند دو درم باید کرد نهم آنکه هر دارو اگر ترکیب خواهند کرد با چهار وزن او نصیحت
او که تنها بدهند کمتر باید داد مثلاً ترکیبی که از تربد و غاریقون هلیله و صبر ترکیب کنند و اگر تربد دو درم بود غایت
او دو درم است و هلیله چهار درم و غاریقون یک مثقال و صبر ترکیب کنند و اگر تربد دو درم چون ترکیب
کنند هلیله یکدرم تربد چهار دانگ غاریقون نیم درم صبر چهار دانگ دارد با بدین قاعده تا از همه یک شربت معتدل
ساخته شود **فصل چهارم** در ذکر معاجین کلیه طریق ساختن آنست که چون از چند دارو بسیاری از
هر یکی شربتی تمام باید گرفت و در هم آمیخت چنانچه ترکیبی که از سه دارو مسهل ترکیب کرده باشد همین عدد
ثلث درم باشد باید داد و علی هذا القیاس همین عدد عبارت است از نیم دام چنانچه دو نصف و سه را
ثلث و چهار را ربع و پنج را خمس و شش را سدس و هفت را سبع و هشت را ثمن و نه را تسع و ده را
عشر معجون ترس ... و مد نقرس ... او جاع مفاصل و اوجاع گرده معده فروح امعا را سود دارد و بادها
بشکند و غذا دهد استسقا و یرقان را و دوار را سود دارد و اوجاع نقرس و مفاصل مخصوص است

فالج ولقوه وقولنج بلغمی وریحی وتشنج واسترخاء اعصاب را سود دارد وفضلها که در گرده ومثانه بود فرود
آرد وحیض بگشاید ومسهل قولیست اخلاطش غاریقون واسارون قردمانا تخم سداب فرفیون فوه کرسنه
مجیطه گوئیدز وفا خشک از هر یک یک اوقیه قنطوریون دقیق هشت اوقیه جنطیانا رومی شش اوقیه حاشا
تخم کرفس از هر یک دو اوقیه سلیخه قسط از هر یک سه اوقیه زراوند طویل واصل عرطنثا از هر یک دو اوقیه
نانخواه قرنفل هر یک دو اوقیه سنبل الطیب پودنه کوهی فطراسالیون کمازریوس اسقوریون از هر یک
هشت اوقیه همه را بکوبند وبیزند وبانگبین مصفا بسرشند ودر ایام بیخ بکار برند شربت از هر یک یکمثقال
هشت یا ده درم روا المسک طبخ رطوبت معده را ببرد وآماس حنجره وتنگی نفس وخفقان سوداوی
را سود دارد ومسهل میانه است اخلاطش اقسنطین رومی صبر سقوطری از هر یک هشت درم ریوند چینی
هشت درم نانخواه زعفران تخم کرفس از هر یک چهار درم جندبیدستر یکدرم ونیم درم مشک یکدرم با عسل
بسرشند معجون فلاسفه قولنج را بگشاید اخلاطش خربوا فرفه ساذج هندی فلفل دراز مویز زنجبیل بلیله
کابلی آمله قرنفل از هر یک یک مثقال تخم کرفس سنبل زعفران مصطگی از هر یک نیم مثقال تربده ششمثقال
سقمونیا ده مثقال بانگبین مصفا بسرشند شربت دو درم معجون سکبینج همه انواع صعب را بگشاید وبا عسل
مسهل قولیست اخلاطش سکبینج جندبیدستر تخم کرفس سقمونیا نیم جزو سقمونیا را بروغن بادام بسایند وسکبینج در انگبین
حل کنند وسقمونیا سوده مذکوره را با آن بیامیزند وبجوشانند تا هموار شود پس داروها خشک بدان بسرشند شربت
از سه درم ست تا سه مثقال معجون لوزی صفرا وبلغم اسهال کند بگیرند سقمونیا ده درم مغز تخم مقشر
درم بادام شیرین پنجدرم شکر طبرزد بیست پنجدرم زعفران یکدرم شربت یکمثقال معجون الافعی معده
را سود دارد وعلتهای دمزدن را پاک کند وآواز صافی سازد وادرار بول کند خداوند دردسپرز را سود دارد
مسهل ضعیف است اخلاطش گوشت افعی از سر ودم بیرون کرده بیست وپنج درم زعفران سلیخه سنبل دارچینی دارشیشعان از هر یک
یک درم قصب الذریره تفاح الاذخر مالک البطم مقل ازرق از هر یک دو درم ونیم مر دو چهار درم انگبین
مصفا شانزده درم مقل را بشراب صافی بخیسانند که نیمی از شراب مثلث است حل کند ومویز
دانه بیرون کنند یک روز پس بکوبند وهمه بسرشند شربت از جهت سینه وعلت دم زدن یک درم با
شربت زوفا واز جهت معده وجگر سپرز با آب گرم ودر بعضی نسخها دارشیشعان نیست ومالک البطم
چهار درم است با سکنجبین واز جهت دفع مضرت زهرها با شراب گرم دهند یا بماء العسل معجون فیقرا

از روها ازوی گل ورنگ وانگشت ومانند آن ببرد وخداوند دردسر را سود دهد مسهل قولیست اخلاطش
ایارج فیقرا دوازده درم هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک دو درم ملح نفطی دو درم بانگبین مصفی بسرشند
شربت سه درم تا چهار درم طبخ بود معجون نجاح مسهل سودا واخلاط غلیظ باشد مسهل میانه است
صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک دو درم اسطوخودوس تربد هر یک پنجدرم بکوبند وبعسل بسرشند
شربتی پنج مثقال معجون تربد قولنج بگشاید ودرد پشت وبادها را مفید بود مسهل قولیست سقمونیا
یک مثقال تربد ده مثقال خربوا قاقله زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل فلفل از هر یک درمی ونیم شکر
ده مثقال مجموعه بکوبند بعسل بسرشند شربتی پنجدرم باشد معجون مسهل قولیست تربد بیست درم بنفشه
ده درم نمک هندی هفت درم رازیانه وانیسون مصطگی هر دو درم ونیم رب السوس هفت درم
روغن بادام بیست درم دو سیر را بکوبند وبعسل فانیذ بسرشند شربتی پنجدرم معجون سورنجان
نقرس ومفاصل عرق النساء را مفید است مسهل میانه است صفت آن سورنجان سفید شش
درم بوزیدان ماهیزهره پوست بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم کرفس
رازیانه ورق حنا فلفل سفید نمک هندی صعتر هر یک درمی ونیم ورق گل کشنیز خشک محموده زنجبیل
هر یک سه درم تربد پنجدرم روغن بادام هفت درم عسل صد وپنجاه درم شربتی از هر یک درم تا پنج درم
باشد فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل بدانکه چون ماده در دماغ باشد اگر برای آن حب سازند باید که حب
بزرگ بسازند تا دیر در معده بماند واگر ماده در بند وکشاده اطراف باشد حب کوچک سازند تا زود حل
شود وباطراف برسد حب ریوند مسهل صفرا است مسهل ضعیف صفت آن سقمونیا دو دانگ ریوند نیم مثقال
گل سرخ یک دانگ بنفشه یک دانگ صبر ده دانگ مصطگی یک دانگ رازیانه یک دانگ کوفته بیخته
بعرق بید حب سازند وعرق از بید مشک بگیرند وآن خوشبوی مقوی قلب ومسکن حرارت است واز بید
بگیرند که برگهای تازه از آن بر می آید وآن مسهل مثل بهار باشد وآنرا البشر از کنت بید میگویند آن ا
صفرا تمام است وسحر بخورند وبر بالای او مطبوخ فواکه بنوشند قولیست حب شبیار که دفع وسهل
بلغم بود صبر سقوطری یک درم تربد نیم درم ریوند چینی دو دانگ سقمونیا یک دانگ غاریقون دو دانگ
شحم حنظل یک دانگ مقل ازرق یک دانگ گل سرخ یکدانگ زنجبیل رازیانه یکدانگ کوفته بیخته بآب رازیانه
سرشته حب سازند وبعد از عشا بنوشند وبخوابند وصبح مطبوخ تربد بنوشند مسهل قولیست حب لاجورد

مسهل حسو دالبود لاجرد مغسول یک درم صبر سقوطری یک درم غاریقون نیم درم ملح هندی نیم شقاقل
ریوند چینی نیم مثقال سقمونیا مشوی دو دانگ شحم حنظل نیم درم هلیله سیاه دو دانگ مصطگی یک
دانگ زنجبیل یک دانگ بنفشه یک دانگ مقل ازرق یک دانگ کوفته بیخته بآب شاهتره معجون
کنند و بنوشند سحر را بآب رازیانه نیز و شکر و صبح بر بالای آن مطبوخ افتیمون بنوشند جهت برقه **حب**
شیطرج مسهل قویست اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و ظلمت بگشاید تربد ده درم صبر سقوطری
بست درم زنجبیل حرول سفید شیطرج هر یک دو درم فلفل دراز فلفل عاقرقرحا هر یک درمی خاینه جهاک
درم بکوبند و بآب گنند نا بسرشند شربتی سه درم باشد **حب ایارج** مسهل قویست تنقیه دماغ کند از
بلغم و اخلاط غلیظ و صرع و سکته و سهل و غشا را مفید بود صفت آن ایارج فیقرا اثر حب النیل هر یک درمی
غاریقون انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند
این یک شربت باشد **حب ایاره** علت سرد معده را مفید بود ایاره فیقرا شش درم هلیله زرد
چهار درم نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی دو و نیم درم باشد **حب ذهب** مسهل
قویست اوجاع ماده را و امراض دماغ و ظلمت عین را نافع بود صبر سقوطری هشت درم پوست
هلیله زرد ده درم گل سرخ پنج درم کتیرا مصطگی سقمونیا زعفران هر یک سه درم بکوبند و بآب فروج بسرشند
شربتی دو درم باشد **حب شبیار** نوع دیگر حب سقوطری سه درم تربد مصطگی پوست هلیله زرد درقی گل
هر یک درمی بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال بود **حب صبر** مسهل قویست اوجاع نقرس
مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود تنقیه دماغ کند از بلغم صبر سقوطری مثقال تربد یک درم حب النیل غاریقون
انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل ملح هندی هر یک دانگی و نیم مقل صمغ کتیرا هر یک دانگی بآب کرفس حب
سازند **حب اسطوخودوس** صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود هلیله زرد کابلی هر یک
پنج درم تربد هفت درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون هر یک سه درم شحم حنظل
یک درم قرنفل پودنه هر یک درمی بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد **حب**
اصطمخیقون مسهل قویست صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ کند از بلغم هلیله کابلی شش درم
آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم افتیمون پنج درم ایاره فیقرا و تربد هر یک هفت درم
قرنفل یک درم تخم کرفس اسارون انیسون دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد

حب افتیمون مسهل سودا بود و قویست افتیمون دو درم غاریقون تربد خراشیده بروغن بادام
چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد **حب**
افادیه مسهل ضعف است قولنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دراز
فلفل نارمشک مصطگی هر یک درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند بمقدار
نخود و هر حبی از آن دستی اسهال کند **حب نخشوی** مسهل قویست اسهال صفرا و بلغم بآسانی کند افتیمون
هلیله زرد از هر یک دو درم سقمونیا نمک هندی از هر یک یک درم زعفران نیم درم صبر دو درم حب کنند
شربت دو درم و نیم **حب المتین** یعنی بوی دهنده مسهل قویست ایاره فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون
بادیک عصارهٔ قثاء الحمار از هر یک پنج درم فرفیون ده درم جندبیدستر مقل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج
خاکشیر خردل از هر یک یک درم صمغها را بآب کرفس حل کنند و دارو ها بشکنند و حب کنند شربت سه درم
حب نفط خداوند لقوه و نقرس و قولنج و بیماری های بلغمی را سود دارد و بادها بشکند مسهل قویست
گلنیر هلیله زرد شحم حنظل ماهی زهره هزار اسفند جندبیدستر انزروت مقل اشق سکبینج جاوشیر صمغ سداب نفط
سفید از هر یک پنج درم صمغها را بنفط حل کنند شربت دو درم بآب گرم **حب فرفیون** مسهل قوی است
خداوند استرخاء فالج را سود دارد و رطوبتها خام که با عصاب فرود آمده باشد بیرون آرد بگیرند غاریقون
شحم حنظل فرفیون سکبینج مقل از هر یک یک درم صبر دو درم **حب سکبینج** مسهل قوی است خداوند
درد زانو و درد درک و بهین گاه را سود دارد بگیرند تخم کرفس هزار اسفند از هر یک یک درم سکبینج مقل
از هر یک یک درم ایارج فیقرا دو درم شحم حنظل غاریقون از هر یک درم شربتی از آن دو درم
حب زبل مسهل ضعف است قولنج را زود بگشاید زبل الذیب چهار و نیم درم تربد پنج درم تخم کرفس
انیسون از هر یک سه درم شربتی سه درم **حب غاریقون** مسهل قوی است سده ها بگشاید خداوند
استسقا و بیماریهای جگر را سود دارد بگیرند افتیمون صبر از هر یک شش درم غاریقون چهار درم سقمونیا
سه درم فطراسالیون انیسون سالیوس تخم کرفس دوقو از هر یک دو درم شربت از دو درم تا سه
درم **حب مقل** مسهل ضعف است خداوند بواسیر و شقاق را طبع نرم کند و محرور را موافق بود بگیرند
هلیله کابلی بست درم مقل ده درم کتیرا پنج درم انجیر سی عدد انجیر را بآب بشویند بیزند تا آب سرخ شود و
انجیر پخته بیالایند و مقل و کتیرا مداخل کنند و بدان بسرشند حب کنند شربت هر حب دو درم **حب اصلی**

مسهل قوی است هر آماسی و خنازیر نوعی که باشد ببرد بگیرند سنبل سلیخه حب بلسان اسارون مصطگی
دارچینی زعفران از هر یک یکدرم صبر شاهتره دودرم اسطوخودوس شحم حنظل از هر یک پنجدرم ملح نفطی
دودرم حب کنند چنانچه رسم است شربت دودرم و نیم باشد **حب ابن الحارث** تبهای بلغمی را ببرد هم
درد بلغمی را ببرد مرحق سفید و سیاه آزموده اند لیکن شربت زائل کننده است بگیرند هلیله سیاه بلیله زرد صبر
انزروت مقل سکبینج شحم حنظل از هر یک پنجدرم خردل سفر پارسی شونیز زیره کرمانی نمک سنگ نمک دمی از هر یک
یکجزو مقل سکبینج را در آب حل کنند باقیات در طاس روئین داروهای خشک را بکوبند و بدان بسرشند و
حبها کنند همچون میل هر بامداد یک مثقال بخورند و طعام زیرباج خورند **حب بهرامی** استسقاء لحمی را
سود دارد صبر دوازده درم افتیمون ششدرم سقمونیا چهار درم سنبل سلیخه تربد مصطگی از هر یک دو درم
زعفران یکدرم غاریقون سه درم حب انیدرم شربت سه درم **فصل ششم** در نقوعات مسهل طریق
نقوع آنست که شب ادویه را بخیسانند بدین طریق که در روز نیمکوب کنند و بخیسانند و تمام بگذارند
صبح بمالیده و صاف نموده شربتی مثل ترنجبین یا شیرخشت در ان حل کرده یا ز صاف نموده بیاشامند
نقوع که صفرا و تبهای را دفع نماید بگیرند تمر هندی یک اوقیه مویز منقی یک اوقیه سنا مکی نصف اوقیه
بخیسانند همه را در یک و نیم رطل آب و صاف نموده دو اوقیه شکر در آن حل کنند باز صاف نموده بیاشامند
نقوع صداع سوداوی را مفید بود افسنتین دودرم صبر سقوطری ششدرم بکوبند و با سه
رطل آب گرم در ظرفی در روز در آفتاب نهند و شب جای گرم بعد از سه روز صافی کند با بست درم
یا ده درم روغن بادام بنوشند **نقوع نوع دیگر** مسهل ضعف است مسهل صفرا بود و صداع گرم
را مفید بود و پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب هر یک بست عدد سپستان سی عدد تمر هندی
بست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم بسه رطل آب
گرم شبانروز بخیسانند و رطلی از ان بیاشامند **نقوع فواکه** مسهل صفرا بود آلو سیاه کنگی هر یک بست
عدد ترنجبین و نبات هر یک ده درم در یک من آب بجوشانند و بکار برند **نقوع** که اورا بول دهد و کمیت
تخم خربوزه کوفته هفتدرم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک دودرم نیم بکوبند با سه رطل آب در ظرفی کنند سه روز در
آفتاب دارند چهل درم از ان بیاشامند **نقوع دیگر** مسهل ضعف است **صفت** امراض بقاروره
را مفید بود و عروق را از فضول پاک کند آلو سیاه سپستان هر یک سی دانه طائفی بست درم

تمر هندی بست درم زرد آلو خشک سی درم تخم کاسنی کشوث کشنیز همه نیم کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند
و آب بران ریزند و در آفتاب نهند و شب را بجای گرم باید داشت بعد از سه روز چهل درم نبات ترنجبین
بیاشامند **فصل هفتم** در سفوفات مسهل و سردارد صفت سردار وی صفرا مسهل قوی ست سقمونیا
یک دانگ و نیم ریوند چینی دودانگ یا نیم مثقال بر سر مطبوخ فواکه انداخته بنوشند سردارد بلغمی که در مطبوخ
تربد اضافه کنند مسهل قویست صفت آن تربد نیم مثقال غاریقون ملح هندی دو دانگ ریوند چینی دو دانگ
سقمونیا دو دانگ سردار سودا که با مطبوخ افتیمون دهند مسهل قویست صفت آن غاریقون نیم درم تربد مثقال
ملح هندی دو دانگ سقمونیا یک دانگ و نصف **سفوف بلغم** صفت آن تربد سه درم شکر سه درم یک و نیم درم از سفوف
بوقت سحر با آب گرم بنوشند تمام خلط بلغم بیرون آرد و اشتها پیدا کند الفیانج حنظل همین طریق بخورند
سقمونیا که درد جگر و تب برد مسهل میانه است اخلاطش گل سرخ هشت درم زرشک پنجدرم سنبل مصطگی
عصاره غافث افسنتین رومی ریوند چینی از هر یک دو درم قاقاح اذخر اسارون رب السوس دو درم با
سکنجبین بخورند **سفوف** که طبع فرود آرد و معده را سود دارد و فضول از تن بیرون ارد و بر سیری و گرسنگی
خوردن روا بود مسهل ضعیف ست اخلاط آن مصطگی یکجز و شکر دو جز شربت چهار درم و اگر شربت بپیوسته
بخورد تن پاک شود **سفوف** که معده را سود دارد و گرم خورد و در آزار رود پاک کند اخلاطش هلیله کابلی
تولہ پاک کرده برنگ کابلی از هر یک ده درم تربد سفید کوفته بیخته سی درم فانیذ همه دارو باشد شربتی دو درم
سفوف که بار الجبین دهند خداوند آماس جگر را که از گرمی بود سود دارد اخلاطش هلیله زرد ده درم
تخم کسبنه تخم کشوث تخم خیار بادرنگ از هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی از هر یک یکدرم سقمونیا
نیم درم و این یک شربت است **فصل هشتم** در لعوقات مسهل لعوق خیار شنبر ذات الریه
و ذات الجنب را سود دارد و اخلاطش فلوس خیار شنبر پنجاه درم در اندکی آب گرم حل کنند و بپالایند
کتیرا پنج درم صمغ پنجدرم سوده باقلا ده درم مغز بادام شیرین کوفته ده درم نبات سوده بدان بسرشند
و مقداری روغن بچکانند و بر بندند و بسرشند تا روغن در وی آمیخته شود و بکار دارند لعوق سپستان مسهل
ضعیف است جهت حبوب حلق و سرفه و ذات الریه و ذات الصدر سودمند بود اخلاط آن سپستان
فربه است عدد مویز طائفی سپید دانه چهل درم فلوس خیار شنبر ده مثقال فرنجمشک نیم کوفته چهل درم
را در شش رطل آب بپزد تا دو رطل بماند بعد از ان از دست بمالند و صاف کنند و نیم من قند سفید

برسردی کنند وبقوام آورده بنوشند این یک شربت است لعوق زوفا مسهل ضعیف است سودمند
بود جهت ربو وسرفه کهن وسینه وشش را واخلاط غلیظ را پاک کند صفت آن ایرسا زوفا خشک از هر یک
هشت درم ایرسا را نیم کوفته کنند وباسه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید از دست بمالند وصاف کنند
ونیم من قند صاف کرده برسر آن کنند وبقوام آورده بنوشند این یک شربت است **فصل نهم سکنجبینات**
مسهل سکنجبین ساده که اسهال صفرا کند وتب را زائل گرداند وتشنگی بنشاند وبلغم پاک کند ومحرور را موافق
بود لیکن باه را مضر بود وبالاے حریره می خورند جهت تسکین صفرا ومسهل ضعیف است ضعف وی بنا
قند صاف کرده یک من وسرکه سفید ربع من برسر آن کنند ونیم من گلاب اندازند اولی آن بود در دیگ
سنگین بزند وبقوام آرند وسرکه در اول باید کرد تا چون تمام شود سرکه خام نشود سکنجبین سرکه
اسهال صفرا کند مسهل ضعیف است اخلاطش سرکه وانگبین یا شکر باندازه سکنجبین ساده بگیرند
لیکن گلاب بیشتر کنند مقدار صد درم یا نیم من اگر شکر یک من باشد چهار درم سقمونیا وچهار درم عصاره
قثاء الحمار در خرقه کتان بسته در دیگ افگنند هر ساعت بمالند تا بهی شود ودو درم بیخ بادیان ودیگر درم بیخ کرفس
بآن در افگنند وبقوام آرند پس خرقه ودیگها از دست بردارند شربت یک اوقیه با گلاب یا با جلاب دو اوقیه بر نمط
ده درم است ودر یک شربت یعنی خوراک باید ربع دانگی سقمونیا باشد ودو دانگی عصاره قثاء الحمار واگر عصاره
قثاء الحمار نباشد بدل آن با رب هلیله کنند وبا رب تربد وبیخ بادیان وکرفس اصلاح سقمونیا است صفت
سکنگبین که اسهال بلغم کند اخلاطش سکنگبین بزوری بسازند لیکن سرکه اسفل کنند وآن آن است
که عسل پرورده باشد ومقدار پنج آثار تخم معصفر پاک کرده وحلیت یعنی شیره آن با سرکه وآب بیامیزند
وبزند چنانچه رسم است ودر پختن بیست درم رب تربد در خرقه بسته در دیگ افگنند وهر ساعت بمالند تا بخرج
بهی گردد پس بردارند شربت ده درم یا پانزده درم صفت سکنگبین که اسهال کند وخداوند استسقا را
سود دارد واخلاطش خل الخمر ده آثار آب صافی نیم من برگ بادزیون تازه یک اوقیه در سرکه وآب فرو غار کنند
یعنی نگاه دارند یک هفته پس بجوشانند با آتش نرم بپالایند ویک من شکر طبرزد بر افگنند وبقوام آرند واگر
بعوض آب گلاب کنند وبیخ آستارا بالمثر عصاره آبی آن یار کنند سخت لطف شود این جمله ده سیر نبات
تمام بود سکنگبین افتیمون خداوند مالیخولیا را سود دارد ومسهل ضعیف است اخلاطش افتیمون
سی درم در خرقه پوری ببندند جداگانه بسفائج کوفته سی درم در خرقه پوری نیز ببندند ویک من شکر و

صد درم خل الخمر ویک من آب در دیگ بکنند وچهار درم خربق سیاه کوفته بیخته در خرقه دیگر بسته افگنند و
با آتش نرم بجوشانند وکف بردارند تا بر دیگ آن نخواهد رسید بعد از آن خرقه افتیمون در افگنند وساعتی
خرقها بسته بمالند تا قوت دارو بیرون می آید چون تمام قوت باز دهد خرقها از وی بردارند وبفشارند و
نگاه دارند شربت از وی بیست درم نافع بود **فصل دهم در ایارجات** مسهل ایاره فیقرا مسهل بود بیست
امراض سرد معده وقولنج واوجاع مفاصل وفالج ولقوه را مفید بود صفت آن مصطکی زعفران حب
بلسان سنبل اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان هر یک دو درم صبر سقوطری مثل جمیع مجموعه
بکوبند وباهم بیامیزند ویک مثقال از آن استعمال کنند ایاره جالینوس شحم حنظل غاریقون اصل الفار
بریان کرده سقمونیا هر یک شانزده درم بسفائج افتیمون مقل بادریون سلیخه فراسیون هر یک سه درم سکبینج
زراوند طویل فلفل دارچینی جاوشیر وجند بیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم بکوبند دو مثقال از این شربتی
باشد ایاره لوغاذیا مسهل قویست تنقیه بدن از فضلات غلیظ از جه کند وسکته وفالج ولقوه ورعشه و
جذام وداء الثعلب وداء الفیل را مفید واوجاع مفاصل وبرص وبهق وحمی ودوار وتغیر عقل ووسواس و
امراض کلیه ومثانه را نیک بود صفت آن شحم حنظل بیست درم اصل الفار بریان کرده وغاریقون وسقمونیا وحاشا
وخربق سیاه وتربد فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید وسیاه دارفلفل زعفران ودارچینی سکبینج بسفائج جند بیدستر
فطراسالیون زراوند افسنتین سنبل حماما زنجبیل حبطیانا اسطوخودوس هر یک ده درم افتیمون کمادریوس
مقل صبر سقوطری هر یک سه درم بکوبند بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال با جلاب افتیمون بسفائج
وزوفا پوست هلیله کابلی وگاوزبان واسطوخودوس ایاره روفس مسهل قویست داء الثعلب را
مفید بود تنقیه بدن از سودا وبلغم کند شحم حنظل کمادریوس بیست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان ده درم
سکبینج جاوشیر هر یک شش درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل ابیض سلیخه فلفل دارچینی زعفران جعده
هر یک دو درم چنانچه گفته شد بسازند شربتی دو مثقال یا چهار مثقال ایاره شیخ الرئیس اخراج بلغم
وسودا کند ومسهل قویست خربق سیاه یک درم شحم حنظل مثقالی صبر پنج درم ملح هندی درمی ونیم وغاریقون
مثقال حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقال زنجبیل دو مثقال وحماما اسارون حاشا حب
بلسان تخم کرفس دوقو تخم گندنا هر یک سه درم گاوزبان ده درم تخم سیاه اصفر نیم تخم فرنجمشک بالنگو ترنجان هر یک دو درم
افتیمون درمی ونیم بکوبند وبعسل بسرشند وشربتی یک مثقال باشد بعد از شش ماه بکار برند ایاره ارکاغانیس

مسهل قویست اسهال بلغم و سودا میکند و همه بیماری های بلغم و سوداوی و غلیظ و خام را سود دارد و ابتدای
فرود آمدن آب باز دارد خداوند درد معده و درد شکم و رحم را در طبیخ سداب سود دارد خاصه اگر سه قیراط جندبیدستر
بروی زیادت کنند و اگر چهار قیراط عصاره قثاء الحمار با وی ترکیب کنند و یا د آب قیصوم ترکیب نمایند
سود دارد و اگر خداوند تو با را در طبیخ شاهتره داخل کنند نیز سود دارد اخلاطش شحم حنظل بیست و دو درم
قطر اسالیون و اسطوخودوس خربق سیاه کماذریوس سقمونیا ملیلاب از هر یک دو اوقیه بصل الفار
مشوی فرفیون زعفران صبر جنطیانا فطر اسالیون اشق جاوشیر از هر یک یک اوقیه جعده دارچینی تخم
وسبل از خربزه کوهی زراوند مدحرج از هر یک دو درم بانگبین بسرشند چنانکه رسم است شربت چهار مثقال
شادریطوس مسهل قویست و این نام ملکی است که در عهد او ساخته اند و از دار وها شریف و قدیم است
پیش از عهد جالینوس ساخته اند همه انواع سوء المزاج را که از سردی و تری خود سود دارد و قولنج بگشاید
و اسهال سیر تیح کند و حیض فرود آرد و فراموشی زائل کند و برص و جذام و استسقا را که از سردی و
ضعف جگر باشد باز دارد و درد معده و جگر و سپرز و کلیه و رحم سود دارد خداوند صرع را یک عدس آب شهد حل
کنند و در بینی چکانند و خداوند لقوه را همین سود دارد و شربت چهار مثقال در طبیخ افتیمون و غاریقون پس از
شش ماه استعمال کنند اخلاطش صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم زعفران دارچینی وج مصطکی
روغن بلسان از هر یک سه درم ریوند چینی یکدرم بیل حنطیانا رومی فقاح اذخر از هر یک دو درم قسط کماذریوس
افتیمون از هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا از هر یک شش درم سنبل سه درم و نیم مرحاما از هر یک یکدرم
بانگبین مصفا بسرشند شربتی از دو چهار درم است فصل یازدهم در مطبوخات مسهل مطبوخ فواکه مسهل ضعیف
است اسهال صفرا کند صفت آن سنا مکی هفت درم بنفشه پنجدرم گل سرخ پنجدرم پوست هلیله زرد چهار درم
افسنتین رومی سه درم تخم خیارین سه درم تخم کاسنی تخم کشوث نیلوفر پوست بیخ کاسنی سه درم پوست بیخ رازیانه
سه درهم عناب بیست دانه سپستان سی دانه آلو بخارا ده دانه آلوی سیاه ده دانه مشمش ده دانه تمر هندی
پنج مثقال زرشک ده درم مویز منقی ده درم جو شاینده صاف نموده پس ترنجبین پنج درم شیرخشت در آنها
پنج مثقال فلوس ده مثقال خیارشنبر روغن بادام چرب کرده معجون بنفشه ده مثقال اضافه نموده بنوشند
و اگر قوی تر خواهد سقمونیا مشوی یک دانگ و نیم ریوند دو دانگ یا نیم مثقال هر دو یا یکی از نها زیاده
کنند بحسب جنس و مرض ماده اگر در شربت او ده مثقال شربت دینار زیاده کنند شاید و اگر زیاده خواهد سنامکی

دو مثقال زیاده کنند مطبوخ غاریقون مسهل ضعیف است اسهال بلغم کند صفت آن سنا مکی
گل سرخ بنفشه پوست هلیله زرد و هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک پنجدرم تربد موصوف از یک مثقال
تا دو مثقال بحسب حدس بسفایج فستقی چهار درم قنطوریون دقیق و غلیظ چهار درم افتیمون چهار درم
افسنتین رومی چهار درم گاوزبان سه درم بادرنجبویه سه درم جعده سه درم بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر
رازیانه انیسون تخم کرفس از هر یک سه درم تخم کشوث یکدرم زرنباد یک درم زنجبیل سنبل الطیب
از هر یک یک درم منقی بیست و یک درم سپستان سی دانه انجیر و مشمش از هر یک ده دانه جو شاینده
صاف نموده پس شیرخشت بیست مثقال ترنجبین بیست مثقال گلقند عسل پنج مثقال معجون بنفشه ده
مثقال شربت دینار پنج مثقال در ان حل نموده بنوشند و اگر احتیاج شود نیز دارد بلغمی دهند مطبوخ افتیمون
مسهل ضعیف است اسهال سودا کند و اخلاط سوخته و امراض سوداوی را نافع بود اخلاط آن سنا مکی
هفت درم بنفشه دو درم گل سرخ پنجدرم هلیله سیاه چهار درم هلیله کابلی هلیله زرد از هر یک چهار درم تربد موصوف
افتیمون پنجدرم اسطوخودوس سه درم بسفایج فستقی قنطوریون دقیق شاهتره از هر یک چهار درم رازیانه
تخم کاسنی سه درم تخم کرفس دو درم انیسون پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی بیخ کرفس بیخ اذخر تخم کشوث از هر یک سه درم
عناب سپستان هر یک بیست دانه مشمش پنج دانه اجاص صغار ده دانه کبار ده دانه انجیر سفید زرشک
تمر هندی از هر یک ده دانه جو شاینده صاف نموده پس ترنجبین ده درم شیرخشت ده درم خمیره بنفشه پانزده درم
گلقند پانزده فلوس خیارشنبر ده درم در هر حل نموده بنوشند مسهل ضعیف است اسهال بلغم کند سنامکی گل سرخ
بنفشه پوست هلیله زرد و سیاه و هلیله کابلی از هر یک پنج درم تربد موصوف یک مثقال تا دو مثقال بحسب
حدس بسفایج فستقی چهار درم قنطوریون دقیق و غلیظ افتیمون افسنتین رومی از هر یک چهار درم گاوزبان
بادرنجبویه جعده بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر رازیانه انیسون تخم کرفس هر یک سه درم تخم کشوث
زرنباد زنجبیل هر یک یکدرم سنبل الطیب یکدرم منقی بیست و یکدرم سپستان سی دانه انجیر ده دانه مشمش
ده دانه جو شاینده صاف نموده پس شیرخشت و ترنجبین هر یک مثقال گلقند اصل پنج مثقال معجون
بنفشه ده مثقال شربت دینار پنج مثقال در ان حل نموده بنوشند و اگر احتیاج شود سرد اروی بلغمی
دهند مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود سنا مکی پنجدرم بیخ مهک سه درم هلیله زرد و کابلی هر یک هفت
درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه

هر یک بست عدد خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد
پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی و سیاه هر یک هفت درم بلیله آمله هر یک چهار درم مویز طائفی
ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بالنگو غافث اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج نیم کوفته دو درم غاریقون
یکدرم افتیمون دو درم نوع دیگر مسهل ضعف است پوست هلیله کابلی و سیاه تمر هندی هر یک ده
درم هلیله آمله غافث افسنتین گاوزبان بالنگو هر یک چهار درم آلو بست عدد مویز طائفی هشت
درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس کمافیطوس بسفایج هر یک سه درم رازیانه انیسون
قرنفل ساذج هر یک درمی فرنجمشک دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صاف کنند غاریقون
صبر سقوطری هر یک درمی ملح نفطی حجر لاجورد هر یک دو دانگ شحم حنظل دانگ و نیم شکر ده درم
بر سر آن بریزند تمر هندی مطبوخ خیار شنبر مسهل ضعف است اخلاط رقیق و صفراوی حاره را
دفع کند پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طائفی هر یک پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد
ورق گل پنجدرم خیار شنبر پانزده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محرق و بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید
بود شاهتره هفت درم بیخ مهک سورنجان روباه ترید هر یک پنجدرم تربد رازیانه تخم کاسنی بنفشه
هر یک سه درم انجیر عناب هر یک ده دانه سپستان بست عدد گلقند خیار شنبر ترنجبین هر یک ده درم مطبوخ
شاهتره خداوند گر و خارش را سودا دارد اخلاطش هلیله زرد پانزده درم سنا مکی شاهتره از هر یک
پنجدرم افتیمون چهار درم ماميران چینی دو درم افسنتین سه درم گل سرخ تخم کشنیز یعنی تخم ساگ سرخ بسفایج
از هر یک سه درم تربد چنانکه رسم ست مقداری ترنگبین ترکیب کنند فصل دوازدهم اگرچه اطریفلات
جمع مسهل ست لیکن در ده سرور ذائقه کلی میکند اطریفل افتیمون مسهل ضعف ست خداوند بیماری سودا
اسود دارد و سیاهی مو بیان نگاهدارد و باد بی منفعت شود اخلاط آن هلیله کابلی بست درم بلیله آمله از هر یک
ده درم سنا مکی افتیمون تربد هر یک پنجدرم شیطرج سه درم بسفایج دو درم انیسون نمک نفطی از هر یک دو درم
بانگبین بسرشند شربتی چهار درم اطریفل شاهتره خداوند گر و خارش و سعفه را سودا دارد و مسهل ضعف
است اخلاطش هلیله زرد سنا مکی شاهتره ثلث جز افسنتین رومی یک جز همه بکوبند و کشمش را کوفته ادویه
مذکوره داخل نموده بسرشند شربت جید بکجور بعضی مردمان شاهتره و سنا مکی از هر یک نیم جز کنند و
بجای افسنتین یک درم ریوند چینی دو درم حویت کیژ کنند و بکشمش بسرشند و بالبست درم طبخ عناب

دهند و بعضی دیگر بلیله زرد کابلی و بلیله آمله و شاهتره از هر یک جزو کنند و همه بروغن گاو چرب سازند
و بکشمش بسرشند شربت چهار درم تا پنجدرم فصل سیزدهم مسهل جوارش سفرجل مسهل ضعف است
مقوی معده و قولنج بگشاید و بادها بشکند سفرجل رسیده یک رطل پاره کنند و در ده من خل یا شراب
بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بفشارند و صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند آنگاه زنجبیل و دارچینی و دار
فلفل از هر یک دو درم اصل قاقله و زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد سپید در بکوبند
و در میان ریزند تا هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن
یا یکدرم سقمونیا نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند شربتی از آن یک درم باشد جوارش
تمر هندی قولنج و اوجاع معده را مفید بود بوره ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل
فلفل یکدو درم و نیم مغز بادام مقشر هر یک ده درم سقمونیا بریان کرده پنجدرم بکوبند و خرما دانه
بیرون کرده بست درم شبا روزی در خل خمر خیسانند تا حل شود پس بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه
بر آن بسرشند شربتی پنج مثقال باشد جوارش شهریاران مسهل ضعف است و برودت معده
و جگر را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند شیطرج زنجبیل فلفل دار فلفل قرحه قاقله صغار و کبار قرنفل
ساذج نشاسته مصطکی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک شش درم افتیمون زبد
هر یک دوازده درم سقمونیا قند سفید شصت درم بکوبند و بسرشند شربتی پنج مثقال جوارش طباشیر مفید آن را
ورق گل سرخ ترنجبین هر یک شش درم طباشیر کثیرا هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند و باب ترنجبین
معجون سازند فصل چهاردهم در شرابهای مسهل مثل شراب ورد و مسهل ضعف است حمیات صفراوی را مفید
بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خره آن ظرفیست بقدر نصف کوزه کنند
و ده من آب گرم بر سر ریزند و بجوشانند با طعم بوی گل در آب رود پس صافی کنند و هر یک من آب را دو من قند
بچاشنی نهند بقوام آرند و اگر مقدار آن که صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آب ریزند و بجوشانند و صافی
کنند پس با قند بقوام آرند آنرا شراب ورد مکرر گویند و اسهال و فایده او بیش بود شراب بنفشه مسهل ضعف
است صفراوی و سعال و ذات الصدر و ذات الجنب را مفید بود و تلیین طبیعت و ادرار بول کند سر
بنفشه تازه یک من در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و هر یک من آب را دو من قند به چاشنی نهند و
بقوام آرند خمیره بنفشه صفت آن برگ بنفشه سبز بمالند و نیم من آب را یک من شیره قند بر سر کنند

ودر آفتاب نهند شراب آنار مسهل میانه است بگیرند آب آنار ترش و شیرین از هر یک یک من تربد سفید
تراشیده نیم من کوفته دو اوقیه تربد را در خرقه بندند و در آب آنار انگنند و بجوشانند تا آب طعم تربد
گیرد پس خرقه را بمالند و بیفشارند و بیرون اندازند و یک من شکر بر افگنند و کف بردارند و پنج درم
سقمونیا در خرقه بندند و یک درم زعفران در شربت افگنند و بمالند تا خرقه تهی گردد شربت یک اوقیه
تا دو اوقیه **شراب آلو** مسهل ضعیف است آلو سیاه صد عدد عناب گرگانی دانه بیرون کرده سی عدد
خرما هندی پاک کرده هر جا خرما هندی است مراد آن تمر هندی سه اوقیه دو اوقیه تربد جداگانه در خرقه بندند
ده من پنج من آب صافی بپزند تا ده بهر دو یک بهر بماند بپالایند و سی آثار ترنگبین و نیم من شکر بر
افگنند و کف بردارند یکدرم سقمونیا و نیم درم زعفران در وی ریزند و نگاه دارند **شراب تربد** مسهل ضعیف
است اسهال بلغم کند بگیرند تربد سفید گزیده تراشیده نیم کوفته صد درم در شیشه کنند و آب صافی بر سر آن کنند
چنانکه پنج انگشت بالا آید و بر او باشد و سه روز در آب نهند و بپالایند دیگر باره آب تازه کنند و سه روز دیگر
در آب نهند همچنین آب تازه میکنند تا تربد را هیچ شیره نماند پس یک من شکر ترین آب نهند و بقوام آرند شربت
دو اوقیه تا سه اوقیه و اگر سقمونیا بر نهند بوقت حاجت صواب باشد و اگر بدان بادیان کنند بهتر باشد و اگر
تربد بست درم زنجبیل نیم کوفته بار کنند اسهال بهتر کنند **شراب افسنتین** مسهل ضعیف است
معده ضعیف را سپرز را و جگر و صلب را سود دارد و طبع نرم کند بگیرند شراب کهن سه من انگبین مصفا یک من
شراب را بر آتش نرم کند و انگبین در وی افگن تا بگذارد دیگر بگیرند قسط مصطگی اذخر سادج هندی سنبل گلسرخ
صبر غاریقون از هر یک دو درم افسنتین رومی هفت درم زعفران یکدرم همه نیمکوفته در خرقه بندند و
درین شراب و انگبین افگنند و جوش چندان بدهند بسیار و همه در قرابه کنند و با خرقه دارد و هفت روز
در آفتاب نهند و هر روز آن خرقه را بجنبانند و در ان شراب افگنند روز هفتم خرقه بیرون آرند و شراب
بوقت حاجت بکار دارند شربت یک اوقیه باندکی شکر **بنفشه پرورده** مسهل ضعیف است خداوند سرفه
گرم را سود دارد و سپر را نرم کند بنفشه تازه و اقماع او یعنی سبزی ته گل دور کنند بر یک جزو بنفشه دو جزو
شکر کوفته بر افگنند و بمالند چنانکه گل شکر در آفتاب دارند و هر روز بجنبانند تا تمام شود **گلقند** مقوی
معده و دافع بلغم بود آنرا دو قسم سازند یک قسم ست که در آفتاب تیار میشود صفت آن ورق گل یکمن
قند سفید سه پاو من یا نصف من هر چند کمتر ورق بود قوتش بیشتر بود در هم کوفته از غربال گذرانیده بمیل [illegible]

در آفتاب گذارند قسمی دیگر آنست که در آتش پزند صفت آن ورق گل یک من و قند ربع من در دیگ
کرده آتش دهند و کفچه زنند تا مخلوط شود **فصل پانزدهم در اقراص مسهله** قرص طباشیر نرم
مسهل ضعیف است طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را مفید بود طباشیر دو درم
ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کتیرا هر یک نیم درم
بکوبند و به لعاب بنگو بسرشند و شربتش مثقالی باشد قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و صداع در رد را
مفید مسهل ضعیف است بنفشه دو درم تربد یک درم بیخ نمک یک درم هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان
کرده نیم دانگ بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی باشد قرص گل مسهل ضعیف است اسهال صفرا کند
بگیرند گل سرخ ده درم رب السوس نیم درم سنبل سه درم سقمونیا سه درم مصطگی دو درم بسرشند و اقراص
سازند شربت و نیم با جلاب و آب سرد بکار برند قرص ماذریون مسهل ضعیف است کسانی را
تب گرم طبع خشک باشد سود دارد و طبع فرود آرد اخلاطش ماذریون مدبر آرد [illegible] هلیله زرد دو
تنکار [illegible] را اینا است شربت یکمثقال با جلاب یا شربت بنفشه دهند اقراص غاریقون سپرز
غلیظ را بگذارد اخلاطش غاریقون پنجدرم طباشیر انیر باریس از هر یکدو درم گلسرخ پنجدرم عصاره
غافث سنبل نمک مغسول راوند چینی پوست بیخ کرد سرکه فرغار کرده و خشک نموده از هر یک یکدرم و نیم
اقراص کنند و از ان اقراص دو درم با سکنگبین دهند **فصل شانزدهم اندر تدبیر شافها** که مجمعه رود ها
را پاک میکند و شیاف ماده نزدیک را فرود آرد و فعل آورد و اثر کند اگرچه شیاف را از داروها قوی
سازند قوت آن بدان حد برسد که از قعر تن با دماغ فضله آورد در و بقر و لیکن تمام ترین منفعت او اندر
پشت و کمرگاه و درد سرین و حوالی آن باشد و برای هر شخصی شیاف خرد و بزرگ موافق آن سازند
طریق ساختن شیاف آنست که اجزا را کوفته با قند سیاه و نمک آمیخته معجون سازند بدین طریق است
که قند سیاه را بر آتش گذارند تا قوام آید بقدره بهم رسانند اجزا و نمک آمیخته بقدر سه انگشت شیاف
بندند اما بدانکه داروهایی که اندر شافها بکار دارند پنج گونه است یکی درار و خشک است و آن کوفتنی
است چون بوره و نمک و برگ سداب خشک و برگ پودنه کوهی خشک و زیره بنفشه و تخم حنظل و سقمونیا
و سرگین موش و عصاره قثاء الحمار دوم با صمغها است که آنرا حل باید کرد چون سکبینج و جاوشیر و اشق
و حلتیت سوم رطوبتها است که نخست داروها خشک آن تر کنند پس بسرشند چون آبکامه و آب گندنه

و طبیخ حلبه و آب ترب و زهره گاو و لعاب تخم کتان و شیر انجیر چهارم چیزها که همه دارو ها بدان بسرشند
چون انگبین بقوام آورده و ترنجبین و دارو ها ست که آنرا نا کوفته و حل ناکرده بگیرند و آنرا بر شکل و اندازه
شیاف تراشند چون صابون و جز آن و آن حرز لیست و ترب و انواع آن و بدانکه صبر را بهیچ وجه نباید
و اندر حقنه داخل کنند پس چون خواهد که شیاف بسازد دارو های کوفتنی را باید کوفت که باید تر کنند با انگبین
یا خایند و باز چنین بسرشند و اگر با شد همها آنرا حل کنند و اگر ریاح غلیظ را مفید بود زهره گاو و بوره و قثاء
الحمار هر یک دو درم بکوبند و بشکر بسرشند نوع دیگر محروری مزاج را مفید بود و در عقب مسهلی که تقصیر کنند
بکار دارند ترنجبین پنج درم بوره ارمنی صابون خطمی نمک هر یکی دو درم بکوبند و بشکر بسرشند نوع دیگر قولنج
بلغمی را مفید بود سکبینج مقل شحم حنظل مساوی بکوبند و بشکر بسرشند فصل و هم دارو های حقنه در
انواع دارو ها و چون داروی شیاف باشد لیکن فعل حقنه قوی تر باشد و زود تر بجایگاه رسد و اخلاط
غلیظ بالای تهی فرود آرد و بدانچه کسی را که طبع خشک دایم باشد که او را بدان سبب داروی مسهل نتوان
داد و چون ضعیفی معده پدید آید غثیان و ضعف بسبب دارو خوردن بهم رسد خاصه که امعا و ثفل را دفع نکند
چنانچه باید و غرض از داروی مسهل تمام نشود و او را حاجت بحقنه شود و کسی را که بر سر زخمی افتاده باشد
و دماغ اماسی باشد حقنه سخت سود مند بود از مسهل از بهر آنکه ماده را از دماغ فرو کشد و آن را که معده ضعیف
باشد با غثیان آید از داروی پیش از حقنه تمرهندی که معده را قوت دهد بباید داد تا داروی از معده باز دارد و اگر
درد و کرده بود بیمار را بقفا باز خوابانند و حقنه بکار برد و سر بر بالش بلند نهند چنانکه گردن و سینه او
افراشته باشد و سرین او نیز بر بالای بالشی باشد و میان پشت او بر زمین و سینه بر بالش نهند و حقنه کنند و بباید که
کرانگشتان و سر حقنه را بروغن چرب کنند و مشک حقنه را آهسته آهسته بفشارند و بیمار باید که در آن خود را نگاه دارد
تا سعال و عطسه نکند و اگر دارو که در معده رفته بود بدر آید حقنه را معاودت کند باید که دارو حقنه اندک نباشد که
بموضع نرسد و بسیار هم نباشد که سستی و نفخ و بیقراری آرد و باشد که زحیر آرد و اگر سخت گرم باشد غشی و
اسهال خون آرد و اگر سخت سرد باشد نفخ کند و اجابت نشود و اگر غلیظ باشد روده را آلوده کند تا زله
زحمت دهد و بجا ماند و اگر سخت رقیق منفعتی نکند و مقدار معتدل از چیزها باشد که سر حقنه طیار کرده اند پیچ و مشقات
است و آب سبوس ز نشاردن روده را از ثفل پاک کند و طبیخ حقنه بر باز ریت هم ازین فعل کند و هفت درم
بوره یا ده درم فانید گداخته و ده درم روغن تازه قولنجهای صعب را بگشاید و اندر حقنه خداوند در زحیره

و درد و اندامها و بند پای خداوند تشنه و قولنج صعب بلغمی را از قنطوریون چیره باشد از بهر آنکه همه خلطها را
لطیف کند و از عسل و روغن نیز چاره نیست و از تخمها تخم حلبه و تخم اسفند و تخم سداب و زیره سخت
نافع بود و اندر بعضی حقنها از آب کامه نیز چاره نیست و گاه باشد که مرگین کبوتر یا فرفیون یا جند بیدستر و موم
بکار دارند و از بهر درد سر و شقیقه کمون و بابونه و از بهر درد چشم و گوش از شحم حنظل چاره نیست
و اندر حقنه صاحب مثانه بوره باید کرد و نمک از تنها محرق و روغن گل با آب نیم گرم حقنه و از بهر خداوند قی کبر
سن بلعابهای سرد کشکاب حقنه کنند و از بهر سوزش روده ها و ریش آن از طبیخ خشخاش و روغن حقنه سازند
شیخ حقنه افیون و آب کشنیز تر نشاید داد از بهر آنکه خدر و سستی تولید کند و باشد که بیم هلاک بود و از بن دارو
بمقدار شربت بگیرند و باقی چهار من طبیب و اندیشه است که ابتدا تقدیر یعنی بهمه اشتعال کند تا بقدر اشتها شود
باقی بماند بعد از آن بکار برند فصل هم اندر استفراغ و طلا یا مخرج ذکر یاکرد و طلا با کر بر شکم مالند
و طبع نرم کند و هم روغنیست که از روغن بیدانجیر و هم زرد و در زمی روغن زیت و شحم حنظل مگس
سازند و عصاره قثاء الحمار یا شیره سقمونیا یا شحم حنظل با زهره گاو و این همه یا یکی ازینها یا دو با این
بدین روغن نرسد و طلا کنند و استفراغ تمام حاصل آید اندر کتاب سکندری ذکر کرده و هرگاه که خداوند
را طبع خشک باشد یا اندر شکم آماس باشد بدان سبب طبع بار گرفته شود و روغن تازه با آب نیم گرم دهند
و بسیار از آن بآهستگی اندر ناف و شکم و پهلو های او بمالند طبع گشاده شود فصل نوع هم در ادویه
مسهله اسرار الطبابت بعضی کسان خصوصا اهل تنعم کراهت از خوردن مسهلات طبیعت ایشان
نفرت داشته باشد حکمای بعضی ادویه دیگر اختیار کرده اند که طلا یا ضماد شکم نرم گرداند جهت اطفال
و مشایخ و جماعت که عادت بخوردن مسهل نکرده باشد مناسب بود طلا سر شف ثقل بیکند این هر چه باید
یک کف ترمس کرآن با قلا مصری است نیم کوفته مقشر سازند و آرد کرده در دیگ مس اندازند و یک من شیر تازه
بروی ریزند آنقدر که بند و انگشت بر آید بالای ترمس بعد از آن کفچه زنند تا بقوام شیر بخورد پس روغن گاو
داخل کنند تا آنرا ببندند و آن را در خرقه بمالند و اگر بر بین ضماد کنند اسهال صفرا نماید و اگر بر سر معده اندازند
سودا براند و اگر مابین الورکین ضماد نمایند بلغم خام دفع نماید و چون خواهند که اسهال منقطع گردد خرقه را تر دار ندو موضع
ضماد را با آب سرد بشویند و این ضماد از اسرار مکتوم الطبابت جهت اطفال و مشایخ و جهه که مناسب دارد
ضماد سلمویه که چون بر معده اندازند قی آرد و اگر بر ناف ضماد کنند اسهال نماید و اگر بر عانه نهند بول برآید

صفت برنج کابلی هندی یا برنگ گویند وعصارهٔ قثاء الحمار از هر یک سه مثقال خربق سفید مردار سنگ
از هر یک چهار مثقال سپیدبرنج پنج درم روغن زیت ده درم موم پنجدرم موم را در روغن زیت بگذارند و باقی
ادویه را بدان مخلوط سازند و کاغذ را باین ضماد آلوده ساخته بر موضع مطلوب نهند هلیله مسهل و آن هلیله بود
که چون در دست گیرند اسهال کند و چون از دست بردارند اسهال نباشد صفت چنانست که حکماء
هندوستان آنها را جوگی مینامند اختراع کرده اند و این عملی لطیف است در بوته حنظل که یک حنظل وا شته
باشند آن حنظل بشگافند و در وی هلیلهٔ کابلی که بزرگ باشد داخل کنند تا چهل روز پس بیرون آرند و بجوشانند
و همچنین بار دوم در حنظل دیگر کنند و از بوته آن حنظل جدا نکنند و بار سوم در حنظل دیگر کنند همچنان در بوته
باشد و آنجای که شگافته باشد بر بالای آن پنبه بگذارند و هر بار که برارند بگذارند بجوشانند و خشک کنند و اگر
نوبتی آنرا بدست گیرد و همچنان بود که داروی مسهل خورده باشد و چون خواهد که هلیله را از دست بگذارند و این
مجربست و این نقل ست از کتاب نزهة القلوب **فصل بستم** اندر ساختن ماء الجبن که بفارسی شیرآب
می گویند بستانند شیر تازه با شال سکنگبین بجوشانند و بچوب بید انجیر همی تواند تا بجوشد و بست درم سکنگبین ساده
در ده درم آب غوره سبز کرده بروی باشند تا شیر را سرد و آب نیز از وی جدا شود و در خرقه انداخته بچکانند
بگیرند و از بهر تسکین حرارت اگر تخم خرفه درین ماء الجبن یکدو نیم رطل درم و دامی صندل سوده و حبه تباشیر
اندرین شربت بدهند بغایت مفید است **سفوفی** که با ماء الجبن که نافع بود **صفت** هلیله زرد صبر سقوطری
گل سرخ کتیرا از هر یک دانگی و نیم سقمونیا انیسون نیم دانگ و اگر ازین صفوف حب کنند گنجایش دارد
خداوند درد جگر وشده را ماء الجبن با آب کاسنی و شاهتره دهند و یا با آب لبلاب **نوع دیگر** ماء الجبن از برای
مالیخولیا و کلف و صرع و داء الفیل بدینگونه بسازند بگیرند شیر تازه مقدار دانگی که آن را انفحه بعربی
گویند پنیر مایه اندر وی حل کنند و بنوشند تا شیر بسته شود پس مقدار دو درم نمک سفید در وی افگنند
و در خرقه انداخته بچکانند و مقدار شکر اندر و داخل کنند اندر میان روز باین سفوف دهند **صفت** هلیله
زرد هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یکی یک دام افتیمون اسطوخودس بسفایج فستقی لسان الثور از هر یک
یکدرم نمک نیم دانگ و اگر رنج سخت باشد در و نیز سکنجبین بزوری موافق مرض ساخته انداخته ماء الجبن
کنند و بدهند و ترتیب ماء الجبن در هر روز سه نوبت یک رطل بود و سک بغدادی و میان هر نوبتی فاصله
دو ساعت بود با دانگی نمک کار برند و تا یک هفته پی در پی بدهند و باز یک هفته سوده شوند

و اگر بر کار شود هفته دیگر بدهند محمد زکریا گوید سفوفها و داروها با مسهل با ماء الجبن با هیئتا باید داد و مقدار
آن باندازه باید کرد که اندر اسهال افراط کنند و با خطر شود و جهت آنکه افراط اسهال شود و آن باخطر باشد
خاتمه در لطائف مسائل مسهل اخلاط ثلاثه بطریق کلی نه جزوی که اسرار اطباست و از یک هفته مگر
پنهان میدارند اما طریق منضجات و مسهلات در امراض چنانچه در حمی غب که بیش از سابع که آن
روز هفتم ست هر روز تخم خیارین دو مثقال و شیره تخم کاسنی دو مثقال و شربت عناب و شربت
بنفشه با قرص طباشیر نرم دهند و لعاب بیدانه و لعاب اسبغول این را در صفرا دی سه روز دهند از عناب و سپستان
و اجاص تمر هندی و انبرباریس و تخم کاسنی و تخم خیارین و شاهتره و بعد از سه روز بیخ کاسنی
و رازیانه و افسنتین از هر یک دو مثقال زیاده کنند تا پنج روز چون در قاروره نضج ظاهر شود مسهل مناسب
باید داد و در امراض بلغم اول منضج دهد پس مسهل منضج مثل گاؤزبان و بالنگو و غوره از هر یک مثقال
رازیانه انیسون تخم کرفس از هر یک چهار مثقال مویز منقی ده درم انجیر سفید ده دانه پوست بیخ رازیانه پوست
بیخ کرفس از هر یکی سه مثقال سپستان سی دانه بجوشانند و صاف نمایند و گلنگبین ده مثقال اضافه نموده
سه روز بنوشند روز چهارم باین جوشانده افسنتین رومی بسفایج فستقی از هر یکی اضافه نموده سه روز
بنوشند زیاده کنند هر انچه در چهارم زیاده کرده آگیر ترکی هر یک مثقال و قنطوریون دقیق اسطوخودوس
یکدرم زنجبیل یک درم بعد از نضج مسهل بلغم انچه مناسب باشد بدهد و اگر نضج نیافته مسهل بدهد باز
منضج مذکور دهد تا آنکه منضج یابد زیرا که ایام را دخلی نیست در دادن مسهلات بواسطه آنکه عمده
نضج است و اگر مسهل دادند پاک نشد پس باز منضج مذکور را اخیر دهند و زیاده کنند بران زرابند مثقال
دارچینی مثل آن سنبل الطیب مثله تا آنکه نضج یابد و بعد از نضج مسهل دهد و غذا نخود آب در منضجات امراض
سودا باید که بداند طبیب آنکه سودا از چه قسم خلط بهم رسیده و بچه سبب آن محترق شده پس تنها محترق شده بواسطه
ترکیب محترق شده پس روز بروز بنفشه دو درم شاهتره گاؤزبان بالنگو باد ترنک و آن عنب الثعلب
است بهندی مکوه گویند تخم کاسنی تخم خیارین از هر کدام دو درم عناب بست دانه سپستان سی دانه تلسی
اصفهانی و آن خوبانی است ده دانه انجیر سفید ده دانه مویز منقی ده درم تمر هندی زرشک پنجدرم آلو بخارا
ده دانه آلو سیاه ده دانه بجوشانند و صاف نمایند و شیرین ساخته بشربت بنفشه یا گاؤزبان از
هر یک پنج مثقال بنوشند و غذا زیرباج دهند و بعد از سه روز افتیمون در کتان بسته چهار مثقال

انسنتین رومی چهار مثقال جعده اسطوخودوس از هریک سه مثقال اضافه نمایند وبعد از نضج مسهل
مناسب دهد وسودا را بجید وجه دفع کند هرچه نضج یافت دفع نماید بدانچه که بودن آن در مابقی احتراق
زیاده نکند و با نضج نباید البته در سودا مسهل بدهد بواسطه آنکه انچه لطیف است برطرف شود وانچه کثیف
باشد باقی ماند پس نضج دادن ودفع کردن آن مشکلست وحکما ما تقدم سودا را بآن چیز تشبیه کرده اند که درحو
میر سد صاحب آن جدا میکند وآن قسم سودای که از بلغم محرق شده باشد یا بنفس خود محرق باشد در آنجا
حبوبات بدهد اگر در کار شود اکتفا نکند بر تمر هندی واجاص وآن آلوی است فقط وسودای که محرقه از صفرا باشد
در نضج آن حبوبات بسیار نافع است وبعد از نضج در سودا اسهلات از قسم حبوبات یا مبدرقات آن جهانند
بعد از انکه نیم برشت یا شربت تمام مسهل بدهد اگر شفای تمام حاصل شود یک روز فرصت دهد وبعد از ان در
دادن منضجات مشغول شود والسلام صد معدن جوهر والاهای ستائش وهزار دریای درگران ارج
ینائش نثار توفیق ایزدی باد که این تجارب سود مند واین ضوابط افلاطون پسند که در تمادی سنین دیوانی
مشهور مستعدان آسوده خاطران این فن ودانشوران خار غبال این علم را تالیف امین دست رس
فرصت نگشته است بهنگامی که از نیرنگ روزگار ودر یورنگ چرخ کهن گذار سخن چون حنظل بر زبان ناگوا
ومعنی چون مصیبت بر طبیعت دشوار بود لتسوید آن در بیاض اوراق اتفاق افتاده تمام شد

خاتمة الطبع

محمدت حکیمی که اضداد متخالف را باهم امتزاج داده ومنقبت طبیبی که بازالهٔ امراض باطنه دست
اعجاز کشاده صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه اجمعین الی یوم الدین اما بعد پوشیده مباد
که درین زمان فرخی عنوان کتاب دیباج ام العلاج تصنیف لطیف حق آگاه حکیم امان الله
به مطبع فیض منبع جناب نامی جمهور منشی نولکشور صاحب واقع کانپور بار چهارم در ماه
جولائی ۹۳ء بطبع رسیده فائده بخش خاص وعام گردیده چون حاصل کتاب
بسبب نایابی جز یک نسخهٔ مندرس بدست نیفتاده لهذا خامهٔ تصحیح قدم
به جادهٔ تبعیت منقول عنه نهاده العذر مسئول
عند کرام الناس مامول؛




صحافی
محمدرضا جعفری ماسوله




